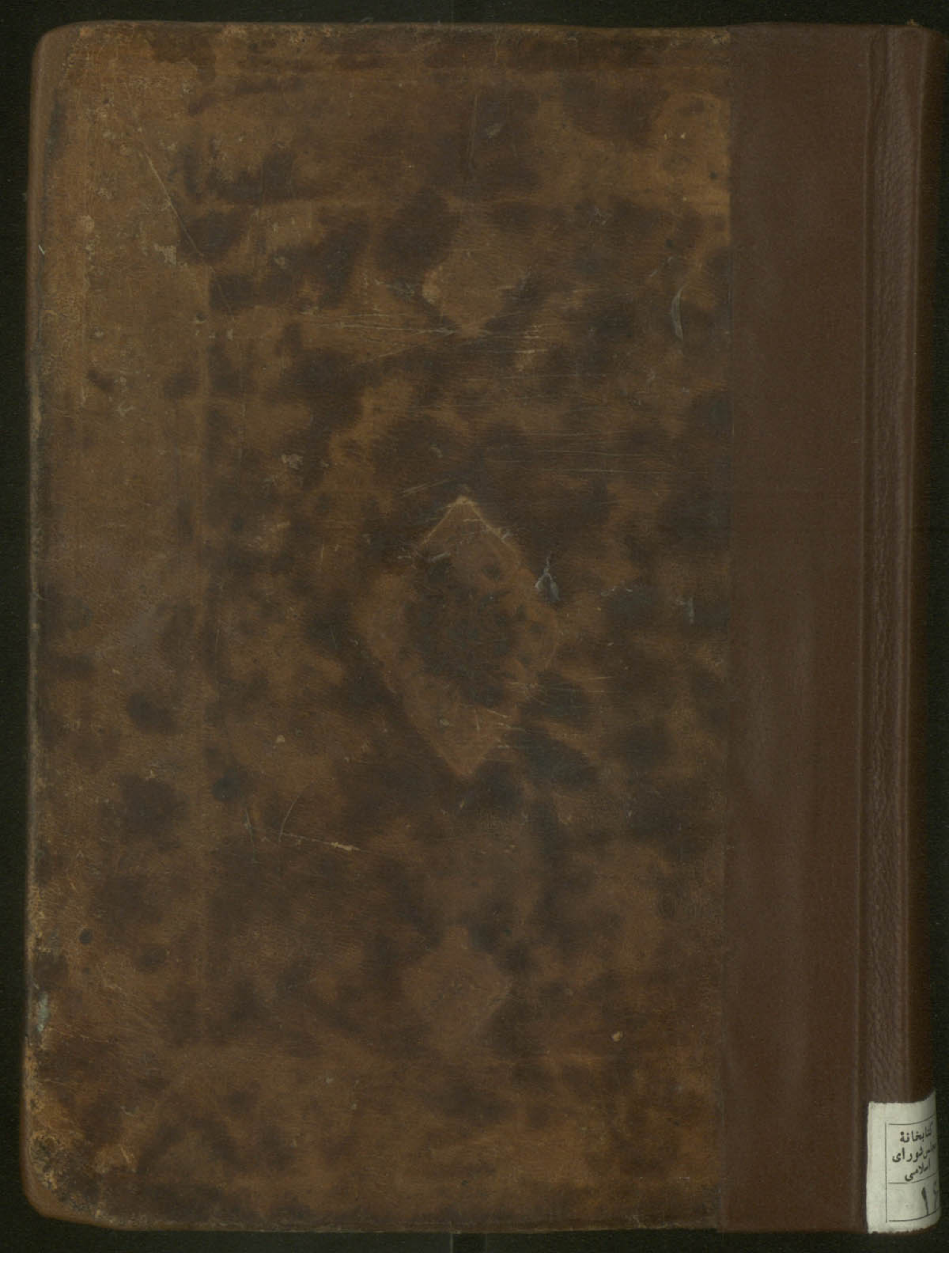




کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه
۱۶۲۶۱۱
شماره ثبت کتاب
۲۰۷۵۷۶



تا هشت روز دیگر بدست می‌آید و هر که درین روز بیمار شود بزودی شفا یابد و هر فرزندی
که درین روز متولد شود بخشنده و فراخ روزی و با برکت باشد و بروایتی دیگر این روز
[illegible] سرور است و برای حوایج و مطالب نزد امرا و سلاطین بروند و سخن بگویند
که روا کرده میشود بتوفیق حق سبحانه و تعالی و هر چه درین روز گم میشود بزودی پیدا
میشود و برای همه کارها خصوصاً زراعت کردن و درخت نشاندن و عمارت بنا کردن و سفر
کردن و خریدن و فروختن خوبست و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که هر که در روز اول ماه دو
رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول الحمد یکبار و توحید سی بار و در رکعت دوم الحمد یکبار
و انا انزلناه سی بار بخواند پس فرمود که صدقه بکند و سلامتی آن ماه را از خدای
خود بگیرد و چون شب اول ماه را ببیند و رو بقبله کند و از جای خود حرکت نکند تا آنکه
هفت مرتبه سوره حمد را بخواند که امانست او از درد چشم تا ماه دیگر و نام این روز نزد
اهل فرس اورمزد است روز دویم درین روز حوا مخلوق شده و حق تعالی او را
از گل آفریده که از استخوان چپ دنده آدم زیاده بود و بعضی از مسلمانان و یهود میگویند
که یک استخوان پهلوی چپ او را جبرئیل جدا آورده و حوا را از آن آفرید اصلی ندارد بلکه در حدیث
معتبر وارد شده است که حق تعالی حوا را از خاک بقیه آفرید [illegible] شایسته است این روز برای زنان
خواستن و خانه بنا کردن و تمسکات و قبالجات نوشتن و حاجات طلبیدن و اختیار کار
نمودن و هر که در اول این روز بیمار شود بیماریش سبک باشد بخلاف آخر روز و هر فرزندی که
درین روز متولد شود نیکو سیرت باشد و بروایت دیگر شایسته است برای همه کار خصوصاً تزویج
و از سفر بخانه داخل شدن و بسفر رفتن و خریدن [illegible] و طلب حوایج و نام این روز نزد اهل
فرس بهمن است روز سیم روز نحسی است [illegible] درین روز سلب لباس
آدم و حوا شده [illegible] ایشان را از بهشت بیرون کردند [illegible] و حوا بر زمین

یعنی زمین شوره [illegible]

جهت نزول یهود و نصاری درین روز بود عیسی علیه السلام گمراه شدند و بعضی بالوهیت
او قایل شدند و بعضی بولدیت و بعضی ثالث ثلاثه شدند و بروایتی حضرت امام [illegible] درین روز
وفات یافت و ابن زیاد لعین لشکر شقاوت اثر خود را بحرب حضرت امام حسین علیه السلام مقرر کرد و نیز گویند امام
رضا علیه السلام درین روز رحلت نمود و حضرت فاطمه درین روز [illegible] جدا کرد
درین روز در میان آدم و حوا واقع شد [illegible] عداوت درین روز کردن [illegible] و طلسمات اثر عظیم
دارد و گویند [illegible] که عبارت از بخت النصر باشد درین روز بیت المقدس را خراب کرد و تورا
را سوخت و هفتاد هزار نفر از اشقیای بنی اسرائیل را کشت و این فتنه در ایام سلطنت بهمن
بن اسفندیار واقع شد و [illegible] که در میان ایران و توران واقع شد درین روز بود امام حسن عسکری
میگویند ولادتش درین روز بود و بروایتی توبه آدم درین روز قبول شد پس بهترین کار درین روز
آنست که مشغول اصلاح خانه خود گردی و ممکن باشد برای کاری بیرون نروی [illegible] درین روز
[illegible] و خرید و فروخت و سایر کارها و هر بنده که درین روز بگریزد بدست آید و [illegible] درین روز
بیمار شود بمشقت افتد و فرزندی که درین روز متولد شود روزیش فراخ باشد و عمرش دراز [illegible]
حدیث سلمان فارسی رضی الله عنه وارد شده [illegible] روز گرامیست و برای هیچ کار شایسته نیست و بروایت
دیگر حضرت صادق فرمود که بپرهیزید درین روز از جمیع اعمال نزد پادشاهان رفتن و حاجتی از
[illegible] و کاری بکسی مفرمائید و بصدقه بسیار کشید ازبرای دفع نحوست و هر که درین روز
سفر کند [illegible] که دزدان راه او را بزنند و نام این روز نزد اهل فرس اردیبهشت است
روز چهارم گویند [illegible] برای آدم اولاد آدم [illegible] رسید و [illegible] چون اولاد آدم بپانصد
و بیست هزار کس رسیدند و هیچ یک [illegible] ازبرای معامله [illegible] آمدند نزد آن حضرت و گفتند
کار بر ما تنگ شده است و چاره نمیدانیم در معامله [illegible] برگ بعضی از درختان
با هم معامله کنید چنین کنند برگ [illegible] نابود میشود حضرت آدم در ماند و [illegible]

اینان آنند که جبرئیل آمد و مثقال درهم و مثقال دینار از بهشت آورد و بحضرت آدم
داد و او بفرزندان قسمت کرد تا داد و ستد کنند و بعضی گویند این زر بود تا زمان جمشید
که او طلا و نقره از معادن بدر آورد و زر سکه زد و در اسلام کسی که زر سکه زد هشام بن عبد
الملک بود و درین روز کین در میان فرزندان آدم بهم رسید و نزاع و دعوا [illegible] بهم رسید
و بروایتی گویند که درین روز لغات فرزندان آدم از سریانی بالفاظ دیگر منقلب شد و سببش
گویند که فرزندان او میخواستند آن حضرت را بکشند ازبرای میراث و هجوم آوردند جبرئیل
آمد و بال خود را بر ایشان زد ایشان از همدیگر متفرق شدند و فوج فوج از صدمه آن بال
لکنت در زبان ایشان بهم رسید و لغات ایشان بالفاظ مختلفه بدل شد و بعضی مورخین گفته‌اند
که اختلاف لغات در وقتی بود که جبرئیل در شب منار نمرود را خراب کرد و از صدمه افتادن
آن خلایق از مشرق و مغرب از خواب جستند و لغات ایشان دگرگون شد و آنچه مشهور است
لغات بنی آدم از زمان حضرت ابو البشر تا زمان نوح سریانی بود و بالهام حق تعالی
واضع لغت عبرانی عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح است و لغت عربی را واضع آن
ابن یعرب بن قحطان است ابو العرب یمن و عرب اول نیز گویند و لغت فارسی را واضع
آن فارس بن پهلو بن سام بن نوح است و بعضی گفته‌اند فارس بن عاجور بن یافث
بن نوح است و لغت ترکی از ترک بن یافث است که ترکان او را اغلان خان میگویند و
بعضی گویند [illegible] بن ترک واضع این لغت است و لغت حبش و زنگ [illegible] حبش و زنگ
پسران حام بن نوح وضع کرده‌اند و لغت یونانی را واضع [illegible] یونان
یونانست و لغت رومی واضع آن روم بن عیص بن اسحق است و هندی را واضع
آن [illegible] است و بعضی گویند شیطان واضع آن بوده و لغت زند را نسبت بزردشت
میدهند و بعضی آن را نیز نسبت بشیطان میدهند که کتاب زند و استا [illegible]

رزوشت نموده اما لغت فرس اصلی آن بر هفت قسم بوده هروی که خراسانیان دارند
وسغدی که بعضی اوزبکان دارند وزاولی که لغت اهل کابل است وسکزی که لغت سیستانیان
واهل نیمروز است وبرعکس فارس وداکره است مثل برو تو بکور را میگویند
بو دبیا و جور این چهار لغت باصطلاح فصحا وعجم برده است ولغت مقبول نزد
ایشان دری است دری است که در آن نقصانی نباشد وپهلوی لغت فرس قدیم است
واصفهان دری وو بنوز از اهل عراق دارند ولغت زبیاوی شیراز وتوابع آن
دارند ولغت زبلی لغت یا بیچی است ولغت سابانزا حکماء یونان داشتند واهالی ارمن
دارند ولغت روستا همان پهلوانیست که آنرا شکسته کردند واهالی مردم ولایت
اصفهان وتوابع آن دارند واصل لغت عبرانی لغت ترکوم وجبلی برده اند ولغت
هندوی جنگلی قرار داده آمدیم بر سر حدیث این روز نیکست برای زراعت
کردن وشکار کردن در دریا وصحرا وزن خواستن وعمارت بنا کردن وچهار
پایان کردن ومکروه است در آن سفر کردن پس هر که سفر کند بیم آن باشد
که کشته شود یا مالش را ببرند یا بلائی آنرا عارض شود ودرین روز هابیل ع
متولد شده هر فرزندی که متولد شود شایسته ومبارک باشد تا زنده است
ومردم او را دوست میدارند وهر که درین روز بگریزد ویافتنش دشوار باشد
پناه بجائی برد که او را بدست نتوان آورد وهر که درین روز بیمار شود
عافیت یابد ونام این روز نزد اهل فرس گوش است روز پنجم حضرت
موسی ع از دریای قلزم عبور کرد واین دریا در حوالی مصر است بمنزله
باد و مرحله فاصله واینکه بعضی گیلان و اشتر خوار است بقلزم میدانند
دروغ است واصلی ندارد بلکه خلیج این دریا تا بقلزم فاصله بسیار میان است

واین روز عید یهود است که یوم الاکبر میگویند واین روز کعبه بدست حضرت ابراهیم
واسماعیل علیهما السلام بنا شده ودرین روز قابیل متولد شد ودر این روز
برادر خود هابیل ع را کشت روز نحسیست وموافق بنجم نیز مذموم است پس هیچ
کار اختیار مکن واز خانه بیرون مرو ونزد پادشاهان مرو واز شر درندگان واهن
حذر کن وهر که درین روز سوگند دروغ خورد زود جزای خود یابد وهر که درین روز
متولد شود حالش نیکو باشد ودر حدیث سلمان فارسی وارد شده است که درین
روز اختیار کاری مکن ودر احادیث است که بنظر پادشاه مرو ونام این روز
نزد اهل فرس سپندارمذ است روز ششم درین روز مبایعه مامون ملعون
با حضرت امام رضا ع واقع شد در سال دویست ویکم هجری وبعضی در پنجم
ماه گفته اند ودر اول سال دویست ودوم مامون ملعون ام حبیبه دختر خود را
با آنحضرت تزویج کرد وبروایتی تزویج فاطمه ع درین روز واقع شد واین
روز نیست که شایسته است برای برآوردن حاجات وزن خواستن وهر که
سفر کند درین روز در دریا یا در صحرا ابر کرد دیوی ایمنش باشد هوا بدار دست
دارد ونیک است از برای خریدن وفروختن چهار پایان وهر حیوانی وبنده
که درین روز گم شود وبزودی پیدا شود وهر طفل که درین روز متولد شود
نیکو تربیت یابد واز آفتها بسلامت باشد ودر روایت دیگر از آن
حضرت منقولست که شایسته است برای شکار وطلب معاش وهر
حاجتی که خواهد ودر روایت سلمان فارسی وارد شده است که خوابی
که درین روز دیده شود بعد از یک روز یا دو روز تعبیرش دیده شود وظاهر
شود ونام این روز نزد اهل فرس خرداد است روز هفتم درین روز

حضرت موسی ع در طور مناجات کرد وبقولی مولود امام موسی کاظم است وهر که درین
روز شروع بمشق وکتابت نماید بزودی بکمال برسد وهر که ابتدا کند درین روز بتجارت
یا بعروسی عاقبتش نیکو باشد ودر حدیث دیگر چنانست که شایسته است برای
شکار وطلب روزی وزن کشتی وزراعت کردن وتخم افکندن ونزد پادشاهان رفتن
وسفر کردن ونام این روز نزد اهل فرس مرداد است روز هشتم شایسته است
برای هر حاجتی از خریدن وفروختن وشکار کردن وهر که درین روز بنزد پادشاهی رود
حاجتش برآورده شود ومکروه است درین روز بدریا نشستن وسفر خشکی کردن وبجنگ
رفتن وهر طفل که متولد شود شایسته باشد وهر که بگریزد بر او ظفر نتوان یافت وهر که
درین روز راه گم کند راه نیابد مگر بمشقت وهر که درین روز بیمار شود تعب بسیار کشد
ودر روایت دیگر شایسته است برای هر کاری مگر سفر کردن وهر که بیمار شود بزودی
عافیت یابد سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که برای هر کاری شایسته است
ونام این روز نزد اهل فرس دیبادین است روز نهم روز بسیار با بهجت وبا
برکت است واین روز عید بزرگ شیطانی است در ماه ربیع الاول که درین روز فرعون
آن امت یعنی عمر بن خطاب ولد الزنا علیه اللعنه والعذاب را ابولولو انصاری شهید
بیا با شجاع الدین کشت وبجهنم فرستاد ومولود حضرت عیسی ویحیی ومریم علیهم السلام
درین روز واقع شد ودر حدیث دیگر روز نیکست واز اول تا باخر روز مبارکست
برای هر کاری که اراده نماید پس ابتدای کارها درین روز بکنی ورخت بکن ودرخت
بکار وهر که درین روز با دشمنان جنگ کند غالب آید وهر که سفر کند مال او را روزی
شود وخیر ببیند وهر که درین روز از دشمن بگریزد نجات یابد وهر که بیمار شود بیمارش
سنگین شود وهر که چیزی از او گم شود زود دریافت شود وهر فرزندی که متولد شود شایسته

باشد وبهر حال توفیق یابد ودر روایت دیگران فرزند فراخ روزی شود وبروایت دیگر
کسی که بیمار شود عافیت یابد وبروایت سلمان فارسی خوابی که درین روز دیده شود اثرش
درین روز ظاهر گردد ونام این روز نزد اهل فرس دی بر آذر است روز دهم درین روز حضرت
رسالت ص ام المؤمنین خدیجه بنت خویلد رضی الله عنها را بعقد خود در آورد ودر آن وقت
سن مبارک آنحضرت بیست وهفت سال گذشته بود وخدیجه چهل سال داشت وحضرت
نوح ع درین روز متولد شده است وهر طفل که درین روز متولد شود پیر ومعمر شود
وفراخ روزی باشد ونیکست برای خریدن وفروختن وسفر کردن وگم شده درین
روز یافت شود وگریخته زود بدست آید وبه بند افتد وهر که درین روز بیمار شود سزاوار
آنست که وصیت کند ودر حدیث دیگر برای تخم کردن وزراعت کردن وسلف خریدن
نیکوست وبروایت دیگر برای همه کارها خوبست بغیر رفتن بنظر پادشاهان وهر که بیمار
شود عافیت یابد وبروایت سلمان فارسی خوابی که درین روز دیده شود تا بیست روز
دیگر بظهور رسد ونام این روز نزد اهل فرس ابان است روز یازدهم بروایت
حضرت امام رضا ع منقولست که درین روز حضرت شعیب ع متولد شده وشایسته
است برای ابتداء کارها از خرید وفروخت وسفر کردن ولیکن از جماع احتراز نماید ورفتن بنزد
پادشاهان وهر که درین روز بگریزد بزودی باز گردد از روی اطاعت وهر که
بیمار شود امید است که شفا یابد وهر طفل که متولد شود بر نیک زندگانی نماید ولیکن
بمیرد تا آنکه پریشان شود از پادشاهی بگریزد ودر روایت دیگر هر که گریزد پریشان نشود
وبروایت سلمان فارسی رضی الله عنه خوابی که درین روز ببیند تا بیست روز دیگر اثرش
بظهور آید ونام این روز نزد اهل فرس خورشید است روز دوازدهم حضرت رسول ص بمدینه مشرف
بنزول نمود وروز انقضاء دولت بنی امیه علیهم اللعنه است وبروایتی امام زین العابدین

درین روز وفات دانیت و بروایتی شب دوازدهم ماه زفاف فاطمه ع واقع شد و بروایت
محمد بن یعقوب کلینی تولد حضرت رسالت پناه ص درین روز واقع شد در ماه ربیع الاول و
واکثر علماء ملاعین براین قایلند و این روز شایسته است برای زن خواستن و دکان
گشودن و شریک شدن و بدریا سفر کردن و درین روز واسطه میان دو کس نباید شد
و بروایت دیگر گریخته بدست آید و فرزند بسیار عمر یابد و پریشان نشود و بروایت دیگر برای
همه حاجت خوبست و در اول روز بنزد پادشاهان و در آخر روز مروید و نام این روز نزد اهل
فرس ماه است روز سیزدهم روز بسیار نحس است و موافق نجوم نیز نحوم است در روز
چنین ناقه صالح را پی کردند و قوم شعیب درین روز معذب شدند و مؤتفکات که مراد
بر شهر قوم لوط است درین روز سرازیر شدند و آن پنج شهر بود ما بین کرمان و سیستان
که هنوز آثار خرابیه آنها باقی است شصت فرسخ است که بیابان بی آب گیاهست درین
روز از همه کارها خصوصا سفر کردن و زراعت نمودن و بنظر پادشاهان و امراء رفتن
و روغن بر سر مالیدن و سر تراشیدن از هر کاری که باشد و هر که بگریزد دیر او دست
نیابند و هر که بیمار شود به تعب افتد و فرزندی که متولد شود چندان عمر نیابد و بروایت
سلمان فارسی رضی الله عنه خوابی که به بیند تا [illegible] روز دیگر بعمل آید و حضرت امیر المؤمنین ع
درین روز متولد شد و نام این روز نزد اهل فرس تیر سور است روز چهاردهم درین
روز بنی اسرائیل بر عمالقه ظفر یافتند و فتح شهر اریحا بدست ایشان هم بدست حضرت
یوشع ع واقع شد و درین روز بلعم بن باعورا مغلوب شد اهل اسلام گویند بلعم عابدی بود
اسم اعظم میدانست و در آخر مرتد شد که با حضرت یوشع ع جنگ کرد و یهود میگویند بلعم
ساحر بود و درین روز [illegible] و سایر منافقین رفتند و بعضی گویند که قصه
اصحاب کهف و بیرون آمدن [illegible] ایشان از غار [illegible] درین روز واقع شد

این غار

واین غار در مقابل بنات النعش است در کنار شهر ابوس واقعست نیک برای هر کاری
اما فرزندی که متولد شود ظالم باشد و نیک است برای طلب علم و خرید و فروخت و سفر
کردن و قرض گرفتن و بدریا نشستن و گریخته بدست آید و بیمار صحت یابد ان شاء
الله تعالی هر فرزندی که متولد شود عمرش دراز باشد و طالب علم راغب باشد و در آخر
عمر مالش فراوان شود و بروایت دیگر پسندیده است دیدن اشراف و علما و طلب صلح
و بروایت سلمان نیک است برای هر او خرید و برای دیدن پادشاه و فرزندی که بهر سد
خویش [illegible] و خوابی که درین روز دیده شود تا [illegible] روز دیگر
به عمل آید و نام این روز نزد اهل فرس [illegible] است روز پانزدهم بروایتی حضرت رسول ص
از غار ثور بیرون آمد و درین روز تزویج حضرت فاطمه زهرا واقع شد و تحویل قبله
درین روز از بیت المقدس به کعبه واقع شد بعد از آنکه چهارده سال و شش ماه مسلمانان
رو به بیت المقدس نماز گذارده بودند و بروایت صحیح توبه آدم درین روز قبول شد
و سوم بود امام علی النقی ع درین روز [illegible] و بروایتی امام محمد جواد و امام
حسن عسکری ع درین روز متولد شده اند و در شب [illegible] حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه متولد شده و وفات حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام را درین روز گفته اند
و این روز نیک است برای همه امور مگر قرض دادن و قرض گرفتن و کسی که درین روز بیمار
شود بزودی صحت یابد و کسی که بگریزد بزودی بدست آید و فرزندی که متولد
شود لال باشد یا در زبانش عیبی باشد و بروایت دیگر برای هر عملی شایسته است
و بروایت سلمان خواب بعد از سه روز اثرش ظاهر شود و نام این روز نزد اهل فرس
سعد است روز شانزدهم [illegible] روز ضحاک [illegible] آدم [illegible] که عرب
او را علوان میگفتند و بفارسی بیوراسپ [illegible] هزار سال کم یکروز پادشاهی

ابن ارم

کرده بود بر جمشید غالب شد و او را گرفت و با اره دو نیمش کرد [illegible] و او را دو پاره
کرد و سابق بران اره دو سر شود و هم درین روز فریدون بر ضحاک غلبه کرد و
با کاوه آهنگر اصفهانی ضحاک را بگرفت و در چاه کوه دماوند او را حبس کردند و اصحاب
الرس درین روز معذب شدند و نمرود درین روز بآسمان رفت و روز نحسی است و موافق
نجوم نیز مزموم است و برای هیچ کار خوب نیست مگر حجامت کردن و [illegible] هر که
سفر کند درین روز هلاک شود و لشکر سلم [illegible] درین روز در دشت قپچاق گم شد
و پیدا نشدند و ایست که هنوز [illegible] و گویند [illegible] صد هزار کس بودند و بعضی چهل هزار
گفته اند [illegible] با منوچهر آمده بودند که جنگ کنند [illegible] بزودی باز آید و هر که را [illegible]
سالم ماند و هر که بیمار شود بزودی شفا یابد و فرزندی که متولد شود پیش از زوال
باشد و هر که بعد از زوال متولد شود حالش نیکو باشد و بروایت دیگر بسیار نحس و مزموم است
پس هیچ حاجت از ان مطلبید و سفر مکنید و تصدق بسیار کنید و فرزندی که متولد شود درین روز
دیوانه شود و هر که درین روز بیمار شود تلف گردد [illegible] متوجه کاری مشوید و گویند
عذاب قوم عاد ع [illegible] و قوم ثمود درین روز بوده و گویند هلاک هفت
کس [illegible] که دعوی خدائی کردند درین روز واقع شد فرعون و نمرود که بعضی [illegible]
[illegible] و جمشید و کاوس بن کیقباد [illegible] و شداد بن ارم [illegible]
و گویند بخت النصر درین روز مسخ شده بصورت عقاب و بروایت سلمان فارسی [illegible]
بعد از دو روز اثرش ظاهر شود و نام این روز نزد اهل فرس مهرگان است روز هفدهم [illegible]
حضرت رسالت پناه ص [illegible] درین روز واقع شد در ماه ربیع الاول و جنگ بدر [illegible]
واقع شد و [illegible] اول فتحی که در اسلام ظاهر شد این روز بود
و درین روز ملائکه بمدد حضرت رسالت پناه ص آمدند و شوکت بت پرستان و صنادید [illegible]

چهارم

نیز درایی

نیز درین روز شکسته شد و بقول حضرت امام جعفر صادق ع درین روز متولد شد و بروایتی روز میانه
است به پرهیز از منازعه کردن و قرض گرفتن پس هر که قرض بدهد به او ندهند و فرزندی که متولد شود
حالش نیکو باشد و بروایت دیگر روز گرانی است در ان حاجتی مطلبید و بروایت دیگر برای هر کار
شایسته است خصوصا تزویج و خرید و فروخت و زراعت و عمارت کردن و بنظر پادشاهان
رفتن و سلاطین و قول اول اقرب است و در روایت دیگر وارد شده که حجامت در هفدهم
ماه موجب شفاست و نام این روز نزد اهل فرس سروش است روز هجدهم همین روز بود که حضرت
ابراهیم از دست نمرود ابن کنعان خلاص شد و در این روز موسی بر سحره فرعون ظفر یافت و
این روز حضرت عیسی شمعون بن حمون الصفار بر امت خود نصب کرد و در این روز حضرت
یمن عم اصطفا ابن برخیا را وصی خود کردانید و در این روز صحابه عثمان بن عفان برادر
حنیطان را کشتند و این روز یست که جمشید وضع کرد و اول تحویل آفتاب بود به برج حمل و آنرا
نوروز نام نهادند و اول سال قرار داده اند و در این روز حق تعالی ماه و آفتاب و کلها و
ریاحین و عطرها و بادها را باروشنائی آفرینده و در این روز ابراهیم فرزند رسول خدا از دنیا
رحلت نمود و در این روز سد شهر سبا خراب شد و آب آن ولایت را خراب نمود و بعضی گویند
[illegible] حضرت ذی القرنین در این روز بود و هم این روز بود که اسکندر فیلقوس [illegible]
[illegible] و خراب کرد و در این روز جزایر خالدات که انتهای معموره دنیا است
[illegible] مغرب ده درجه است و این دریا را دقیانوس میگویند از جزایرات [illegible]

از اسباب در این روز کشتی و زحمتی را بنا کرده است و در این روز منوچهر حدود ایران و طوران را قرار داد
که آرش تیری انداخت از آمل مازندران که در کنار آب آمویه بر زمین آمد و چهل منزل مسافت است از آمل تا
کنار آب آمویه گویند حکما آن تیر را میان تهی و مجوف ساخته بودند و پر از سیماب کرده بودند و در وقت
طلوع آفتاب رو بمشرق انداختند و بحکمت آن تیر آمد تا بآن زمین رسید و در این روز خلایق در غدیر
خم بامیر المؤمنین علیه السلام بامامت و ولایت او بیعت کردند و آخر همه برگشتند و مرتد شدند و عرب یکوه
ورح القوم مرتی برکردید شکر معدودی چند از مؤمنان مثل سلمان و ابوذر و مقداد و غیرهم که بر جادهٔ
متابعت ماندند و سایر صحابه که سامری پرستی اختیار کردند و ابابکر ملعون را بخلافت برداشتند و امروز
بود که منافقین حکم و معرینه اظهار نفاق خود کردند خصوصا مشایخ ثلثه و در این روز بود که چهارده نفر و به
روایتی پانزده نفر از مرتدان صحابه حضرت رسالت پناه بهم قسم شدند نه نفر از مهاجرین بودند ابابکر و عمر و عثمان
و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد ابن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص
و پنج نفر از انصار ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن الحدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری علیهم اللعنة که
این نفر اصحاب عقبه و اصحاب صحیفه اند که گویند که صحیفه نوشتند و طومار کردند که خلافت را بعد از حضرت رسالت پناه
با امیر المؤمنین صلوات الله علیه ندهند و تمهید و طلب بر سر عقبه و انداختن و رهبار او را بر او مقرر کردند و العقبه یا بی
را ابو بوده مشهور بنام هر شیای که شتر حضرت رسالت رم کند و آنحضرت را بیندازد و هلاک کنند و در این روز
و عثمان لعنهم الله با سایر منافقین با حضرت امیر المؤمنین بیعت کردند و در آخر فعص بیعت
و هم درین روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از بیست و پنج سال و سه ماه
حکم

از فوت آنحضرت رسالت پناه صلعم بخلافت نشست و صحابه با او بیعت کردند بعد از قتل
عثمان علیه اللعنه و این روز مبارکیست محترای هر کاری نیکست خصوصا برای
خریدن و فروختن و زراعت کردن و سفر کردن و تزویج نمودن و طلب حوایج کردن
و کسی که با کسی دشمنی کند بر او غالب آید و اگر مال او عوض دهد با او برگردد و بیمار شفا یابد
و فرزند حالش نیکو باشد و سیناه میگویند که فریدون ضحاک ماردوش را در چاه دماوند
حبس کرد و در این روز بدعاء حنظله بن صفوان در مغرب غایب
شد و در این روز گوشت کاو را بر اسرائیل حرام کردند و او زنده شد در ایام موسی علیه السلام و قارون در این روز
بزمین فرو رفت و بنی اسرائیل در این روز گوساله پرستیدند و نام این روز نزد اهل فرس
ری رش است روز نوزدهم روزیست که حضرت اسحق علیه السلام متولد شده است و در این روز مسجد اقصی را
حضرت داود علیه السلام بنا کرد و در شب نوزدهم ماه حضرت آمنه سلام الله علیها بآنحضرت رسالت پناه
صلوات الله علیه حامله شد در حجره وسطی در منزل عبد المطلب رضه و در این روز اسکندر تدارک ریگ بلیات کرد
و در این روز اسکندریه را بنا کرد و بلیناس آینه را ساخت با منار و در این روز عبد الرحمن
بن ملجم مرادی لعنة الله حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را ضربت زد و بروایت دیگر شایسته است
برای سفر و طلب علم و طلب روزی و سیع کار را و بد است برای جماع و بنده گریختن
گم شده بعد از پانزده روز بر گردد و فرزندی که متولد شود در این روز توفیق طاعت یابد و با برکت
باشد و بروایت دیگر اگر با کسی خصمی کند بر او ظفر یابد بقدرت حق تعالی و برای همه کار شایسته است
و نام این روز نزد اهل فرس فروردین است روز بیستم بروایتی در این روز مولود فاطمه علیها السلام است
و حرم محترم حضرت امام حسین علیه السلام با بقیهٔ اهل بیت رسالت از شام بمدینه آمدند و مبارک است
و لیکن نیکوست برای سفر کردن و بر آوردن حاجات و بنا کردن بناها و دار بست نمودن درختان
و گرفتن چهار پایان و کسی که بگریزد دور است باز آید دست یابند و کسی که راه گم کرد خوف

هلاک او است و کسی که بیمار شود بیماری او صعب گردد و فرزندی که بوجود آید با مشقت زندگی
زنده کاهلی کند و بروایت دیگر روز نیکیست و برای هر کار نیکست خصوصا سفر و طلب حوایج
و عمارت و تزویج و درخت کشتن و نزد پادشاهان رفتن و نام این روز نزد اهل فرس خور است
روز بیست و یکم درین روز وفات سید الاوصیاء امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد و در شب آن
حضرت رسالت را بمعراج بردند و عیسی علیه السلام بهفت آسمان درین شب بآسمان رفت و روز نحس
نحس است و موافق نجوم نیز مذموم است و روز ریختن خونهاست بیماران حاجتی طلب
مکن و با کسی منازعه مکن و بپرهیز در این روز از پادشاهان و کسی که سفر کند خوف هلاک
بر او است و فرزندی که متولد شود فقیر و پریشان باشد و بروایت دیگر روز نحسی است
و اینچنین برای کشتن حیوانات خوب است و نام این روز نزد اهل فرس رام است روز بیست و دوم
درین روز معاویه علیه اللعنة والهاویة بجهنم واصل شده و در این روز یزید پلید والیا این امت
مستلعت بسیار کرد و بسیار کرد و در این روز ولید بن مصعب قابوس که فرعون باشد و
دعوی الوهیت کرد بعد از آنکه پنج سال بت پرستی کرده بود پادشاه نینوی که موصل باشد
جرجیس علیه السلام بدعوت او ما مور شده بود و آن ملعون نیز بعذاب الهی واصل شد انشاء الله اجرای
بر آوردن حاجتها و بیع و شرا و رفتن بنزد پادشاهان و تصدق در این روز مقبولست و
مضاعف است و بیمار زود شفا یابد و مسافر بعافیت برگردد و در روایت دیگر روز سبکی است
و برای هر کار نیکست و بروایت دیگر هر فرزندی که متولد شود مبارک و محبوب است و هر که نزد
پادشاهان رود بمطلب برسد و خوشنود گردد و نام این روز نزد اهل فرس بهرام است روز بیست سیم
روز قدر است در ماه مبارک رمضان و با میمنت و با برکت است و در این روز حضرت یوسف علیه السلام
متولد شده است و در این روز نعش حضرت یعقوب را از مصر بجانب بیت المقدس خلیل آوردند و نابوت عیص
برادر آنحضرت را نیز در همین روز آوردند و هر دو را در یکجا دفن کردند نیکست برای هر کاری خصوصا

طلب حوایج و تجارت و زن خواستن و نزد سلاطین رفتن و کسی که درین روز سفر کند غنیمت
یابد و خیر بسیار یابد و فرزندی که متولد شود نیکو تربیت یابد و مبارک و شایسته باشد و در
شب آن که لیلة الجهنی است در ماه مذکور قرآن بر حضرت رسالت پناه نازل شد و بعضی
گویند که نزول تمام قرآن در بیست و سیوم بود و بحسب مصالح دعوت بآنحضرت آورد و بعضی میگویند
تمام قرآن درین شب از لوح محفوظ به بیت المعمور نازل شد و انجیل و زبور و تورات نیز
درین شب نازل شد و بروایتی منافقان کوفه درین روز جمعیت نمودند وقتی که امام حسن علیه السلام
به جنگ معاویه بیرون میرفت و آنحضرت را غارت کردند و سنان بن قیصه اسدی علیه اللعنة
خنجر بر ران مبارک آن حضرت زد و آنحضرت از نفاق آن بیدینان دست از خلافت برداشت
و با معاویه ملعون صلح کرد و در سنهٔ احدی و اربعین خلافت را به آن ناپاک گذاشت و نام این
روز نزد اهل فرس دیبدین است روز بیست و چهارم روز بسیار نحسی است و موافق نجوم نیز مذموم است
و فرعون درین روز بوجود آمد و تولد فرعون آل محمد عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب
درین روز نیز میگویند و بخت النصر درین روز پادشاه شد و همای بنت بهمن درین روز
نیز تاج شاهی بر سر گذاشت و سی سال سلطنت ایران کرد و قتل ارمیا علیه السلام نیز در این روز
بود و هلاکو خان درین روز کوفه را خراب کرد و درین روز حضرت رسالت پناه صلعم مریض شد و هر که
درین روز از او دوا بخورد فرزندی که متولد شود در روز کار سختی گذراند و توفیق خیر نیابد و در آخر
عمر گرفتار شود یا غرق شود و هر که درین روز بیمار شود بیماریش بطول انجامد و بروایت دیگر
هر که سفر کند درین سفر بمیرد و درین روز منع خیرات شود و درین روز حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
خاتم خود را بسایل داد و آیهٔ انما ولیکم الله در شان او نازل شد و نام این روز نزد
اهل فرس دین است روز بیست و پنجم روز بسیار نحسی است و موافق نجوم نیز مذموم است
و درین روز خود را حفظ کن و بکاری مرو که درین روز حق تعالی اهل مصر را بآیات عذاب

خود مبتلا گردانید و کیخسرو سیاوخش پادشاه ایران بود بدعای حضرت سلیمان ع اورا درّه که
بنهای سبز لاکو را با لشکرش کشت و از حضرت امام رضا ع منقولست که یحیی و شعیث پیغمبر را
کشته بود و بیمار درین روز حالش بد میباشد و هر که درین روز سفر کند خدا او را روزی مبارک
و فراخ روزی میباشد و نیکوکاران بهبلا و سختی گرفتار شود و آخر نجات یابد و در روایت دیگر
هر که درین روز بیمار شود تا آخر روز بهوش نیاید و بروایت سلطان رضا ع از شر این روز پناه
بخدا برید و بدعا و نماز و اعمال خیر و درین روز کعبه را بر زمین نصب کرد و تعظیم کعبه بر حضرت آدم ع
نازل شد اول رحمتی که نازل شد از آسمان درین روز بود و زمین را خدا درین روز پهن
کرد و نام این روز نزد اهل فرس ارداست روز پنجشنبه شایسته است برای سفر و برآمدن
کیخسرو کنی مگر زن خواستن که هر که درین روز تزویج کند میانه او و زوجه‌اش جدائی افتد و
نیک که درین روز عصا بشکافت شد برای حضرت موسی ع و اکثر سفر کردی این روز
داخل خانه شو و بیمار درین روز حالش بد باشد و فرزندی که درین روز بوجود آید عمرش
دراز باشد و درین روز شداد از دنیا رفت … را وداع کرده و در روایت دیگر … شود در
پیروز سودی نه بیند و تصدق بکنید که فوایدش بسیار باشد و نام این روز نزد اهل
فرس آسمانست روز پنجشنبه نیک است برای هر کاری خصوصا سفر کردن و درین روز
حضرت یعقوب ع متولد شده است پس فرزندی که متولد شود درین روز رزق فراوان
یابد و محبوب مردم باشد و احسان کننده بسوی اهل خود باشد و لیکن عمرهای عظیم …
و در آخر عمر بمرضی یا بضعف چشم مبتلا گردد و بروایت سلطان رضا ع خواب دیدن درین روز اثرش
ظاهر شود و وفات خاتم الانبیا ص و امام حسن مجتبی ع درین روز واقع شد و درین روز
غصب حق اهل بیت و خلافت کردند و درین روز بنای ظلم بر آل محمد علیهم السلام
گذاشته شد و نام این روز نزد اهل فرس فرام باد است جمعه و شنبه برای همه کارها
خوب

خوب است و فرزندی که درین روز بوجود آید برده بار باشد و هر که بیمار شود زود صحت یابد
و درین روز وصیت نامه بنویسید و بروایت دیگر برای هر کار خوب است مگر برای کابین کردن که باید
متوجه کاری نشوید خصوصا سفر کردن و گم کرده این روز زود بدست آید و گم گشته این روز
زود بدست آید و بروایت دیگر شایسته است برای همه کارها خصوصا پادشاهان را ملاقات
کردن و دیدن برادران و دوستان و موافق نجوم این روز تحت الشعاع است و اکثری …
بد است و بروایت سلمان رض خوابی که درین روز دیده شود در همین روز اثرش ظاهر است
و نام این روز نزد اهل فرس … است جمعه هشتم نیک است برای خریدن و فروختن چهار
پایان و تزویج کردن و فرزندی که درین روز بوجود آید برده بار و مبارک باشد و لیکن
کم وفادار و جلیل القدر و عالیشان باشد و هر که بکار زود بدست آید …
کم کند بیابد و هر که قرض کند بزودی بیابد ادا نموده و بروایت دیگر روز لیست
که اسماعیل پسر ابراهیم ع درآن متولد شده است و برای هر کار نیکست خصوصا درخت
نشاندن و زراعت و عمارت کردن و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که ترک حجامت
مکن … روز چهارشنبه … البته بکن و نام این روز نزد اهل فرس ا
اسفندارمذ است فصل در بیان اختیارات ایام هفته روز جمعه عرب این روز عروبه گو
گویند و عجم آدینه و این روز متعلق است به زهره و درین روز آفتاب و ماه و ستاره‌ها و ملائکه آفریده
شده و بیک روایت آفرینش آسمانها و زمینها درین روز تمام شده و درین روز آدم ع
مخلوق شد و این روز … مسلمانانست از ایام و بهتر از ایام هفته که … است و در شب آن
و در روزش کفار را عذاب نمیکنند بتفضل الهی و برکت این روز تخفیف میدهند عذاب ایشان را
و هر مومن و مومنه که در شب و روز آن بمیرد شهید مرده است و آمرزیده است و مبارکترین عیدها و
و بهترین روزهاست و سنت است درین روز بحمام رفتن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن و چیدن شارب

و پیش از زوال بجهت نماز جمعه سفر کردن خوب نیست و بعد از زوال سفر کردن مبارکست و آنهائی
که نماز جمعه کنند واجب است که بنماز جمعه حاضر شوند و البته ترک نکنند و با وقار و سکینه روانه جمعه
و بهترین لباسهای خود را بپوشند و بوی خوش بکار برند و متوجه کاری نشوند مگر با موعظه
و تدارک و مسجد رفتن و باید که میوه تازه بخانه برند و بعد از نماز عصر جمعه هزار مرتبه صلوات
بفرستد آن نیز خوبست و در عصر جمعه دعای عشرات و در ساعت آخر روز جمعه دعای سمات را
بخوانند و چهار رکعت نافله زیاده بر نافله ظهرین بگذارند و بیع و شرا کردن در وقت ندای جمعه
مکروه است و بعضی حرام میدانند و حجامت کردن در بعضی احادیث واقع شده که نباید کرد زیرا که
درین روز ساعتی است که اگر در آن ساعت حجامت واقع شود هلاک میکنند و در روایتی
نهی واقع شده از حجامت کردن در وقت زوال روز جمعه چند حدیث دیگر واقع شده است …
ندارد مطلقا و در حدیث معتبر دیگر از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مرویست که هرگاه در
شب یا روز زیادتی خون در خود بیابی آیة الکرسی بخوان و حجامت کن و حضرت رسالت پناه ص
چون هوا سرد میشد از بیرون با مادران … میفرمودند و روز جمعه میکردند و در بعضی روایات
وارد شده است که ناخن گرفتن در روز جمعه موجب … است و در چند حدیث تجویز واقع شده است
بلکه بعضی روایات دلالت بر استحباب میکنند و در روایت معتبر وارد شده است که روز جمعه روز
خواستگاری و نکاح کردن است و مستحب است مویهای سر و ریش را شانه کردن و تصدق کردن
و نماز بجماعت گذاردن و صله رحم و احسان نمودن بخویشان و برادران و سر الحطیمی
شستن و خضاب نمودن و برای سایر کارها مبارکست روز شنبه عرب آنرا سبت …
میگویند و عبری یوم سبت است و عبرانی شنبا و متعلق بزحل و عید یهود است از ایام هفته
و در حدیث وارد شده است که سبت نام رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم است و یهود
لعنهم الله میگویند که چون حق تعالی از آفرینش آسمانها و زمینها فارغ شد آن روز شنبه بود

بر پشت خوابید و پا بر روی پا گذاشت تا از کوفت برآید قاتلهم الله انی یوفکون و حضرت رسالت ص
فرموده است که خدا مبارک کرده است برای امت من بامداد روز شنبه و پنجشنبه را و برای جمیع
کارها خوبست خصوصا سفر کردن و در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سنگی از کوه در روز شنبه البته
حق تعالی آنرا بجای خود بر میگرداند و بروایتی شهادت امام حسین ع درین روز واقع شد
و قومی از صیادان بنی اسرائیل که درین روز ماهی میگرفتند بصورت میمون شدند و این روز
ناخن گرفتن و شارب چیدن خوبست و نهی واقع شده است از اینکه شنبه را ملعون بگویند چنانکه
در میان جهال و عوام الناس متعارفست و حدیثی وارد شده است در لعن اصحاب السبت که
مراد یهود باشند و در حدیثی وارد شده است که هر که ناخن و شارب در روز پنجشنبه بگیرد از درد
دندان و درد چشم عافیت یابد و بروایتی دیگر وارد شده است که حجامت کردن در روز شنبه موجب
ضعف است و علل زایلت را خوبست و چنانچه است که نوره کشیدن و پوشیدن و سر تراشیدن و ناخن
گرفتن در شنبه و یکشنبه و سه شنبه خوب نیست و میگویند ناخن گرفتن در شنبه آکله و اصابع
می‌افتد و مستند این قول اصلی ندارد و ابوالجان را حق تعالی درین روز آفرید روز یکشنبه
متعلق است بآفتاب و عرب آنرا اول میگویند و عبرانی یوم الاحد و عید نصاری است از ایام
هفته و درین روز حق تعالی بنای آفرینش نموده و زمین را آفریده و مبارک است برای اکثر کارها و در مختصر
در ربیع الابرار روایت نموده که عذاب ثمود درین روز نازل شد و در حدیث واقع شده که نعوذ
بالله من شر یوم الاحد فان له حد کحد السیف و لعن بر اصحاب یوم الاحد نیز وارد شده است
که مراد نصاری باشند و موافق حدیث معتبر حجامت کردن … عصر روز یکشنبه بسیار
نافع است و در حدیث دیگر وارد شده است که بنای عروسی و سفر کردن پنجشنبه است و در روز
ذی القرنین بنای سد را نهاده و معمار بنای … که در مداین سوم عراق بود
از برای نعمان بن منذر پادشاه عرب بنا گذاشت و قوطی گویند که بنای کنید ملک …

هرمونوس حکیم درین روز گذاشت روز دوشنبه متعلق است بقمر و آنرا آهیون میگویند
و بعربی یوم الاثنین و درین روز کوهها و دواب بجز آفریده شده و درین روز فرعون با لشکرش
از عقب بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده و بریکدیگر رسیدند و لشکرش ... از ایام نحسه
سال روز عاشورا از همه نحس‌تر است و این روز منسوبست به بنی امیه لعنهم الله که ایشان عید
کردند در آنها بسبب شهادت امام حسین ع و سنیان این روز را مبارک میدانند و هم این طایفه
و ناصبیان و مرتدان صحابه را از برای شرف این روز حدیث وضع کرده‌اند که میمون و با برکت
خدا ایشان را لعنت کند که دروغ میگویند و همچنین نیز از برای عاشورا احادیث وضع
کرده‌اند و درین روز روز عاشورا ذخیره در خانهای خود جمع میکنند و این روز فوایح و سنیان
و ناصبیان مثل بنی امیه عید میکنند و خضاب میبندند و بدیدن یکدیگر میروند و ساز میزنند خصوصا
اعراب ... اهل حرمین و شریفین و حوالی آن از بصره و بغداد و درین روز نحس رسول
خدا صلعم از دنیا مفارقت نموده و وفات امام حسن مجتبی ع در آخر ... واقع شد برای
هیچ کاری مناسب نیست و در روایتی برای طلب معاش و تجارت خوبست ... وارد
وارد شده است که خوبست و در احادیث بسیار نهی واقع شده است از سفر کردن و طلبیدن مهمی و
و حاجتی رفتن از ایام منحوسه سال این دو روز است اول یکم ماه مبارک رمضان ... هشتم
و سیزدهم ... چهارشنبه آخر ... گفته‌اند و در حدیث معتبر از حضرت امام علی النقی ع
منقولست که هر که خواهد او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح روز
دوشنبه سوره هل اتی علی الانسان بخواند و ابن جوزی از علمای عامه که از کینه‌ها بزرگ
ایشانست در کتاب شذوذ العقود طعن بر شیعه کرده میگوید که شیعه این روز را شوم میدانند
بجهت آنکه درین روز حضرت رسالت پناه ص متولد شده و درین روز مبعوث شده و درین روز
وفات یافته و درین روز از مکه هجرت نموده و درین روز داخل مدینه شده جواب او همین بس

که درین روز نحس حضرت رسالت ص وفات یافت و بنای ظلم بر اهل بیت او گذاشتند و غصب
خلافت نمودند و شیخان لعنة الله علیهما اتفاق کردند و کفر خود را اظهار کردند و متوجه
امری شدند که از ایشان تا روز قیامت خلق را بضلالت و گمراهی افکندند و بقول
ایشان این گروه هفتاد و سه گروه شدند و حکایت سقیفه بنی ساعده بر این شاهد است
که مهاجرین و انصار میگفتند منا امیر و منکم امیر روز سه شنبه متعلق است بمریخ و در
آنرا جبار میگویند و بعربی یوم الثلثا و روز بنی عباس است و مبادرت برای اکثر کارها
و درین روز حضرت مسلم بن عقیل ع در کوفه خروج کرد در سال شصتم هجرت و درین روز دولت بنی
امیه علیهم اللعنه منقرض شدند و مروان معروف بمروان حمار آخرین ملوک بنی امیه درین روز
کشته شد و سلطنت بعباسیان رسید و درین روز جرایر خالدات ... مجبور شد و در حدیث
دیگر وارد شده که سفر کن در روز سه شنبه که مبارک است برای کارها ... ملاقات اعدا و
و جهاد فی سبیل الله خوبست و در این روز آفرینش اشجار و نباتات زمین و نهرها و هوام
... در نهرها است ... و مواضع خراب شده و در حدیث وارد شده است که سفر کنید در روز سه شنبه
که حق تعالی درین روز آهن را برای حضرت داود نرم کرد و در روایتی از حضرت رسول ص منقولست
که هر که در روز سه شنبه چهاردهم یا هفدهم یا بیست و یکم حجامت کند موجب شفا باشد او را از دردهای
سال و در حدیث دیگر وارد شده است که در روز سه شنبه ساعتی است که اگر حجامت اتفاق افتد خون
نمی ایستد تا او را هلاک کند و در حدیث معتبر وارد شده است که هر که حاجتی داشته باشد او
دشوار باشد آنرا طلب نماید در روز سه شنبه و در روایت دیگر وارد شده است که روز جنگ
و خون ریختن است روز چهارشنبه متعلق است بعطارد و عرب آنرا دبار میگویند و یوم
الاربعا و این روز منسوبست به سنیان خلفای بنی عباس که تعظیم این روز میکنند و آل ابی
سفیان حرمت او را دارند و از ایام منحوسه هفته است و درین روز حق تعالی ارکان آتش

آفرید و درین روز هلاک گردانید امم سابقه را مثل قوم احقاف و لوط و شعیب صلوات الله علیهما
و درین روز پادشاهی از میان بنی اسرائیل برطرف شد و درین روز قابیل آتش پرستی اختیار
نمود و زردشت ملعون درین روز دعوی نبوت کرد در ایام سلطنت گشتاسب و درین روز آتشکده‌ها را
گشتاسب در عالم بنا کرد اول آذر گشسب آتشکده بلخ و دیگر خورد بوزن آتشکده اذربایجان
و دور خش آتشکده ارمنیه را و بعضی گویند او را اسس مجوسی که براس البغل شهرت
او ساخته و درهم نبل منسوب باوست و مو بهار آتشکده حوالی قزوین و گوشش آذر
آتشکده مازنان اصفهان و رام برزین آتشکده فارس و دور خش آتشکده
کرمان و در غروب آفتاب این روز دجال بن صاید متولد شده و تولد معویه غاویه
ولد الزنا درین روز بوده و بنای شهر قسطنطنیه روم درین روز بوده که الکنون باستنبول
معروف او را قسطنطین بن لنفل ... یونانی ساخته و بنام بانی آن موسوم است و درین روز
شاپور ذو الاکتاف عرب را کتفها بیرون میاورد و میکشت و درین روز بروایتی
حق تعالی مرغان را آفریده و درین روز قرامطه خروج کردند و علی ابن بابویه ره را در کعبه کشتند
و حجر الاسود را کندند از موضع خودش بردند بکوفه و بیست سال حجر الاسود نزد ایشان
بود و درین روز خوبست طلب علم و حکمت و کتابت و ابتدای درس و حمام رفتن و برای
اکثر کارهای دیگر شایسته نیست و نهی واقع شده است از حجامت کردن و نوره کشیدن و سفر
کردن درین روز و در روایتی وارد شده است تجویز حجامت و سفر کردن و اگر حجامت ضرور
باشد بهتر آنست که در آخر روز واقع سازند چنانچه در بعضی احادیث وارد شده است و در
حدیثی نهی واقع شده است از حجامت کردن در روز چهارشنبه هرگاه قمر در عقرب
باشد و در روایت معتبر وارد شده است که روز خون و روز نحس است و طایفه از بنی اسرائیل درین روز
بصورت خوک ... شده آنها بودند که از آنحضرت مائده آسمانی طلبیدند و ایمان

نیاوردند

نیاوردند روز پنجشنبه متعلق است بمشتری و عرب آنرا مونس میگویند و بعربی یوم الخمیس
و درین روز جمشید جواهرات و طلا و نقره از معادن بیرون آورد و عبادت ... را ایزد ... گرداند
و درین روز اولاد ترک بن یافث سمور و سنجاب را پیدا کردند و درین روز حضرت اسکندر
از ظلمات بیرون رفت و درین روز درهم و دینار را سکه زدند و درین روز پادشاه ...
و درین روز اقالیم سبعه را وضع کردند روز مبارکیست و درین روز حضرت رسالت پناه ص
غزا بمکه و الطائف ... یافت و درین روز ابلیس ملعون شد و درین روز ادریس بآسمان
رفت و پنجم روز دنیاست خوبست دیدن قضاة و علما و اکابر امرا و صاحب کتاب عجایب
مکروه دانسته حجامت را درین روز و هارون الرشید علیه اللعنه درین روز حجامت کرد و هم
هلاک شد و بروایتی ملائکه درین روز آفریده شده اند و برای همه کار خوبست خصوصا حجامت
کردن موافق احادیث معتبره وارد شده است که پیش از زوال واقع سازد و برای ناخن
گرفتن خوبست و بهتر آنست که یک ناخن را برای روز جمعه بگذارند و در روایتی وارد شده است
که حضرت رسول ص چون ... از بهشت بیرون نقل میفرمودند در روز پنجشنبه بر میگردید
و در حدیثی وارد شده است که هر که روز پنجشنبه اول ماه در اول روز حجامت کند از درد
از بدنش ... باشد و در روایت دیگر وارد شده است روز پنجشنبه روز داخل شدن بر امرا و برآ
آوردن حاجتهاست بدانکه سفر کردن و تزویج نمودن در قمر در عقرب کراهتی دارد که
اگر عقد واقع شود زن و شوهر خوبی نبینند و روزهایی که در ماه مذکور شد که خوبست
وارد اگر در ماه فرس قدیم آنها را رعایت نمایند بهتر است زیرا که ظاهر بعضی احادیث
دلالت برآن دارد و اگر روزهای ماه و روزهای هفته در سعادت و نحوست با یکدیگر موافق
نشوند و ضرورت شود اختیار کردن رعایت نیکی و بدی ایام هفته اولی است زیرا که احادیث
آنها معتبر است و رعایت ... که خواهد آمد ان شاء الله ... سفر کردن

در وقت

کرد و برابر رو بنا شد و گفته اند که این عقد و نکاح کردن در میان عید فطر و عید قربان خوب نیست اصلی ندارد و شاید اصلش از طریق عامه باشد چون در ماه شوال عقد عایشه واقع شده و اکثر مفاسد در اسلام از او بظهور آمد و شاید اصلش از آن جهت باشد و فصل سیم در اختیارات ایام ماههای دوازده گانه است محرم را از این جهت محرم میگویند که حرام بوده است در این ماه قتال و غارت نزد عرب در ایام جاهلیت و بت پرستی و چون مسلمان شدند حلال دانستند کشتن اهل رسالت را و بر کردن اموال ایشان را قاتلهم الله و این ماه شوم است و قصد میمنت و برکت نباید دید و روز اول محرم نزد ملوک عرب عظیم بوده است و تعظیم آن میکرده اند و اول سال مسلمانان پیش و نزد سال هجرت که پیغمبر صلعم قرار داده است چون آنحضرت از مکه معظمه هجرت نمود و بمدینه مشرفه نزول اجلال فرموده در ماه ربیع الاول بود و اول هجرت را از محرم قرار دادند که حساب سال درست باشد و دوازده ماه تمام باشد و پیش از اسلام در ایام جاهلیت عربان در سالهایی میگذشتند مثل عام الفیل سالی بود که ابرهه فیل را آورده بجز ابرهه مکه و عام الحزن سالی بود که حضرت ابوطالب و خدیجه رضی الله عنها فوت شده اند و عام القحط و عام الجدب و عام الرضی و عام الفیل از این قرار حضرت آنرا برطرف کرده و بنا بر سال هجرت قرار داد و همه فرق مسلمانان بنای تاریخ ایشان بهجرت است و سال نوبت نزد سینان یا ارحان و همه مسلمانان بغیر از شیعه اثنی عشریه که سید اصحاب ایشان نیز اول اینماه است و سال نو دانسته اند فوزو عید داند اینماه و این روز را تعظیم مینمایند کنند از برای حکایت کربلا و سال رومیان و مبدأ ایشان با اکثر فرنگیان از خروج اسکندر است و حساب یهودان از خرابی بیت المقدس است که بخت النصر خراب کرد و حساب مجوس از پادشاهی کیومرث است و حساب هنود و براهمه از هبوط حضرت آدم علیه السلام است بدنیا و از یک

دو حساب دارند یکی از سلطنت ابوالملوک یافث است و اعوذ لپسر او و دیگر از پادشاهی افراسیاب و قبلیا از پادشاهی و خروج چنگیزخان را مبدأ میدانند و نصاری از عروج عیسی علیه السلام است با آسمان در سال بازدهم پادشاهی قیصر و حکومت فیلاطوس در یهود و از برطوس بهرت چهارم بود در خلیل و حکومت فیلیقوس برادرش در ایطوریه و ولایت لوبنا و ولایت طراخونا و تاریخ اهل خطا از جنگ کردن اسکندر است با آن ولایت و کشیدن حصار بدور ولایت خطا و اهل یمن از خروج زید بن علی بن الحسین علیه السلام است و قلماق و نقای از بنای ساختن سد است که ذوالقرنین ساخت و ارس و بلغار و دشتیان از حکومت چنگیزخان و بعضی فرنگیان از وقتی که سکو باپ عابد دیر شخصی که از آثار حضرت عیسی علیه السلام بود گم شد وفت و بعضی مبتدای تاریخ ایشان از وفات حضرت شمعون علیه السلام و در ولایت فرنگ که قرار حضرت در آنجاست که اعلم علمای روم و فرنگ و ارس است و نصاری قاطبه در آنجا میباشد که آنرا در اصطلاح فرنگیان پاپ میگویند حساب ایشان بر رنگ از خروج تبع الاکبر اسعد بن ابی کرب است از ملوک عرب از اولاد ذوالمنار حمیری و بعضی از خرابه شدن سد شهر صبا و پادشاهی بالقیس علیها و حساب ارامنه و گرجی از بنای اوچ کلیسیایی که بعد از حضرت عیسی علیه السلام در آنجا ساخته این کلیسیا که در توریل پیغمبر و در آنجاست و تقریر و توریل علیه السلام بر حبس کرده اند و بعضی میگویند که این کلیسیا در زمان عیسی علیه السلام فتح شده است و حساب خوارزم و ارکنجی از زمان تیمورت یا پرنده و دشت قپچاق و مجتبی الی الیهذا تاریخ ایشان است یکی از زیج خواجه نصیر علیه الرحمة و دیگران از زیج جدید میرزا الغ و دیگری از تاریخ جلالیه سلطان ملکشاه سلجوقی و فارسیان از حکومت یزدجرد بن شهریار است که پادشاه عجم بوده آمده ایم بر سر حدیث در روز اول محرم دعای حضرت زکریا مستجاب شد و در همین روز ادریس علیه السلام داخل بهشت شد و در روز سیم اینماه حضرت یوسف علیه السلام از چاه

چیستم اینماه اهلبیت داخل مدینه شدند و در بیستم جابر بن عبدالله انصاری بکربلا آمد و حضرت سید الشهدا را زیارت کرد و کسی قبل از او بزیارت نیامده بود و در بیست و سیم اینماه امامت خلافت این امت باولاد عباس رسید در سال صد و سی و دوم هجری و ابومسلم مروزی از خراسان از برای ایشان خلافت گرفت و عبدالله سفاح خلیفه شد و دو شب باینماه مانده وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امام حسن علیه السلام وفات یافت در روز آخر ماه هلاکو خان کوفه را خراب کرد و در آخر این روز امیر تیمور مردم شام را قتل عام کرد ربیع الاول بهار عرب بود و تاوه آینده بود از آن و در اول اینماه وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است و امامت بحضرت قائم علیه السلام رسید و در شب اول اینماه حضرت رسالت صلعم از مکه بمدینه هجرت کرد در سال سیزدهم بعثت و آن شب پنجشنبه بود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این شب بر فراش آنحضرت خوابید و حضرت رسالت صلعم بغار ثور تشریف برد و در روز دویم اینماه مشرکان بر در غار آمدند و حضرت سه روز در غار ماند و روز چهارم بیرون آمده متوجه مدینه شد و روز دوازدهم اینماه داخل مدینه شدند و روز هشتم اینماه بیک روایت امام حسن عسکری علیه السلام وفات یافت و در نهم اینماه مقتل عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب و این قول مخالف آنست که ارباب سیر و تواریخ ضبط نموده اند زیرا که علمای سیر مقتل آن ملعون را در چهارم ذیحجه میدانند و مستند شیعه در روز نهم حدیثی است و ابن عبد بزرگ شیعیانست و اما ابن ادریس و شیخ مفید علیه الرحمه و بعضی از علمای شیعه میگویند که آن حرامزاده در روز دوشنبه چهارم سنه ثلث و عشرین بجهنم رفت و در دهم اینماه تزویج حضرت خدیجه رضی الله عنها بحضرت رسول صلعم واقع شد و آنحضرت در آن وقت بیست و پنج سال داشت و بیشتر گفته اند و در چهاردهم ماه فوت یزید ولد الزنا شد که در آنوقت از عمر کثیف آن ملعون سی و هفت سال رفته بود و خلافت ناحق او دو سال

خلاص شد و روز چهارم اینماه مقرر نمودند خراب شد و روز پنجم اینماه موسی علیه السلام از دریای قلزم عبور کرد و در ششم اینماه حضرت موسی علیه السلام در طور با حق تعالی مکالمه کرد و در روز هشتم اینماه اهلبیت رسالت را کافران کوفه و شام در کربلا محاصره کردند و در روز نهم اینماه را تاسوعا میگویند آب را بر اهلبیت رسالت بستند و هم در نهم حضرت یونس علیه السلام از شکم ماهی بیرون آمد و در همین روز موسی و یحیی و مریم متولد شدند و در دهم اینماه مقتل حضرت سید الشهداء و امام السعداء حسین بن علی صلوات الله علیهما است و سایر شهداء و آنروز را روز عاشورا میگویند و روز اندوه و حزن شیعیان است و در روز شانزدهم اینماه تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه واقع شد و در هفدهم اینماه عذاب بر اصحاب الفیل نازل شد و در بیست و پنجم اینماه وفات سید سجاد علیه السلام است صفر را بجهت آن صفر نام کردند که صفر را در لغت عرب بمعنی زردیست که عبارت از زرد شدن و رسیدن میوه و زرد شدن برگ درختان در اینماه بود و عرب در اینماه خانهای خود را خالی میگذاشتند و بیرون میرفتند از برای غارت کردن یکدیگر و صفر اینک اعتبار بمعنی صفر گرفته اند که بمعنی خالی بودن است که بعد از محرم خانها و اوطان خود را میگذاشتند و حرکت میکردند و عامه میگویند که در اول اینماه حرکت نکردن از مکان خود بهتر از مسافرت است و روز اول اینماه سر مبارک امام حسین علیه السلام داخل دمشق کردند و این روز را بعضی بقتل امام زین العابدین علیه السلام گرفته اند و روز سیم اینماه مسلم بن عقبه از قبل یزید ولد الزنا در کعبه را سوخت و دیوارهای آنرا انداخت و خراب کرد و ستونهای آنرا آتش زد مسلم سردار بود از قبل آن ملعون و با ابن زبیر در آن روز در ان خیر البلاد جنگ کردند و در بیستم باز معمور شده و روز هفتم اینماه بروایتی حضرت امام حسن علیه السلام وفات یافت و از مولود کاظم علیه السلام است و در هفدهم اینماه حضرت امام رضا علیه السلام وفات یافته و روز

و بعضی گفته‌اند و در بیست و دوم حضرت رسالت پناه صلعم مأمور شد بکشتن یهود و عبد الله
بن ابی الحقیق را با چهار نفر دیگر فرستاد بخیبر برای کشتن ابو رافع برادر کنانه
شوهر صفیه بنت حیی بن اخطب و در هفدهم این ماه مولود حضرت رسالت صلعم
بطریق مشهور اما سنی‌ها در دوازدهم این ماه میدانند و در هفدهم این ماه مولود
حضرت صادق علیه السلام بود و در بیست و دوم این ماه حضرت ابراهیم ع با نمرود جنگ کرد و حق تعالی
پشه را فرستاد تا نمرود را گریزانند و لشکرش هلاک گردانید و روز نوزدهم داود ع به
جنگ جالوت رفت و در بیست و دوم بهشت شداد تمام شد بعد از آنکه سیصد سال
در آنجا کار کرده بودند و در بیست و چهارم حضرت عیسی عوج بن عنق را کشت و در آخر این ماه سفینه
نوح بجودی قرار گرفت ربیع الآخر در چهارم این ماه مولود عسکری علیه السلام است و در پنجم
این ماه متوکل علیه اللعنه عباسی به جهنم رفت و پسرش منتصر او را کشت و در ششم این ماه
جعفر دوانیقی بغداد را بنا کرد و فتح کابل در ایام ولید ملعون در هفتم این ماه شد و در
دهم ماه فرض صلوة سفر و حضر قرار گرفت و بعضی فرض صلوتین گفته‌اند و
ابتدای تاریخ را هجری از ماه گذشته میدانند و در آخر این ماه دولت یزید [illegible]
مشهور [illegible] سپری شده سلطنت از بنی حرب رسید و خالد ولید در آخر این ماه بجنگ داخل
شد جمادی الاولی مصادف ایام زمستانی بود که آب یخ میکرد و شدت سرما
بود و جمادی اولی را جمادی خمسه و جمادی ثانیه را جمادی ستة نیز میگفتند از برای
آنکه اول پنجم از ماه محرم بود و دوم ششم محرم بود و در پنجم این ماه ملخ طلا بر حضرت ایوب ع
بارید و در هشتم این ماه منوچهر نهر فرات را کند و در نیمه این ماه مولود حضرت سجاد ع است
و در [illegible] جنگ جمل روی داد و حضرت امیر المؤمنین ع [illegible] نازل شد جمادی الثانیه
در اول این ماه ملک بر حضرت رسول صلعم نازل شد و در بیستم این ماه [illegible] فاطمه زهرا ع

علیهما السلام است و در نیمه این ماه ابن زبیر چون والی شد در مکه کعبه را خراب کرد و دو در
برای آن نصب کرد که از یکی داخل شوند و از یکی داخل حطیم بیرون روند بعد از آن عبد
الملک بن مروان یکی را گرفت و دیگر را بجای خود گذاشت که اول نصب کرده بود و در همین ماه عبد الله
زبیر کشته شد در سال هفتاد و سیم هجرت بدست حجاج بن یوسف و عبد الله در آن وقت
هفتاد و سه ساله بود و در بیستم این ماه که سال دوم مبعث بود تولد حضرت فاطمه صلوة
الله علیها شد و بعضی سال پنجم بعثت گفته‌اند و اصح المنقولات و در بیست و هشتم لعین
ابوبکر ملعون والی امت شد و قایم شد حکومتش رجب را از جهة این نام بر وی
گذاشته‌اند که رجب در لغت بمعنی تعظیم است [illegible] الترجیب ای التعظیم [illegible]
نیز در تعظیم این ماه میکرده‌اند و حرب و قتال [illegible] میگویند زیرا که حق [illegible] در این ماه
رحمت و مغفرت خود را [illegible] و اصم هم میگویند از برای آنکه در این ماه صوت [illegible]
سلاحی نمیشنید و شب جمعه اول این ماه رغایب است در غایت [illegible]
بخشش بسیار است و تمام ملائکه آسمانها و زمینها در این شب در بیت المعمور [illegible] نازل میشوند
و آمرزش از برای امت حضرت رسالت پناه صلعم میخواهند [illegible] عاشر و خواص
در فضیلت این شب بسیار است و روز اول این ماه حضرت نوح بکشتی نشست و در این روز [illegible]
بود و حضرت باقر ع متولد شد و ابن عیاش مولود حضرت هادی ع را دوم این ماه میداند و بعضی
پنجم گفته‌اند و در سیوم این ماه وفات هادی ع است و در دهم این ماه مولود جواد ع است و در سیزدهم این ماه
مولود حضرت ابراهیم ع و حضرت امیر المؤمنین ع مولود است و در نیمه این ماه حضرت رسالت صلعم
از شعب بیرون آمد و بعد از [illegible] از هجرت و در بیستم حضرت رسالت صلعم حضرت فاطمه را [illegible]
[illegible] تزویج نمود و حضرت فاطمه ع سیزده ساله [illegible] و در بیستم توبه آدم ع مقبول
شد و این روز را روز استفتاح میگویند و دعای ام داود در بیستم مستجاب شد و [illegible]

پسر حسن مثنی ابن امام حسن ع بود و بعضی تحویل قبله را در بیستم میگویند و روز [illegible] این ماه فرزند
رسول خدا صلعم از دنیا رفت و بیست و دوم این ماه معاویه علیه اللعنة والعذاب پادشاه شد و هم
در این روز بجهنم واصل شد آن ملعون هفده سال امارت شام کرده بود و بیست سال سلطنت
[illegible] و بعضی نوزده سال میگویند [illegible] در سال ستین هجری بود
و در بیست و سیم این ماه منافقان [illegible] حضرت امام حسن ع زدند
و در بیست و چهارم این ماه فتح خیبر واقع شد و در این روز جعفر طیار رضی الله عنه از حبشه آمد و
بیست و پنجم این ماه وفات امام موسی کاظم ع است و در بیست و هفتم این ماه بعثت حضرت
رسالت پناه صلعم است و اول روزیست که در دنیا لا اله الا الله گفته شد و روزه این روز سنت است
و ثواب بسیار دارد و در شب یکشنبه بیست و هشتم این ماه حضرت امام حسین ع از استیلای
مخالفان از مدینه متوجه مکه معظمه شد و در بیست و نهم این ماه معاویه [illegible] عایشه [illegible]
در چاه انداخت و کشت شعبان المعظم یعنی [illegible] گفت که در این ماه منشعب میشود روزیها
و اجلها و قسمت میشود بلایا [illegible] در دوازدهم این ماه که سال دوم هجرت بود روزه ماه
مبارک رمضان واجب شد و در پنجم این ماه مولود حضرت امام حسین ع است و در [illegible]
که آنحضرت از مدینه [illegible] داخل مکه معظمه شد و در شب [illegible] این ماه مولود
حضرت صاحب علیه السلام است و آن شب لیلة البراءة است که بعد شب قدر [illegible] بائمه معصومین
علیهم السلام شفقت فرموده [illegible] در این شب نوشته میشود
و بیستم این ماه [illegible] رمضان المبارک منع فرموده‌اند که رمضان بگویند
بلکه باید گفت شهر رمضان و رمضان از جمله اسماء الله تعالی است و در لغت رمضا
[illegible] که از حرارت آفتاب [illegible] باشد و رمض یعنی شدت حرارت است و رمضان
بود این ماه بشدت گرما و روز اول این ماه که سال دویست [illegible] هجری بود [illegible] مأمون ملعون

با حضرت

با حضرت امام رضا ع واقع شد و آنحضرت را ولیعهد خود گردانید و در دهم این ماه خدیجه
کبری رضی الله عنها وفات یافت و در نیمه این ماه مولود امام حسن علیه السلام است و شب
هفدهم این ماه لیلة الفرقان است و در روزش واقعه بدر کبری واقع شد و اول فتحی
که در اسلام روی داد در این روز بود و در شب نوزدهم این ماه موافق احادیث معتبره
بسیار [illegible] را مینویسند و در [illegible] ابن ملجم ملعون ضربت بر حضرت امیر المؤمنین ع زد
و در بیستم این ماه سال هشتم هجری فتح مکه معظمه روداد و در این روز علی علیه السلام پا
بر کتف پیغمبر نهاد و بتان را از کعبه انداخت و در شب بیست یکم این ماه معراج حضرت ع
واقع شد و در این شب عیسی ع از ظلم یهودان بآسمان رفت و وفات یوشع بن نون و
[illegible] علیه السلام در این شب واقع شد و شب بیست و سیم که لیلة الجهنی است شب قدر
مشهور است و [illegible] این شب قدر شب نوزدهم و بیست و یکم است که باید این هر سه شب را احیا
داشت و نزول قرآن [illegible] از بیت المعمور از جانب الله تعالی در این شب بود
و شب بیست و هفتم شب قدر سنیان است و در روایتی در شب سیم این ماه صحف بر حضرت
ابراهیم ع نازل شد و در شب ششم تورات فرود آمد و انجیل در شب سیزدهم [illegible] و در شب
هیجدهم و قرآن در شب بیست و چهارم شوال المکرم یعنی [illegible] ذنوب المؤمنین ای
[illegible] در این ماه آمرزیده میشود گناهان مؤمنان و روزه داران ماه مبارک رمضان
و روز اول این ماه عید فطر است و شب اول آن از لیالی اربعه است و اول ماه های
حج است و در بیستم پروردگار عالمیان [illegible] تجلی نمود یعنی زنبور برای صنعت عسل
و در این ماه عقد عایشه با حضرت رسول صلعم واقع شد و در آخر نیمه این ماه غزوه احد واقع
شد و در بعضی در هفدهم این ماه غزوه احد را نیز گفته‌اند و در نیمه این ماه مقتل حمزه
علیه السلام بود و در بیستم [illegible] امیر المؤمنین ع [illegible] و آخر این ماه [illegible]

قوم عاد را هلاک گردانید و روزه شش روز بعد از عید این ماه سنت است و اهل سنت
علیهم اللعنه مبالغه بسیار دارند در گرفتن روزه این شش روز و آن را روزه ایام
بیض میگویند و در طریقه شیعه نیز وارد شده است روزه این شش روز خواه مجتمعا
و خواه متفرقا و اکثر غزوات حضرت رسالت پناه صلعم در این ماه بود و ذیقعده یعنی
قعود از جنگ است ماه دیگر از ماههای حرامست و عرب در ایام جاهلیت تعظیم این ماه و ذیحجه و رجب
که فرادی افتاده میکرده اند در روز اول این ماه وعده ثلثین لیله میقات را بحضرت موسی عم
داد و روز پنجم ابراهیم و اسمعیل بنا خانه کعبه را بنا کردند و روز بیست و پنجم این ماه دحو الارض است
حق تعالی زمین را پهن کرد و اول رحمتی که حق تعالی فرستاد در زمین این روز بود و روزه
این روز سنت است ذی حجه اول ماهیست که ایام معلومات ده روز اول این ماه است
و معدودات ایام تشریق است و روز اول این ماه ابابکر معزول شد از بردن سوره برائة
بمکه معظمه که بکفار قریش بخواند و این خدمت من عند الله و من عند الرسول بجناب
تفویض شده و در این روز حضرت خلیل الله متولد شده و در این روز ... متولد شد
و در روایتی در سیم این ماه توبه آدم عم واقع شد و در این روز حضرت امام حسین عم متوجه
عراق شد و در روایتی روز عرفه روانه شد و در روایتی هفتم این ماه و در روز هفتم این ماه
روز زینت است که موسی عم بر سحره فرعون غالب شد و هشتم این ماه روز ترویه است که
حاجیان آب بر میدارند در مکه معظمه و تدارک می بینند از رفتن در روز دیگر بعرفات
و در این روز که سه شنبه سال شصتم هجری بود مسلم بن عقیل رضی الله عنه در کوفه خروج کرد
و روز نهم روز عرفه است مسلم در این روز شهید شد و در این روز آدم و حوا یکدیگر را شناختند
و این روزیست که تا یکصد هزار کس از شیعه و سنی در زیر ... عرفات و خوارج جمع
شوند اللهم اجعلنا من الواقفین بعرفات بحق محمد و آل محمد و در این روز حضرت رسالت

سه ابواب مسجد را بجز باب حضرت امیر المؤمنین باز گذاشته و در این روز ابن زیاد
ملعون هانی بن عروه را شهید کرد و بعضی میگویند که معراج در این روز واقع شد و همچنین
ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در این روز بود و دهم این ماه عید اضحی است
و خواندن تهلیلات در ده اول این ماه هر روز ده مرتبه سنت است و در روز عید اضحی
تمتع حاجیان از شعایر افعال حج ... تمام میشود و در این روز حضرت ابراهیم عم خواست
که اسمعیل را قربانی کند و در چند حدیث وارد شده است که اسحق را میخواست که قربان
کند ... نمایند و در این روز ذبح ... واجبست و در این روز ... برای فدای
اسمعیل عم آمد و روزه این روز حرامست بالاتفاق بر حاجیان و غیر ایشان ...
و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم این ماه ایام تشریق است و روزه این سه روز نیز بر حاجیان
حرامست باید که این سه روز اهل حاج در منی بمانند و شب در آنجا بیتوته نمایند
و هیجدهم این ماه عید غدیر است که رسول خدا صلعم امیر المؤمنین عم برای امت نصب کرد
و او را خلیفه گردانید و عامه صحابه برگشتند و اقرار را انکار کردند خصوصا ثلثه
لعنهم الله و نگذاشتند که آنحضرت خلیفه شود و در این روز مواخات اصحاب رسول صلعم واقع
شد و در این روز عثمان را کشتند و در شب نوزدهم این ماه زفاف حضرت فاطمه عم واقع شد
و در شب بیست و یکم توبه آدم عم نازل شد و در روز بیست و یکم روز ... و در این
در شب بیست و چهارم یحیی عم در فراش حضرت رسول صلعم خوابید و این قول ضعیف است
و روز بیست و چهارم را نیز میگویند که در فراش آن حضرت خوابید و در همین روز خاتم
تصدق واقع شد و آیه انما ولیکم الله در شان حضرت امیر المؤمنین عم نازل شد و این روز
مباهله است که حضرت رسالت صلعم با نصاری کرد و نصاری در این روز جزیه قبول
کردند که بدهند و در روز بیست و پنجم سوره هل اتی نازل شد بآل عبا و در روز بیست و هفتم

و عقوبتیست و چهارم فرعون این امت عمر بن خطاب علیه اللعنه و العذاب را کشته
و در نهم ماه در سال دویست و هفتاد عمارت سقیف را بنا کرد حضرت امام حسن
علیه السلام عزو آمد فصل چهارم در بیان ساعات بدانکه ساعت جزوی
از اجزای شبانه روز است و اصطلاحات در آن مختلف است اما ساعات مستقیم
جزوی از بیست و چهار جزو شبانه روز است و هر ساعتی شصت دقیقه است
و هر دقیقه شصت ثانیه و هر ثانیه شصت ثالثه و گاهی اطلاق میکنند ساعت بر دوازده
جزو روز خواه بلند و خواه کوتاه و همچنین در شب و گاه است که اطلاق میکنند بر قدری
که مختلف است زیاد و کم چنانکه وارد شده است در اخبار که از صبح تا طلوع آفتاب یک ساعت است که
شبانه روزی بیست و پنج ساعت باشد و صدوق ره ... باین قول قایل است و از
زوال تا غروب آفتاب تا سقوط شفق ... و بعضی به بیست و پنج ساعت نیم غیر
مستقیم قایلند با اصطلاح اصحاب حدیث و با اصطلاح منجمان ساعات حقیقیه و معوجه
دارند و ساعات دنیا در آن تفاوت بسیار است که مذکور میشود و سال آخرت هزار
سال دنیاست موافق قرآن و اینها در قرآن نیز هست که روزی پنجاه هزار سال
باشد و در نزد حق تعالی روزی هزار سال است چون آدم علیه السلام را آفرید ابتدای
روز تا چاشت که دویست سال یا سیصد سال علی الاختلاف ملائکه در سجده آدم
بودند و ... تا میان روز که سیصد سال یا دویست سال باشد مشغول تعلیم
ایشان بود و از ظهر تا عصر که دویست سال باشد مشغول حوا و تعلقات جفت بود و از
وقتی که بهشت ... تا وقتی که توبه او را قبول کردند سیصد سال بود و آن از عصر تا شام
بود و موافق حدیث دیگر دنیا یکروز است نزد حق تعالی و آخرت یکروز ابن طاوس
علیه الرحمه عمر دنیا را صد و بیست هزار سال گفته صد هزار سال آن از اهل ...

رسالت و حکومت ایشان است که باقی مانده و بیست هزار سال از سایر خلایق و قبل از
ایشان است و منجمین دنیا را هر سی هزار سال آباد میدانند و طبیعیین و براهمه هر سی و
شش هزار سال یکبار دنیا را خراب میدانند و بعد از آن آباد و ملاحده و سوفسطائیه
دنیا را همیشه میدانند که بوده و خواهد بود در ساعات دنیا و آنچه در ربع مسکون که محل سکنای
بنی آدم است اصحاب رصد ضبط کرده اند و موافق حدیث نیز وارد است پس میگویند
اهل رصد که عمارت دنیا بر یک ربع کره است و ابتدای آن معموره از کوهیست که گنگ دژ میگویند
از ابتدای مشرق تا انتهای معموره که جزایر خالدات است و الحال آب معمور شده و هفت
قسمت فرض نموده اند و هفت حد قرار داده اند و در هر حدی نیم ساعت زیاده میشود
و این هفت حصه را باصطلاح هفت اقلیم میگویند و ساعت در اقلیم اول مبدا آن
دوازده ساعت و نصفی است تقریبا و در وسط آن طول شب نیز دوازده ساعت است و مبدا
دویم سیزده ساعت و ربع باشد و وسط آن سیزده و نصف رسد و مبدا سیم سیزده ساعت
نصف و ربع بود و وسط آن بچهارده ساعت و نصف و مبدا چهارم وسط معموره ...
طولش چهارده ساعت و نصف و ربع بود و وسط آن چهارده ساعت میرسد و نصف مبدا
پنجم چهارده ساعت و نصف و ربع میرسد و وسط آن به پانزده ساعت میرسد و مبدا
ششم به پانزده ساعت و ربع میرسد و وسط آن به پانزده ساعت و نصف میرسد و مبدا
هفتم به پانزده و نصف و ربع باشد و وسط آن به شانزده میرسد و آنچه از احادیث ظاهر
میشود در عده معموره به پانزده ساعت است و هفده و هیجده و نوزده تا بیست و چهار میرسد
و بجائی که شش ماه شب باشد و شش ماه روز در ذکر اقالیم بیان آن میشود اما آنچه مشهور است
ساعت معموره به شانزده و ربع میرسد مشهور است که ... در ایام
جهانگیری در دشت قبچاق در جائی رسید در حوالی البرز کوه که چون نماز شام را ادا

آفتاب طلوع کرده و وقت نماز ضحی را بیابد الفصل یکم در احکام روز نوروز فرس
احادیث در فضیلت و بزرگواری این روز بسیار وارد شده است اما اگر نوروز در روز یکشنبه
باشد صاحب سال آفتاب است حال بزرگان و ملوک میانه بود و طرب و نکاح بسیار باشد
و نعمت فراوان باشد و نرخها ارزان و پنبه مقصور کند و کشتها را آفت برسد و برف و سرما
و سموم کم بود و مرض بسیار گردد و جو و گندم ارزان بود در فصل بهار و باران بسیار بارد چنانچه
مردم به تنگ آیند و مرگ بسیار باشد و تابستان گرم بود و زمستان میانه بود و اگر روز
دوشنبه باشد صاحب سال قمر بود و حال پادشاهان نیک بود و با قوت و عظمت
باشند و دیگر مردم را کار میانه بود و نعمت فراوان و نرخها ارزان و غله نیکو باشد و حال وزرا
و علماء نا خوب بود و با منفعت باشند و تابستان گرم بود و زراعت کم شود و پنبه و پالیز نیکو بود
و زمستان سرمای سخت بود و سیلها بسیار باشد و فتنه و حرب کم باشد و سرمای بی وقت
در آید و بیماری بسیار بود و مور و مگس کم بود و مار و عقرب بسیار باشد و اگر روز سه شنبه باشد
باشد صاحب سال مریخ بود حال بزرگان و ملوک و سلاطین نیکو بود اما کار مردم دیگر
بسته باشد و دلهای مردم پر غم و اندوه بود و کار تجار بسته بود و نرخها گران بود و فتنه و آشوب
و اراجیف بسیار بود و گزندگان و حشرات بسیار بود و در زمین شام آفت و بیماری بسیار
بود و خلایق تباه شوند و در فارس زراعت را آفت رسد و خشکی و تنگی پدید آید
و ارزانی شود بعد از آن و در آخر میوه ها پر بسیار باشد و در تابستان گرما و خشکی بسیار بود و چیز
رنجها از آبله بود و دروغ و خیانت در میان مردم بسیار بود و کهتران بر مهتران چیره
آیند و زنان با شوهران خصومت کنند و طلاق خواهند و میان لشکر مخالفت پدید
آید و یکی از بزرگان هلاک شود و لشکری به جانب مشرق بزرگ برود و باران بسیار بود اما
بی وقت و بی فایده بود و زمستان بسیار رسد بود و بعضی از میوه ها را آفت رسد

ودر

و کرم و پیله و ابریشم بسیار بود اما گران باشد و جراحت و [illegible] بسیار بود و کار
دهقانان نا خوب بود و اگر روز چهارشنبه باشد صاحب سال عطارد است و لیکن
دلیل بود بر آنکه آن سال فتنه و تشویش و حرب و مصاف و جنگ بسیار بود و
نرخها گران باشد و بیماری مردم بیشتر از گرمی و خشکی بود و درد گلو نیز باشد
و در حدود گیلان و طبرستان و جرجان و آشفتگی و قحطی بود و کار مردم بسته
شود و تجار را زیان رسد و انصاف از میان مردم برخیزد اما مردم عام را کار
نیک بود و علما و اهل صلاح را نیک بود و ایشان را غم و کدورت بود و با یکدیگر کینه
برند و فوت بعضی از [illegible] ایشان باشد و باران بی هنگام به بارد و سیلها بسیار بود و
و احوال سلاطین متغیر بود و گاه و گاه به بدی برسد و رعایا بر سلطان عاصی
شوند و کهتران با مهتران کینه پیدا کنند و بعضی از میوه ها را آفت برسد و در تابستان بیماری
و بادهای مخالف بسیار باشد و پنبه و پالیز و جو و گندم نیک بود اما وقت برداشتن اندک آفتی برسد
و حال میوه ها در بهار نیک بود و در این سال خشکی و کم آبی بود و دلهای مردم پر ترس و بیم بود
در ابتدا از سرما و برف و زمستان گرفته شود و اگر روز پنجشنبه باشد صاحب سال
مشتری باشد در آن سال علما و فقها و سادات و حفاظ را نیک بود و مرادهای ایشان
برآید و حال درویشان نیک بود و نباتات خوب باشد و پنبه و گندم میانه باشد و در بهار بارانها بسیار
بود و در تقاضا نیکو باشد و تابستان میانه باشد و بیماری کم بود و کرم و پیله و ابریشم میانه
بود و روغن کم و دوستی در میان مردم کم بود و روز بروز حال مردم بازار بدتر باشد
باشد و خداوند طالع مشتری باشد همه حال نیک بود و اگر روز جمعه باشد خداوند سال زهره
باشد حال علما و قرآن خوانان و زهاد و عباد نیک بود و حال حیوانات نیک بود و حال
ملوک و سلاطین نیک باشد اما گاه گاه مشغول خود باشند و به بدی گرفتار شوند و اتباع ایشان و

[illegible]

و مردم را لهو و لعب و شادی بسیار بود و نکاح بسیار بود و پنبه اگر بکارند ضایع خواهد شد
هرچند دیر بکارند بهتر بود و در بابل بسیار بیماری و حادثه روی دهد و فرمان فرمایان
از هندوستان آفت رسد و در دریا شورش و اضطراب باشد و عمان خراب شود و
درهم و دینار کم در میان مردم کم باشد و اما حال ملاحان و کشتیها در خوف باشند و تا
بستان گرم باشد و بیماری بسیار شود خداوند این سال را حال نیک باشد
و حال مردم [illegible] باشد و اگر روز شنبه باشد باشد خداوند سال زحل است دلیل
بر رنج و غم و الم و نفاق گفتگو بود و میان سلاطین و رعیت منازعه پیدا شود و در این سال
گندم و جو نیکو بود و پالیز نیکو بود و انجیر را آفت رسد و باران و سیل بسیار بود و
و سلطان بیماری سخت پیدا کند و هندوستان را آفت و بیماری رسد و مار و
ملخ و زنبور و کیک و کژدم بسیار بود و بزرگان را کار تنگ بود و در زمین طبرستان
فتنها و آشوب بود و مخالفت پدید آید و بیحاصلی سرما پیدا شود و تابستان [illegible]
بود و درد سینه و بیماری و مرگ زنان و کودکان بسیار بود و حال علما و اهل صلاح
بسیار نیکو باشد و عسل کم بود و به حدود روم گوسفندان را آفت برسد و در آخر سال
نرخها با بها باشد و میان زنان و مردان پیکار بود و در این سال موش بسیار
بود و در این سال کم بکارند و پالیز و [illegible] و غیر آن نیکو بود و خداوند این سال
همه حال نیکو بود عمل روز نوروز روایت از حضرت امام جعفر صادق ع که
سنت است که روز نوروز غسل کنند و جامه نو در پوشند و بوی خوش بکار
برند و روزه بگیرند و هر گاه روز نوروز بعد از زوال و فراغ از نماز پیشین
چهار رکعت نماز کنند و به دو سلام در نماز اول و در رکعت اول بعد از فاتحه ده
بار انا انزلناه بخوانند و در رکعت دوم بعد از حمد ده بار قل هو الله احد بخوانند

ودر رکعت

و در رکعت سیم بعد از حمد معوذتین هر یک ده مرتبه بخواند و چون فارغ شود سر
به سجده نهد و حاجات خود را طلبد البته حق تعالی آنرا بر آورد و بعد از آن این دعا
بخواند اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد الاوصیاء المرضیّین صلّ علی جمیع
انبیائک و رسلک بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک و صلّ علی
ارواحهم و اجسادهم اللّهمّ بارک لنا فیها علی محمّد و آل محمّد و
و بارک لنا فی یومنا هذا الذی فضّلته و کرّمته و شرّفته و عظّمت خطره
اللّهمّ بارک لنا فیما اعطیتنا حتی لا نشکر احدا غیرک و وسّع علینا فی
رزقک یا ذا الجلال و الاکرام اللّهمّ ما غاب عنّی من شیء فلا تغیبنّ عنّی
عونک و حفظک و ما فقدت من شیء فلا تفقدنی عونک علیه حتی لا اتکلّف ما
لا احتاج الیه یا ذا الجلال و الاکرام بعد از آن بسیار بگوید صلّ علی محمّد و آله
الطاهرین الاخیار الابرار کفارهٔ گناهان پنجاه ساله آمرزیده میشود منقولست
که هر که درین روز سیصد و شصت و شش مرتبه آیة الکرسی تا و هو العلی العظیم
بخواند بعد از آن سیصد و شصت و شش مرتبه این دعا بخواند که اللّهمّ هذه سنة
جدیدة و انت ربّ ملک قدیم کریم اسئلک خیرها و خیر ما فیها و اعوذ
بک من شرّها و شرّ ما فیها و استکفیک مؤنتها و شغلها یا ذا الجلال و الاکرام
یا محوّل الحول و الاحوال حوّل حالنا الی احسن الحال تا آن سال از بلیات
محفوظ ماند و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که هر که این هفت آیه مبارکه را
که مشتمل است بر هفت سین در اوایل آن در روز نوروز بر کاسه چینی بنویسد
بمشک و زعفران و گلاب بشوید هر که از او بخورد تا سال دیگر هیچ الم و ضرری باو نرسد اگر
گزنده او را بگزد و از هر بدی کار نکند بقدرت الله تعالی آیات سلام علی نوح فی العالمین

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ   سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ   سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ   سَلَامٌ
عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ   سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ   سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ
در کتاب معتبری دیدم که فارسیان روز هفته سوره این را مینویسند برای دفع هر گزندگان
و در نزد ایشان اعتبار عظیم دارد و بتجربه رسیده است با خود نگاه باید داشت اینست پیام
ایزد پیام بنوا و بدون ازید و ان که معنی آن سلام علی نوح فی العالمین است

فصل هشتم در ترجمه حدیث شریفی است که مشتمل است بر احکام کسوف و
خسوف و حوادث هر سالی و احکام محرم شیخ بزرگوار ابن قطب الدین راوندی
در کتاب قصص الانبیاء روایت کرده است بسند خود در بیان حوادث و وقایع محرم که ابتداء
سال است نزد عرب و سایر مسلمانان و نیز از شیعه عجم که نزد ایشان نوروز ابتدای سال است
و این حدیث را از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی روایت کرده است که او سند را متصل
کرده بحضرت مبین الحقایق امام جعفر صادق ع و که آنحضرت فرمود که در کتاب دانیال پیغمبر
دیدم نوشته است که هر گاه اول محرم روز شنبه باشد در آن سال زمستان بسیار سرد
باشد و باران بسیار باشد و یخ فراوان باشد و گندم گران باشد و طاعون و مرگ کودکان بسیار
باشد و زراعتها را آفت جبلات ماند و بعض از درختان را میوه و انگور آفت برسد
و در روم حرب باشد و عرب با ایشان حرب کنند و اسیر و غنیمت بسیار از ایشان بدست
عرب در آید و پادشاه را در جمیع امور غلبه باشد بمشیت الهی و بروایت دیگر مرگ در میان
چهارپایان بهم رسد و بسیار از قولنج عارض شود و درد مردمان در دکلو و در کام و دردها
و دردها بسیار باشد خصوصاً در عراق و بغداد و اطراف آن و در روم مرگ بسیار باشد
و میان عرب و روم کارزار افتد و عرب بر روم غالب آیند و امنیت در بابل بهم باشد
و در بحرین و نواحی آن اختلاف بسیار و در میان مردم آن بدید آید و قحط و غلا در ایشان

سهرسه

سهرسه و انه عرب ترسان باشند و عمال برایشان تعدی کنند و گیاه در مراعی عرب
بسیار روید و کسی در آخر سال بر پادشاه خروج کند و بر ایشان غالب آید و در آن سال
ملخها و آبله و گری بسیار باشد و روغن و گوشت و عسل و کتان گران باشد و خرما و درخت
فاسد گردد و انگور و میوها در بلاد همدان و فارس نیکو باشد و بدرختان بلاد روم و بصره و
و اطراف آن آفت برسد و ظروف مس و اشیاء آنها و پشم و سوکران باشد و مرغ خانگی
کم باشد و مرغان شکاری بسیار بمیرند و در بلاد چین اختلاف عظیم ظاهر گردد و شاید بهب
و غارت منتهی شود و شاید که یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد و شهب بسیار باشد و در بیکاه
در اینسال خونها بسیار ریخته شود و گویند چنین سال کمتر است و خانچه ما چیل را در چنین
سالی گفت و آخرش نیکست و هر ساله که اول محرم روز یکشنبه باشد زمستان نیکو گذرد
و باران بسیار بهم بارد و بعض از درختان و زراعتها آفت برسد و دردهای مختلف در کها...
صعب شایع شود و عسل کم بود و در هوا اثر طاعون بهم رسد و در آخر سال پادشاه را غلبه روی دهد
و بروایت دیگر زمستان سرد و تابستان معتدل گذرد و میوه و حبوب و زراعتها را در اکثر بلاد
عراق نیکو باشد و آفتی به میوهای بحرین الطساو قطیف و حوالی آن برسد و در بلاد مشرق
و بلاد جبل ارزانی باشد و گوسفندان و شیر بسیار باشد و گیاه صحرا فراوان باشد و در شهرها
دیوانگی و میش بهم رسد و آبله کودکان بسیار باشد و زاییدن زنان بسیار باشد و در کاوها
مرگ بهم رسد و در بکاه و در بسیار درد و درد ها عارض شود و در آخر سال گرانی بهم رسد بسبب اختلاف
سلاطین و در غیر بلاد چین و در بلاد هند اطفال بسیار بمیرند و جور و دروغ بسیار باشد و اختلاف
و جنگ در میان پادشاهان و هم چنین اختلاف در میان عامه ناس بسیار باشد و کارزار در میان
عرب و عجم واقع شود و در میان عامه ناس از زبان ایشان فتنها حادث شود و در شام حرب و فتنها
پدید آید و حکام بعضی از اطراف در ابه قتل رسانند و در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد کشش

بسیار واقع شود و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود و پادشاه بابل بر مردم مستولی
شود از بعضی و زرا و ملوک اختلافی ظاهر شود در پادشاه بشوند و بلرزد و بعضی کشته شود و در اعمی بر پادشاه
حلیفان کشته منسوب گردند و کوکبی از آسمان به ... ظاهر شود و در نواحی مشرق که مودی باشد
سبب حدوث قتل و غارت و کرانی گردد و بی سبب علامت باشد و دزدیدن بادهای سخت و فور
امراض و بیماری از وزان صحرا و دریا گردد و عسل گران شود و حاجیان را غارت کنند و تمام
ماهها بعض از ماه منخسف شود و هر سالی که اول محرم روز دوشنبه باشد زمستان
نیکو گذرد و تابستان بسیار گرم باشد و باران در وقتش بسیار ببارد و در دکاو و گوسفند بسیار
و در جو و عدس و عسل بسیار باشد و نرخ خرما و در بلاد جبل چینی شهرها که در میان اهواز
اکراد و شیعیان در عراق عرب و خوزستان و فارس است و بعضی گویند همدان و حوالی آن ارزان شود
و میوه بسیار باشد و زنان بسیار بمیرند و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند در نواحی
مشرق و به بعضی از بلاد فارس لشکری برسد و زکام در بلاد جبل بسیار باشد و بروایت دیگر
در آن سال آب فراوان باشد و شیر حیوانات بسیار باشد و باران بسیار ببارد و حبوب بسیار
باشد خصوصاً عدس و ماش و باقلا و در شکارگاهان باشد خصوصاً در فارس و همدان و ارزن
و زرات در هند فراوان و بسیار باشد رز و آلو و سایر میوها در بلاد فارس و بصره و شام نیکو میل
آید و خربزه و خیار در ولایت مشرق و عمان نیکو باشد و در آن سال خرما و میوه و گوشت و روغن
ارزان باشد و لیکن رز در میان مردم کم باشد و در بلاد مشرق و بلاد هند و اسکندریه و مغرب
مرگ بسیار باشد و مرض سودا و درد پهلو بسیار شود و در گرمستان تب فراوان دیده شود و زنان بسیار
باشد و در بالطیان کنند و بعضی بلاد در غرق کنند و آب فرات و نیل کم باشد و گاه نیست ... ده
و در ماه در صحرا خلق عظیم بهم آید و همه شب و چهارپایان در صحرا ... باشد و زکام در جبل و اطراف
آن بسیار باشد و حبوب و میوها در بلاد سلطنت بسیار فراوان باشد و در نواحی فلاذر باید و فراوان بلده

طلبه

طلبه بهم رسد و در میان مشایخ عرب فتنه حادث شود و خارجی از نواحی مشرق پیدا شد آید و در بلاد
و در بلاد فارس بیم و هراس عظیم از بعضی سلاطین حادث شود و قتلی در اطراف مشرق با جنوب
از مقرر او صاحبش پیدا شود و محنتها که یکی از آفتاب و ماه منخسف گردد و در میان مردم اضطراب
پدید آید و نان کم و در شرق پادشاه و کسی خروج کند و حاجیان را به سلامت برادران و در بعضی از نواحی
به ایشان ظاهر شود و بعضی زمان بنا بیند که اول محرم روز سه شنبه باشد زمستان بسیار سرد
باشد و برف و یخ بسیار باشد و در بلاد و جبل و نواحی مشرق گوسفند و عسل بسیار باشد و بعضی از زنان
و انگور آفت رسد و در نواحی مشرق و شام حادثه و در آسمان ظاهر شود که از آن خلق بسیار بمیرند
و بر پادشاه صاحب خروج قوی خروج کند و پادشاه بر او غالب شود و در زمین فارس بعضی
از غلها را آفت رسد و در آخر سال بیماری ظاهر شود و بروایت دیگر زراعت بسیار
بعمل آید و باران بسیار ببارد و فصل پاییز نیکو گذرد و میوها در بلاد ... بسیار باشد و گندم
و جو و عدس فراوان باشد و آب فرات طغیان کند و شاید در تابستان به بارد ... لوبیا و ماش
و باقلا فراوان باشد و خرما کم به عمل آید و در ارزن آفتی بهم رسد از سرما و در بلاد فارس
از ملخ بضرر و آفت برسد میوه و در این سال بسیار باشد و رز کم باشد و در دکان
و میوه و بادام بسیار باشد و در خرما و در اول سال در جمیع بلاد و ارزانی باشد و چیزگران
رکاه و ارزان باشد و عسل فراوان باشد و خربزه و خیار آفتی برسد و شکار در بلاد
بسیار شود و آفتی از سرما و گرما بغلات بلاد و مغرب برسد و در بعضی از شهرها کسی بر پادشاه
خروج کند و پادشاه عجم و ترک اضطراب شود و در میان عرب و عجم و اهل عراق قتال پدید
آید و بعضی از مشایخ عرب کشته شود و در میان عرب و مواشی ایشان و در آخر سال
مرگ بهم رسد و در آسمان ستاره دم داری پدید آید و علامت جنگ و کرانی باشد یا سرخی
عظیمی ظاهر شود که علامت هلاک بعضی از وزرا باشد و در مصر و شام و اصفهان

فتنه بهم رسد و هر سالی که اول محرم روز چهارشنبه باشد زمستان وسط باشد و در بهار بارانهای
نافع بیارد و غلات و میوه در بلاد جبل و مشرق بسیار باشد اما مردان بسیار بمیرند و در آخر سال در
زمین بابل و بلاد جبل آفتی بزرگ رسد و نرخهای ایشان ارزان باشد و پادشاه بر دشمنان
غالب آید و بروایت دیگر عسل درین سال بسیار شود و آب دجله طغیان کند و در بلاد
شام مرگ بسیار باشد و اکثر اطفال بمیرند و ملخ مزروعات اهل شام را تلف کند
و در آخر سال قحطی در میان ایشان بهم رسد و باران درین سال بسیار ببارد که
بسیاری از خانها و عمارتها منهدم گردد و درختان خرما ضایع شود و رعد و برق ظاهر
شود و باد [illegible] بوزد و بیماری بسیار باشد و زنان آبستن بمیرند و در آخر سال
در ناحیه فارس مرگ بسیار باشد و وحشیان صحرا و مرغان شکاری بسیار باشد
و بز و گاو نیکو باشد و بیع و شرا و معاملات بسیار رواج شود و در شتران گری بهم رسد و شاید
مرگی در چهارپایان پدید آید در فصل پاییز بیماری بسیار واقع شود و در اطراف مدینه جنگ
بسیار رود و مشایخ و علما بسیار بمیرند و بلاد [illegible] از خوف قتل و غارت خراب شود و باز
معمور شود و در میان عرب و بادیه کشتی بسیار شود و باد شمال بوزد و متاعها و پنبه
گران شود و کتان ارزان شود و ابریشم و حریر نیز ارزان باشد و [illegible] میان عرب و عجم جنگها
شود و بعد عجم غالب شوند و پادشاه روم بمیرد و بزرگی از عرب بمیرد و مردم جمله نیز بسیار بمیرند
و فصل پاییز مرض و جرب بسیار باشد و اختلافات در میان امرا بهم رسد و فتنها در [illegible]
که ولایت فارس حادث گردد و هر سالی که اول محرم روز پنجشنبه باشد زمستان
ملایم گذرد و در نواحی مشرق گندم و میوه و عسل بسیار باشد و در اول [illegible] سال تب
بسیار حادث شود و در [illegible] مسلمانان غلبه بهم رسد پس عرب بر ایشان غالب [illegible] و در زمین
سند محاربات واقع شود و پادشاهان عرب مظفر باشند و بروایت دیگر در اول سال

بارش

بارش و ثمرها کم شود و ابر و رعد و باران بسیار باشد و غلات و میوه‌ها در همه بلاد جبل
فراوان باشد و سبزه‌ها درین سال نیکو باشد و شکارهای بسیار شود و روغن و
نان گران شود و آب نیل طغیان کند و رومیان بر مسلمانان حمله بیاورند و مسلمانان بر ایشان
غالب شوند و در بادیه جنگ واقع شود و شاید که یکی از مشایخ ایشان کشته شود و در بعضی
از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و منهزم گردد و کارزار در اکثر بلاد خصوصاً فارس
بسیار شود و دزدان و راهزنان دست برآورند و حکام بر رعایا ستم کنند و بادهای تند
بوزد که درختان از جا بکنند و در [illegible] و قطیف و حوالی آن فتنه میان عربان و پادشاه ایشان حادث
شود و پادشاه غالب گردد و در بلاد حبشه و اطراف آنجا کارزار بسیار شود و در بلاد فارس
و در آخر سال میانه سه طایفه فتنها حادث شود و فساد بسیار در آن بلاد [illegible] بسبب ظاهر گردد
و در ناحیه دریا فتنها حادث شود و در اینسال مرگ در میان گاو بسیار باشد ولیکن گوسفندان
بسیار باشد و شاید ماه منخسف گردد و بروایت دیگر حاکم قسطنطنیه که مراد پادشاه استنبول باشد
او را بکشند یا بگریزد و مفقود شود یا او را خلع نمایند و ولایت عجم خرابی بآن راه یابد از ظلم
پادشاه و نایبان او و وزرا در میان مردم [illegible] شود و خلق از تنگی معاش به تنگ آیند و [illegible] در
میان خلایق بر طرف شود و عرب بر عجم زیادتی کنند و خلق بسیار بکشند و ولایت ایشان خراب
کنند و عربان بروم میان بتازند و بعضی اماکن از تصرف والیان روم بدر رود و پادشاه عجم
در اکثر جاها مغلوب گردد و باران در وسط سال بیارد و [illegible] و رعد و برق بسیار باشد و از
همه اطراف بر پادشاه بیرون آیند خصوصاً طایفه ترکمان خوارزم و از سمت قطب شاید حرکت
کنند و [illegible] در بار رسند و خرابی بسیار بطبرستان رسانند و ترکمان با عجم درآویزند و بروایتی
غلبه آورند و خلق بسیار در رعیت پامال و کشته شوند و احتمال دارد که درین سال یا سال آینده
پادشاه عجم از سمت مشرق بحرکت آید و [illegible] دیگر او را [illegible] و در راه او را حادثه عارض شود

لمدتی توقف کند و امرای خراسان و ترکان [illegible] باشند و احتمال دارد که لشکری از عجم
در عراق خراسان جمع شوند و رسولان از ولایت کفر به پادشاه درآیند و در اول سال گندم
گران باشد و نان عزیز شود و [illegible] فتنها پیدا شود و اضطرابی عظیم باهل عمان راه یابد و اکثر
ولایت در آنجا خراب شود بقتل و غارت و کشتیها و بعضی اماکن بدست والیان افتد و در آنجا
نیابند و این علامات از پادشاه باشد و [illegible] خروج باشد و امیر جلیل القدری کشته
شود و فوت علما بسیار شود و در میان این طایفه حسد و نزاع بسیار شود و اگر آفتاب کسوف کند
بعضی اماکن از تصرف والیان اسلام بدر رود و هر سالی که اول محرم روز جمعه باشد
و در [illegible] زمستان سرد باشد و باران کم ببارد و آب رودخانها [illegible]
غله کم باشد و در ناحیه مغرب گرانی باشد و بعضی از درختان آفتی برسد و در [illegible] فارس غلبه عظیم بهم رسد
و بروایت دیگر غلات در [illegible] و حبشه و شام کم حاصل آید و گرانی در بلاد مغرب و بلاد [illegible] اطراف [illegible]
حادث شود و ارزانی در بلاد فارس بهم رسد و غلات [illegible] عراق نیکو باشد ولیکن از جهت سلاطین [illegible]
آفتی برسد و غلات [illegible] و گندم در [illegible] و شام بسیار [illegible]
و مردم [illegible] کشته شود و [illegible] بسیار از ابتاع و میوه‌ها در [illegible] نیکو باشد و آب
دجله [illegible] طغیان کند [illegible] و پادشاهان هند بمیرند و در ماه
ربیع الآخر [illegible] بسیار [illegible]
و درد پشت و درد حلق و امراض شکم [illegible] و جرب و دملهای بسیار و زنان آبستن
[illegible] و بیماری از ایشان بمیرند [illegible] ظاهر شود [illegible] حضرت
رسول [illegible] غالب گردد و اگر ستاره دم داری ظاهر گردد فتنهای
عظیم از وی ظهور رسد و کسی بر پادشاه خروج کند و [illegible] کردند و در زمین
عراق حرب بسیار و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا گردد و [illegible] بر سد و [illegible]

درشام

در شام و فتنه برسد و در بلاد خراسان قحط عظیم ظاهر شود و در اطفال درد [illegible] پیدا شود و آب چشمها [illegible]
شود و الله اعلم فصل هشتم در احکام کسوف و خسوف شیخ بزرگوار قطب الدین [illegible]
[illegible] در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در کتاب [illegible]
نوشته است در باب گرفتن آفتاب و ماه در شهور [illegible] پس هر سالی که [illegible]
محرم آفتاب بگیرد در آن سال ارزانی شود و در آخر سال [illegible] بسیار در میان مردم [illegible]
شود و پادشاه بر دشمنان ظفر یابد و زلزله حادث شود و بعد از آن سلامت باشند و
هر سالی که در ماه صفر آفتاب بگیرد در ناحیه مغرب ترس و [illegible] و جنگ
و کشش در مغرب بظهور آید پس در ماه ربیع الاول صلح شود و پادشاه ظفر یابد و هر سالی که
در ماه ربیع الاول آفتاب بگیرد در میان مردم صلح پدید آید و اختلاف کم باشد و پادشاه
مغرب ظفر یابد و گاو و گوسفند بسیار باشد و در آخر سال [illegible] بهم رسد و در بادیه در میان
شتران وبا بهم رسد و هر سالی که در ماه ربیع الآخر آفتاب بگیرد در میان مردم خوف
بسیار باشد و [illegible] عظیمی بقتل رسد و کسی بر پادشاه خروج کند و ترس [illegible] حادث شود و [illegible]
بسیار شود و هر سالی که در ماه جمادی الاول آفتاب بگیرد در دلهای مردم فراخ شود و در ناحیه
مشرق و مغرب پادشاه با رعیت [illegible] شفقت باشد و [illegible] احسان نماید [illegible]
ایشان [illegible] و هر سالی که در ماه جمادی الآخر آفتاب بگیرد در [illegible] جنگهای عظیم واقع شود
و در بلاد مغرب و در آخر سال گرانی بهم رسد و هر سالی که در ماه رجب آفتاب بگیرد [illegible]
آبادان شود و در کوهستان و ناحیه‌های مشرق باران بسیار ببارد و در ناحیه فارس [illegible] آید اما
[illegible] و هر سالی که در ماه شعبان آفتاب بگیرد [illegible]
پادشاه در مغرب بر دشمنان ظفر یابد و [illegible] و در آخر سال مرگ در میان مردم بسیار باشد
و [illegible] بر طرف شود و هر سالی که در ماه رمضان المبارک آفتاب بگیرد [illegible]

و درس را طاعت کنند و رعیت را بر حسب غلبه عظیم بهم رسد پس ایشان بر روم خراب شوند و خلعت بسیار از ایشان بگیرد و هر سالی که در ماه شوال الکرم آفتاب بگیرد در بلاد هند و دیگر کشش بسیار روا تیغ شود و لیکن و ذهبی در شهرهای مشرق بسیار باشد و هر سالی که در ماه ذی القعده آفتاب بگیرد بارانها بسیار بارد و طاعون در ناحیه مغرب پدید آید و هر سالی که در ماه ذی الحجه آفتاب بگیرد باد بسیار برود و میوهای درختان کم شود و در شهرهای مغرب خرابی پدید آید و جو و گندم گران باشد و کسی بر پادشاه خروج کند و آزار بسیار رود و به پادشاه برسد و در فارس خوردنیها گران شود و در سالی دیگر آرزوها شود و اما آثار ماهها از گرفتن ماه پس هر سالی که در ماه محرم ماه بگیرد در مغرب بزرگی بمیرد و میوه در بلاد و جبل کم باشد و در میان مردم درد چشم بسیار باشد و در زمین بابل درد سر بسیار باشد و مرگ بسیار باشد و مردمان گرانی باشد و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه بر او ظفر یابد و لشکر او را به قتل آورد و هر سالی که در ماه صفر ماه بگیرد در بلاد مغرب کشش بسیار شود و مرض یرقان در مردم بسیار شود و درد چشم نیز بسیار باشد و در بلاد جبل گرم در سبزها آفت و خرابی بسیار در شهرها پدید آید و هر سالی که در ماه ربیع الاول الثانی ماه بگیرد آب در کوهها بسیار باشد و فراوانی بهم رسد و آب بسیار باشد و آن را مبارک باشد و پادشاه در مغرب ظفر یابد و هر سالی که در ماه ربیع الثانی جمادی الاول ماه بگیرد خون بسیار در بلاد ریخته شود و پادشاه از بلای عظیم برسد و کسی بر پادشاه خروج کند و پادشاه ظفر یابد و هر سالی که در ماه جمادی الاول الثانی ماه بگیرد باران کم آید و آب کم باشد و در بیشتری که موسم آن گرما و گوشت و در آن محل جز بیا عظیم و گرانی باشد و بدید آید پادشاه بابل را بلای عظیم رو دهد و هر سالی که در ماه جمادی الثانی شعبان ماه بگیرد پادشاه عظیم از فراجی کشته شود و شیرازات بالا رود و قحط در میان مردم پیدا

نود

[illegible]

سخن و هر سالی که در ماه رجب رمضان ماه بگیرد در بلاد و جبل سرما سخت شود و باران و برف بسیار آید و در روا آب بسیار آید و در دین فارس و در دکان بهم رسد و در شهر بود ماه مرگ زنان بسیار باشد و هر سالی که در ماه شوال ماه بگیرد پادشاه بر دشمنان غالب آید و در میان مردم جنگ و فتنه بسیار باشد و هر سالی که در ماه شعبان ذیقعده ماه بگیرد شهرها عظیم فتح شود و کنجها در بعضی زمینها و کوهها پیدا شود و هر سالی که در ماه رمضان ذی الحجه ماه بگیرد مرد بزرگی در مغرب بمیرد و مرد فاسق فاجری دعوی پادشاهی کند

فصل هشتم در فصول اربعه است بدانکه سال عبارت است از مدت دوازده ماه و منقسم میشود به چهار فصل بهار و تابستان و پاییز و زمستان و هر فصلی سه ماه باشد و ایام پ...ات و منجمین کرده‌اند و وقت ...روز ... را با فصول اربعه صحیح ... بهار گرفته‌اند و میان روز ... را تابستان و اول شب را پاییز و نصف شب را زمستان گرفته‌اند و هر بلادی که در خط استوا است چهار بهار و چهار زمستان دارد و هر بقاعی که در خط استوا است دو بهار و دو زمستان دارد و در وسط معمور یک بهار و یک زمستان دارد

اما بهار نزد عرب آنست که آفتاب در حمل و ثور و جوزا و ماههای او آذر و دی و بهمن است و در این سه ماه خون کم در بدن ... میشود و خوبست در بهار خون گرفتن و خوردن گوشت بره و کاسنی و سبزی و شیر بز و میش و سرکه و شکر و آنچه معتدل باشد مثل جوجه و دراج و منع است از خوردن سیر و پیاز که از ... باشد مثل ... و زردک و هر طعامی که در ... میشود و خوبست در این سه ماه جماع بسیار کردن و اسهال ... و رفتن و علامت آنکه خون غلبه دارد سرخی روی و امتلای بدن و حرارت ... و شیرینی دهن

اما تابستان که آفتاب در سرطان و اسد و سنبله باشد و ماههای آن خرداد و تیر و مرداد است در این سه ماه حرکت بی آید صفرا و ... گرم و خشکست در این ایام باید طعامهای

سرد خوردن و گوشت گوساله و ... و جوجه و ... و آلو و انار ترش و ... باشد و ... است و منع است کثرت جماع و رفتن بحمام و ... و رفتن خون و پوشیدن رباحین گرم و بوئیدن عنبر و مشک و نباید در این ایام عزم کردن و مسهل خوردن مگر بضرورت اما ... کردن خوبست و علامت غلبه صفرا آنست که روی زرد میشود و ضعف ... و تلخی دهن است

اما پاییز آنست که آفتاب در میزان و عقرب و قوس باشد و ماههای آن ایلول و تشرین الاول و تشرین الثانی است در این ایام ... سودا ... کثرت جماع ... کردن و بحمام رفتن و خوردن ... و اقسام حلویات و ... حاره و خوردن میوه بعد از طعام و ... از ... طعام ... بس ... است خوردن غذا و ... گرم و تر مثل جوجه مرغ و گوشت بره و انگور شیرین و امثال آن و علامت ... و ...

اما زمستان آنست که آفتاب در جدی و دلو و حوت باشد و ماههای آن کانون اول و کانون آخر و شباط است و در این ایام ... باید ... و شراب ... است خوردن ... و ... و انجیر و ... و حلویات را اجتناب کند ... و اسهال و استفراغ مگر بضرورت و منع است بسیار جماع و حرکت و علامت ... بسیاری ...

فصل نهم در معرفت زوال روز از حضرت صادق ... منقولست که آفتاب ... نزد زوال که در آنجا داخل میشود و این حلقه بنابر مشهور دایره ... در میان حقیقی مشرق و مغرب ... صحیح ... مشارق و مغارب ... و بعد از اعتدال ... دایره است ... آفتاب ... وسط حقیقی است زوال ... و چون از دایره بیرون میرود ... زوال است و ممکن است که ...

دایره

و ... شده داخل شود زوال شود ... داخل شده است و ... فاصله میشود و لیکن چون ... دایره ... پیش ... داخل شود در آن دایره زوال میشود و پس ... است در میان عرش ... پروردگار ... سبحان الله و الحمد لله ... این تسبیحات است ... صحیح منقولست ... از حضرت امام جعفر صادق ... فرموده که زوال آفتاب ... است ... و ... است ... سرطان است ... بتابستان ... است ... ارتفاع شمس ... قدم است ... چهار ... عراق عرب ... میشود ... زوال میشود ... در ... وقتی که سایه یک قدم ... باشد ... و ... مقدار ... سایه زیاد میشود ... نسبت ... تابستان و بهار ... دوازده ساعت و چهار ... هر ماهی یک قدم زیاد میشود ... و ... زمستان ... روز ... شش ... وقتی که سه قدم و نیم ... است ... زوال میشود ... بر پنج قدم و نیم ... زوال میشود ... هفت قدم و نیم ... کانون اول که اول ماههای زمستان است ... وقتیکه نه قدم و نیم مانده باشد از سایه و چون اوایل زمستان میشود آفتاب شروع ... زوال میشود ... بر هشت قدم و نیم ... زوال میشود و وقتیکه پنج قدم و نیم مانده باشد از سایه ... زوال میشود و وقتیکه نه قدم و نیم مانده ...

[illegible] آفتاب [illegible] زوال [illegible]

[illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] شیخ بهاء الدین [illegible]

[illegible] زوال آفتاب [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] دایره هندیه [illegible]

[illegible]

بهتر است

[illegible] فصل دهم [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible]

[illegible] آسمان [illegible]

[illegible]

او را [illegible] بزرگ [illegible] آفتاب شد و

[illegible] آفتاب [illegible] غروب [illegible]

[illegible] حرکت [illegible]

[illegible] آفتاب [illegible] حرکت [illegible]

[illegible] حرکت [illegible] فصل یازدهم

در بیان معرفت زوال [illegible] حضرت صادق [illegible]

[illegible] غروب [illegible]

[illegible] غروب [illegible]

[illegible] ستارها [illegible]

حرکت آفتاب [illegible] ستارها [illegible]

[illegible] فصل دوازدهم [illegible]

[illegible] حضرت صادق [illegible]

[illegible]

در جهت

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] فصل [illegible]

[illegible] قبله [illegible] اصفهان [illegible]

[illegible] کاشان [illegible]

[illegible] قبله [illegible]

و تبریز سی و هشت درجه و سی و هفت دقیقه است و قم سی و یک درجه و پنجاه و پنج
دقیقه است و استرآباد سی و هشت درجه و چهل و هفت دقیقه است و طوس چهل و پنج درجه
و نه دقیقه است و نیشابور چهل و شش درجه و چهل و شش دقیقه است و سبزوار چهل و چهار
درجه و چهل و شش دقیقه است و بغداد دوازده درجه و چهل و پنج دقیقه است و شیراز پنجاه
و سه درجه است و بیست و چهار دقیقه است و همدان بیست و دو درجه و [illegible] دقیقه است و [illegible]
[illegible] درجه و [illegible] دقیقه است و قزوین پنجاه درجه و بیست و چهار دقیقه است و تفلیس [illegible]
پنجاه و سه درجه و دو دقیقه است و [illegible] سی و پنج درجه و سیزده دقیقه است و هرات
پنجاه و سه درجه و پنجاه و چهار دقیقه است و قاین پنجاه و چهار درجه و [illegible] و چهار دقیقه است
کوهستان سی و چهار درجه و هفت دقیقه است و [illegible] سی و دو درجه و پنجاه و چهار
دقیقه است و قندهار هفتاد و چهار درجه و پنجاه و سه دقیقه است و ملتان هفتاد و نه درجه
و حلب هفده درجه و بیست و شش دقیقه است و سایر بلاد را [illegible]
والله اعلم فصل سیزدهم در حرکت افلاک و ستارها و حقیقت آنها
بدانکه حکما ستاره ها را جسم میدانند و اهل شرع نور [illegible] از جای خود حرکت نمی کنند
و با یکدیگر سیر میکنند و از هم جدا نمیشوند و بعضی معلق دانسته اند و در حرکت از یکدیگر جدا میشوند
و هر یک راه و حرکتی علیحده پیدا شد یکی عام که همه کواکب را متحرک کند و آن حرکتیست [illegible]
که از مشرق بمغرب حرکت میکنند و دیگر حرکت خاصه ذاتیست که هر یک برای خود دارند و آن حرکت
از مغرب بسوی مشرق است مانند مورچه که بر روی آسیا بجانب چپ میکند و آسیا او را بجانب راست
حرکت میدهد پس مور دو حرکت مختلف میکند یکی باراده که از پیش روی خود حرکت میکند
یکی بحرکت [illegible] که آسیا او را پس میکشاند و ستاره در فلک چون میخ [illegible] در کشتی و [illegible]
[illegible] کرده اند با نقل آفتاب و ستاره که آن در بروج و منازل و اختلاف [illegible]

نسبت

نسبت بیکدیگر از مقابله و مقارنه و تثلیث و تربیع و تسدیس و اموری که بعد از این حادث میشود
و اگر هم متصل بوده و بحرکات سریعه حرکت میکردند برای سیر سیارات منازل و بروج معلوم
نمیشد و نامها و علامتها بر بروج بر طرف میشد زیرا که انتقالات سیارات بجای [illegible]
که از ثوابت انتزاع کرده اند میتوان دانست مانند مسافری که از منزلی بمنزلی میرود و از شهری
بشهری منتقل گردد و اگر همه با هم حرکت میکردند با حرکت هم سریع بودی این معنی معلوم نمی آید [illegible]
و چند منفصل ظاهر میشود که هفت کواکب سبعه سیاره است که قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و
مشتری و زحل حرکت [illegible] باشند چنانکه [illegible] را چنین توهم کرده بودند [illegible]
سبب آن ستاره ثوابت نامیده بودند و بعد از آن با رصد حرکت [illegible] یافته اند که فلک
ثوابت در هفتاد سال یک درجه قطع میکند و در بیست و پنج هزار [illegible] تمام میکند و ماه
در ماهی و زحل در سی سال تمام میکند و آفتاب در سالی تقریباً [illegible] تمام میکند و مشتری
در [illegible] و زهره و عطارد [illegible] یکسان و [illegible]
میدانسته اند که [illegible] از اینها منتزع شده و ظاهر آنست که [illegible] عقرب
که [illegible] و در احادیث وارد شده است [illegible] ستاره های [illegible]
اصطلاحات منجمان [illegible] در زمان [illegible] متداول بوده و این زمان بعد از خروج از [illegible]
میشود و بعضی از ایشان گاه پنهان شوند و گاه آشکار مانند [illegible] و سهیل و بعضی
دایم الظهورند که هرگز پنهان نمیشوند مانند بنات النعش صغری که هفت ستاره اند و جدی
و فرقدان از آن جمله است و اینها علامتند از برای دانستن قبله و جهات [illegible]
در دریا و صحرا و اینها [illegible] دایم الظهورند و استعلام [illegible] و جهات [illegible]
از اینها علامتند از برای [illegible] میوه ها و رسیدن غلات و آب دادن زراعات و بار کردن
[illegible] و چیدن انگور و خربزه و سایر میوه ها از برای ذخیره و مطلع شدن بر سردی هوا

که [illegible] شده و چند که [illegible] مشهور است و دیگر از آن [illegible] کشتی در [illegible]
کشتی و سفر کردن دریا و حدوث حوادث و ضبط غلات [illegible] باریدن [illegible] و
و ظهور گرما و سرما و آن نیز [illegible] مسافران در شبها [illegible] منتفع میگردند در قطع
چاهها [illegible] واما فلک [illegible] گفته اند فلک اطلس و فلک
اعظم و فلک الافلاک نیز گویند و فلک البروج و هفت آسمان [illegible] اما در احادیث
افلاک هفت است و عرش و کرسی [illegible] بسیار میشود که حکما اثبات
کرده اند [illegible] حرکت [illegible] حرکات [illegible]
قطع میکند [illegible] منسوب میدانند [illegible]
و بعد [illegible] سطح فلک ثوابت است از زمین [illegible] هزار
بار [illegible] هزار [illegible] فرسخ [illegible] کرده اند این
[illegible] هزار [illegible] فرسخ است [illegible] این مسافت را قطع میکند
[illegible] قیاس که سرعت [illegible] مرتبه است ذلک تقدیر العزیز الحکیم اما لون
آسمان کبود رنگ است و [illegible] کرده اند که [illegible]
و [illegible] و از لون آن کره آسمان کبود است [illegible] سفید [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] زمین است سیاه است گویند [illegible]
[illegible] آسمان اول [illegible] رفیع است [illegible]
[illegible] فرشتگان [illegible] آتش و آب [illegible] فرشته است نام آن رعد [illegible]
[illegible] باران و تسبیح او اینست سبحان ذی الملک و الملکوت و آسمان دوم برنگ
مس [illegible] نامش [illegible] فرشتگان [illegible] و تسبیح ایشان اینست
سبحان ذی العزة و الجبروت [illegible] فرشته ایست عظیم [illegible] نامش [illegible]

او از

از برف [illegible] و تسبیح او اینست [illegible]
[illegible] المؤمنین و آسمان سیم برنگ [illegible] است و نامش [illegible]
اینست سبحان الحی الذی لا یموت آسمان چهارم برنگ سیم است و نامش [illegible]
و تسبیح ملائکه او اینست سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله الا الله و آسمان پنجم برنگ
زر است و نام او [illegible] و آسمان ششم برنگ یاقوت سرخ است و نام او [illegible]
[illegible] و آسمان هفتم برنگ سفید است و نام او [illegible] و موافق احادیث [illegible] از زمین
تا آسمان اول پانصد ساله راه است و غلظت و ضخامت آسمان پانصد ساله راه است و همچنین
هر آسمانی تا آسمان دیگر [illegible] که از زمین تا آسمان هفتم هفت هزار ساله راه [illegible]
[illegible] کرسی و عرش [illegible] مسافت آنرا [illegible] آسمان [illegible]
بخلاف حکما که میگویند که آسمان [illegible] ممکن نیست و این [illegible]
که [illegible] میگویند [illegible] در میان [illegible] زمین در پیش آسمان اول
مثل حلقه ایست که در بیابانی باشد و هر آسمانی در پیش آسمان دیگر مثل حلقه ایست در بیابانی
و تمام آسمانها مثل حلقه ایست در نزد کرسی در بیابانی و کرسی در پیش عرش مثل حلقه ایست
در بیابانی واما حقیقت آفتاب اختلاف بسیار است در میان حکما که آیا چه چیز است بعضی
گفته اند فلکی است [illegible] از آتش [illegible] حرارت و شعاع از آن
ساطع است و بعضی گفته اند مانند [illegible] است و بعضی گفته اند از آبگینه است [illegible]
[illegible] عالم میکند شعاعش را بر عالم [illegible] و بعضی گفته اند جسم لطیفی است که از آب دریا
منعقد میشود و بعضی گفته اند که اجزای آن بسیار است که از آتش مجتمع شده و بعضی گفته اند
جوهر پنجم است غیر عناصر چهارگانه [illegible] و در شکلش اختلاف کرده اند بعضی گفته اند [illegible]
و بعضی گفته اند که [illegible] است و همچنین در مقدارش اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که [illegible]

کمتر از زمین است و مشهور آنست که جرم ماه بزرگتر است غیر از عناصر اربعه و شکلش کروی است
و سیصد و شش صد و هشتاد برابر زمین است و بعضی [illegible] و اقوال مذکوره اقوال قدمای حکماست
و در بعضی روایات [illegible] و موافق احادیث معتبره نور آفتاب از نور عرش الهی است
و حرارت او از کرسی جهنم است و وسعتش موافق تفسیر مولانا فتح الله علیه الرحمه شش
هزار و چهارصد فرسخ است و ماه موافق مذهب حکماء متقدمین [illegible] برابر است
و موافق حدیث وسعتش چهار هزار فرسخ است و کلف در روی او جبرئیل [illegible] ایست و رفرف
که خداوند عالمیان در پشت آن آفریده است و جسم ماه سیاه است و صیقلی و اقتباس
نور از آفتاب میکند و گویند بزرگ ستاره ستاره سهیل است و در پیش ستاره بنات النعش است
پیشش مقابل زمین است والله اعلم **فصل چهاردهم** در سبب کسوف و خسوف
موافق احادیث معتبره آنست که خداوند عالمیان هرچند مدت اراده فرماید ملائکه را که
ایشان را بدریای ظلمت فرو برند تا عزت [illegible] شوند بنور خود و معصیت را الهی نکنند و بشبهه
بچشمه دیگر آنچه از اهل اسلام میگویند که آفتاب و ماه بر گوساله سوارند و از کوساله
بی افتد و در دریائی که در میان آسمان است فرو میروند و تیره میشوند و بعضا از آن
سالی [illegible] ایشان را بدر میآورند و سوار میکنند و مجوس میگویند که ماه غلافی دارد و درش
او آن بند میباید از غلاف بدر می آید تا شب چهاردهم از آن [illegible] او را بند میباید در غلاف
میکند و علت خسوف آنست که غلاف بند میشود و ماه سیاه میماند و بنا میکنند در اندرون
غلاف تا بعد از آن بدر می آید و آفتاب کاهی [illegible] در غلاف ماه می افتد و در حرکت
و علت کسوف اینست و منجمان گویند علت کسوف و خسوف آنست که آفتاب
و ماه بعقده راس یا ذنب اگر رسیدند سیاه میشوند والله اعلم **فصل پانزدهم**
در مساحت زمین و طول آن و قطرش بدانکه زمین موافق مذهب حکما کروی است

و شواهد حقیقیه بسیار بر آن دلالت دارد و وسط معموره قطب شمالی مرتفع است چون
از ارض و چه سمت قطب [illegible] و طرف شمال هم جا بلندتر است از طرف جنوب از این رو
جهت است که اسافل بر بر و جنوب [illegible] مراد بیت همه سیاهاند و جهد میکنند و بیابان بسیار گرم
آنها را دجله و فرات از جهت شمال بجانب جنوب جاریست و چون آنجا که در جوف
زمین است هر از ارتفاع و انخفاض چو ها چشمها و قنوات که جاری میکنند هر از شمال
بجانب جنوب می آید تا بروی زمین جاری میشود و اگر آب در بلندیها نباشد آب بر روی
زمین جاری نمیشود و آنچه آب زیاد میباید بدریا میریزد و اما آب تا گرد سطح زمین محیط است و عمارت
کمتر از [illegible] از سطح آن و آن ربع را ربع مسکون خوانند و دایره عظیم که معدل النهار بر سطح
آن احداث کند آنرا خط استوا خوانند و ابتدا و معموره از آنجا گیرند و ابتدا عمارت از کنگ
دژ است تا جزایر خالدات که اول آن خرابست و اول آن از آنجا تا دریای ساحل مغرب ده درجه است و
و بعضی از زمین در بحر اعظم که آنرا اقیانوس خوانند معمور است و یک نصف ظاهر است.
بعضا بجنوب که در آب [illegible] مخفی است و در این نصف که ربع مسکونست نصفی
که در جانب افتاده خرابست پس از چهار ربع زمین یک ربع عمارت دارد که در شمال خط
استواست و بزعم بطلیموس طول معموره از مشرق تا مغرب صد و هشتاد درجه است که هزار
فرسخ باشد و نزد متقدمین طول معموره از اقصای مغرب و نزد بعضی از ساحل
بحر محیط غربی گرفته اند و بعضی از جزایر خالدات گرفته اند که در سمت اراضی حبشه افتاده است
و عرض معموره ابتدا او از خط استوا شصت درجه است که هزار چهار صد و شصت و شش
فرسخ و ثلث باشد و بطلیموس گوید که پس خط استوا از اطراف زنج و حبشه تا مغرب
شانزده درجه و بیست دقیقه دیگر یافتم و در انتقاص آورده که طول معموره نزد من
هشتاد و دو درجه است و بیست و پنج دقیقه که هزار و ششصد و سی و یک فرسخ و نیم باشد

و طول بلاد عبارتست از بعد آن موضع از ساحل دریای محیط تا اقصای مغرب تا جزایر
خالدات و عرض بلاد عبارت از دوری بقاعست از خط استوا و ابتدای خط استوا
از شرقی از این چین است و بر جزایر ملکوت گذرد و پس جنوب بلاد چین و کنگ دژ
و پس بر جزایر [illegible] که آنرا عرض الذهب نیز گویند پس بر شمال سراندیب و میان
جزیره [illegible] و [illegible] و وسط جزیره [illegible] و شمال جزایر [illegible] و مضافات بلاد زنگیان
بگذرد تا بحر اعظم منتهی شود و هر شهر که بر خط استوا بود شب و روز از آنجا یکسان
بود **اما مساحت تمام زمین** را حکما و حصه کرده اند هر درجه از درجات فلک را نوزده
فرسخ یافته اند متقربا از او سیصد و شصت عدد درجات فلک ضرب کردند شش هزار
فرسخ حاصل آمد پس حکم کردند که این دایره روی زمین باشد و بر آن تقدیر قطر زمین
دو هزار صد و شصت و سه فرسخ باشد پس نصف قطر زمین هزار و ششصد و یک
فرسخ و نیم باشد و مساحت سطح [illegible] فرسخ تکسیری چهل و هزار فرسخ و صد و سی و
دو هشت هزار هزار و ششصد فرسخ بود و مساحت معموره اش هشت هزار هزار و صد و
چهل و سه هزار و سیصد و پنج فرسخ باشد و بطلیموس از حکما هر درجه را بیست و دو
فرسخ و دو دانگ گرفته و طول معموره را از ما بین خط استوا تا عرض پنجاه و شش درجه
و بیست دقیقه که تمام میل کلیست چهار هزار فرسخ است و عرض او هزار و چهار صد و
هفتاد و شش فرسخ است و تکسیر این مجموعا سه هزار هزار و هزار و ششصد و شصت و پنج هزار و
صد و بیست فرسخ است **اما طبقات زمین** نزد حکما عبارتست از طبقه آتش
و طبقه [illegible] و طبقه [illegible] و طبقه زمین و طبقه آب و طبقه اکل و طبقه خاک صرف
و از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست که از آنجا که آفتاب طلوع میکند تا آنجا که
فرو میرود دویست و بیست و هشت هزار و چهار صد فرسخ است پنجاه هزار فرسخ

جای عمران و دیوان و اما شمال آنست و چهل و هشت هزار فرسخ ماوراء النهر است مثل ترکستان
و دشت قپچاق و خطا و ختن و کاشغر و چین ماچین و برو این ترکستان هشت هزار
فرسخ است که اکثر او جزئی بیابانست و صحراست و سه هزار فرسخ و ولایت اروس است و
و هشت هزار فرسخ اشترخان و چرکس است و نه هزار فرسخ روم است و ده هزار فرسخ و یک
و هزار فرسخ عراق عربست مثل کوفه و بصره و بغداد و موصل و چهار فرسخ یونانست که آب
گرفته و دو بار است و هزار فرسخ بیابانست و شش هزار فرسخ گرداگرد کوه قافست و شش هزار
فرسخ شهر زنانست و دو هزار و یک صد فرسخ عراق عجم است و آذربایجان باقیه والله اعلم
فصل شانزدهم در ذکر اقالیم سبعه و حدود آنست **اقلیم اول** منسوب است
بزحل و عامه اهل این بلاد اسود اللون باشند و ارتفاع قطب شمالی دوازده درجه و ثلث
باشد حد اول به نزدیک خط استوا از جهت مشرق و شمال جزیره یاقوت باشد
پس بر جنوب بلاد چین و شمالی دریای سراندیب و وسط بلاد سند و هند گذرد و بحر
فارس را قطع کند و بر جنوب بلاد عمان گذرد و وسط بلاد یمن گذرد و در آنجا بحر
قلزم را قطع کند پس وسط بلاد حبشه گذرد و آنجا نیل مصر را قطع کند تا به بحر محیط منتهی
شود و در این اقلیم سیصد و چهل شهر عظیم و هزار شهر کوچک باشد و بیست کوه و پنج
و بیست نهر بزرگ مع مضافات و معموره این اقلیم را دوازده هزار فرسخ گرفته
هندوستانست **اقلیم دوم** منسوب است بمشتری و لون عامه این بلاد میان
گندم گون و سواد باشد و ارتفاع قطب شمالی در این اقلیم بیست و چهار درجه و نصف و
و سدس باشد و ابتدای این اقلیم از مشرق بود و بر وسط بلاد چین و شمال سراندیب
گذرد پس بر وسط بلاد هند و قندهار و وسط کابل و سند و جنوب بلاد کرمان گذرد و پس
بحر فارس را قطع کند پس بر وسط بلاد [illegible] و شمال بر [illegible] و جنوب [illegible]

و وسط بلاد مرطابه و ربات حلب بگذرد و به بحر اقیانوس منتهی شود و از معظم این اقلیم مکه معظمه و
مدینه منوره است و شهرهای عظیم این اقلیم سی و شش باشد و کوچک دو هزار است
و سی و هفت کوه عظیم دارد و هفده رودخانه و معظم معموره این اقلیم حجاز است اقلیم
سیم بمشتری متعلق است بقول بعضی اما یا آنجا اسمر الالوان باشند و ارتفاع قطب
در این اقلیم سی و سه درجه و ثلثان درجه باشد ابتدای این اقلیم از حد مشرق از بلاد
چین بود و بر جنوب بلاد یاجوج و ماجوج بگذرد و وسط بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط
بلاد کابل پس بر بلاد قندهار رود و وسط بلاد مکران و سیستان و وسط کرمان و بلاد
فارس و بلاد عراق و جنوب دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد شام بگذرد و پس
بلاد مصر و اسکندریه رود و وسط قادسیه و وسط قیروان و بلاد طنجه برود تا به بحر اعظم
منتهی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و شصت و سه باشد و بلاد کوچک و قریب بهزار
بود و شش کوه رفیع دارد و بیست و دو رود بزرگ و عمده معموره این بلاد ری است و هفت
هزار و فرسنگ معموره این اقلیم است اقلیم چهارم متعلق است بشمس اما یا آنجا گندمگون
و سفید اند یعنی مایل بزردی باشند و وسط معموره عالمست و ابتدای این از مشرق تا بلاد چین
بود و پس آنجا به بلاد تبت و صرصر و ختا و ختن آید و از آنجا بجبال الکر و کوه بلور و بدخشان
و جنوب بلاد یاجوج و ماجوج گذرد و پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هندوستان
طخارستان و بلاد کرمان و فارس و بلاد خوزستان بگذرد و از آنجا بر وسط بلاد
عراق و دیار بکر و دیار ربیعه و شمال بلاد شام بگذرد و از آنجا بحر روم را قطع کند و جزیره
قبرس و صقالیه و شمال بلاد مصر و اسکندریه بلاد مغرب و از الفه و از بحر و جلیقیه
و بساحل بحر محیط منتهی شود و در این اقلیم دویست و پانزده شهر عظیم است و چهار هزار
شهر کوچک دارد و دویست و پنج کوه بزرگ و پنج رود و نهر عظیم و ارتفاع قطب در این
اقلیم

اقلیم سی و شش درجه و سدس بود و معظم معموره آن خراسان است اقلیم پنجم متعلق است
بزهره و عامه این بلاد و بعض الوان سفید دارند و ارتفاع قطب در این بلاد چهل و یک درجه
و ربعی باشد حد آن از مشرق است تا بوسط بلاد ترکستان و ماوراء النهر و از آنجا
بحر جیحون را قطع کند و بر شمال بلاد خراسان گذرد و از آنجا بخوارزم آید پس
از آن جا بگذرد و بطبرستان آید و آذربایجان و از آنجا بفارس و ری و شمال عراق
اصفهان و جنوب آذربایجان و وسط بلاد اندلس و ارمنیه و بلاد روم و جزیره
یونان گذرد و بر جنوب هیکل الزهره و وسط اندلس گذشته بحر اوقیانوس منتهی
شود و اصفهان داخل این اقلیم است و این دویست و پانزده شهر عظیم دارد
و معموره این اقلیم ماوراء النهر است اقلیم ششم متعلق است بعطارد و الوان
عامه این بلاد اشقر است و ارتفاع قطب در آن چهل و پنج درجه و ربعی بود و مبدأ
آن از مشرق بود و از شمال بلاد یاجوج و ماجوج و بلاد خاقان و شمال کیجان
و پنجاب گذرد و پس بر بعض از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و وسط
بلاد فیلق بگذرد و بر جنوب بحر صقالیه و شمال هیکل الزهره و اندلس گذرد و به بحر
اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم دویست و چهل عدد باشد و بلاد صغار
دویست و دو هزار است و دو کوه و سی نهر عظیم دارد اقلیم هفتم متعلق است
بقمر و عامه این بلاد و الوان سفید است مایل بزرگاری و بزردی و سفیدی
بیشتر و ارتفاع قطب در این اقلیم چهل و نه درجه و ربعی است مبدأ آن از مشرق از
اراضی چین است تا بساحل دریای کیلان رود و از آنجا ولایت ارس و بلغار
و بعضی از ولایت گرج و شمال شام و مصر تا سمرقند و تا صد و شصت تا بساحل
بحر اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و چهل و دو باشد و کوچک

هزار و چهارصد و سیزده و دوازده کوه و چهل نهر تتمه بدانکه از سوادی که داخل ربع
مسکون است موضعیست که او را ماوراء الاقالیم السبعه خوانند و عمارت آن از پنجاه درجه
و ثلث است که آخر اقلیم هفتم است به قول اصح و عرضش شصت و شش درجه باشد
و بعضی آخر اقالیم را تا پنجاه و دو درجه باشد و پنج دقیقه گفته اند که و از فرسخ
آن بطلمیوس چهارصد و هشتاد و سه فرسخ بیرون است طول آن و بنا بر صد ما سوی
چهارصد و نوزده فرسخ باشد چون از این عمارت بگذرند از شدت برف و سرما
شوفا به بیش رفت و عمارت کرد و حیوانات بد نباید و از بلاد مشهوره این
مواضع یکی شهر بلسوی است که اهل بلغار تابان تا کنار انجا روند و دیگر شهر ورزه است
که اهالی آنجا با وحشیان باشند و با مردم الفت نگیرند و سنجاب و سمور متاع این شهر است
و با جمله در عرض پنجاه و شش فرسخ و یک درجه باشد و روزهای دراز این هفده
و نوزده رسد و در عرض شصت و سه جزایر بزرگ باشد و سکان آنجا شبها در حمام
و زیر زمینها بسر برند و روز دراز ایشان بیست ساعت باشد و در عرض شصت و
چهار و نصف قومی باشند که هیچ چیز ندانند و کسی را نشناسند و از جمله صقالبه
و روز دراز ایشان بیست و یک ساعت باشد و در عرض شصت و پنج و کسری عمارتی
عظیم است و اهالی آن موضع را پنج شبر قامت باشد و عرض روی ایشان سه شبر
باشد و جلد و اعضای ایشان باشد و نقطه های زرد و سفید باشد و بعضی از ایشان
بالهای دراز که طیران کنند اما از مقام خود بیرون نتوانستند آمد چون بیرون آیند
فی الحال بمیرند و روز در این موضع بیست و دو ساعت بود و در عرض شصت و شش
و کسری که تمام میل کلیست نیز قومی باشند که در طبیعت بهایم و وحوش باشند
و تمیز میان ایشان نباشد و روز دراز آنجا به بیست و سه ساعت رسد
و همچنین

و هم چنین در عرض شصت و هفت درجه و ربعی روز یکماه و شب یکماه باشد و در عرض هفتاد و
درجه و نیم شمال بزعم متقدمان عمارتی چند است و چون عرض ربع مسکون به نود و چهار درجه
رسد روزی پنجاه ماه باشد و چون عرض به نود رسد که ربع دور فلک است شش ماه روز باشد و
شش ماه شب باشد و شبانروزی یک سال باشد و در آنجا دور فلک رحوی شد یعنی مثل
آسیا بگردد و معدل النهار بر افق منطبق گردد و قطب شمالی بسمت راس و مشرق و مغرب معین
نیست و هر چند عرض بیشتر شود قطب شمالی که جدی نزدیک آنست بلندتر میشود و قطب جنوبی
از افق پست تر میشود آنچه عرضشان کمتر از میل کلیست مانند مکه معظمه سالی دو مرتبه آفتاب
در وقت زوال بسمت راس میرسد که در آن وقت هیچ چیز سایه ندارد و آنچه مساوی میل
کلیست سالی یک مرتبه چنین میشود و آنچه زیاده از میل کلیست مثل این بلاد که اصفهانست و اکثر
معموره آفتاب بسمت الراس هرگز نرسد و در تابستان دور میشود و در زمستان و چند که
دوری از خط استوا بیشتر میشود تفاوت میان شب و روز بهم میرسد و اختلاف کم و
زیاد و ساعات شب و روز زمین اعتبار میشود والله اعلم فصل هفتم در ساحت دریاها
و طول و عرض و عرض و عدد آن در روی زمین و مد و جزر آن اما در مد و جزر بدانکه نقصان
و زیاده و ارتفاع و انخفاض آب دریا در اوقات متفرقه اغلب بیجان تحریکات فلکی
و اشعه کواکب است که بر سطح آن می افتد و اتصالات کواکب با و موضع نزول آن در منازل معتبر
در این باب اثر عظیم دارد و اگر چه در نزد اهل شرع این اقوال متروکست و اما حکما و اهل رصد
گویند هیجان آب در بهار صعود و جاش هیجان اخلاط است در بدن آدم و ارتفاع آب را سبب
آنست که آب بجهت قرار در موضع خود آرام میشود و آفتاب و سایر کواکب در وی اثر تمام میکند پس
بعضی از اجزای وی تحلیل یافته مکان وسیعتر از مکان اول طلب کند پس آن اجزا او را بلند
به جهت تخلخل تدافع نمایند و علت مد چنان که در قعر دریا صخور و احجار بسیار باشد و چون

و در مسافت فرسخ شود و اشراق خود را بر آن افکند شعاع آن بلان احجار و صخور صلبه رسد و از آنجا برجع منعکس شود و ابر را تسخین کند و چون آب معارج الشوق کرشنه بطیف و گرم گردد و تحلیل پیدا کرده و مکان فراختر از اول و امواج او مستلاطم شود تا قعر بطلا الشاه رسد چون از آنجا زایل شود ارتفاع علیا نا وقت زایل و اجزای آب بعقوام خود آید پس جزر عبارت از بین بود و چون قمر با فق غربی رسد در جانب افق شرقی مد پیدا شود تا وقتی که قمر در کنار الارض بوسط السماء رسد باز آغاز جزر باشد و بخاری که در ربع مسکون است همچنین است و طایفه مشبهه گویند که خدا را ملکی است که پای چون در دریا گذارد و آب از جای خود حرکت کند این است علامت مد و چون پای برداد آب بجای خود برگردد و این سبب جزر و **بحار** که دریاها عظیم است بحر الهند و بحر الشام و بحر المغرب و بحر طلس و بحر طبرستان اول **بحر الهند** آنرا بحر سند و بحر فارس و بحر عمان و بحر چین نیز خوانند طول آن از زمین چین تا ارض حبشه هزار و هشتصد شصت و شش فرسخ است و عرضش سیصد فرسخ است و سیصد و بیست فرسخ شمالیست از خط استواء و باقی جنوبی خط استواست و در میان سواحل بر او گرد اقالیم سبعه نیست و هیچ شهری از این دریا بمیان عالم نیاید و آنرا خلیج بربر و خلیج فارس و خلیج الهند و بحر اخضر میگویند و در وی هفت هزار جزیره است و مجمع جزیره آن در برابر ملک چین هزار فرسخ است **بحر الشام** آنرا بحر روم و افریقیه و دریای بزرگ خوانند طولش از مشرق تا مغرب هزار و هشتصد فرسخ است و عرضش از آنجا که بمحیط پیوندد سه فرسخ است و بعضی از مکان عرض او بدایت فرسخ رسد و چون بحد و شام رسد دویست و شصت فرسخ رسد و دو شعبه از آن بمیان عالم آید یکی خلیج ادریس و یکی را خلیج یونان میگویند و در این دریا دویست و شصت و دو جزیره است **بحر المغرب** این دریا را بحر اندلس و بحر طنجه و بحر سودان و بحر الاکرخوانند این بحر در اقصای جنوبیه از محاذی ارض سودانست و بر حدود سوس و بلاد اندلس و فرس

بیلذرد

میگذرد و میرود بجانب مشرق و بحر اوقیانوس (و میگویند) اینست و دریای هند از ناحیه مغرب بدین دریا میپیوندد و مجمع البحرین این دریاست از هنگام طلوع تا زوال بحر مغرب بالا گردد و بدریای هند ریزد و از زوال تا وقت غروب حال بر عکس این شد بواسطه عظمت دریا عبور کسی از آنجا میسر نیست و طول و عرض آن مشخص نیست و جزایر خالدات از جمله این بحر است که در آب مستور شده **بحر القلیس** آنرا بحر اسود و بحر المنکوس نیز گویند از عقب قسطنطنیه بزمین روس و صقلاب ممتد شود و بنای شهر قسطنطنیه بر این بحر واقعست طول آن چهارصد و سی فرسخ است دو شعبه دارد یکی از غرب بجزیره سودان و دوم بخلیج فرنگ است تا مرتیب ایطال و بلاد صقالیه و کاک ممتد شود و اراضی بلغار را از جمله سواحل این دریاست **بحر طبرستان** آنرا دریای گیلان و گرگان و باب الابواب و خزر نیز گویند طول این دریا از مشرق بمغرب دویست و شصت فرسخ است و این دریا مدورست و از آبسکون ممتد شود و بطرف دیلم و طبرستان و شیراز پس بر خزر چکیده رود و با بسکون منتهی شود و رود ارس و رود کر و آمل و سفید رود در این دریا ریزد و در کوب در این دریا نیست **بحر بربره** آنرا بحر زنج نیز گویند از جمله خلیجان دریای هند است طول آن صد و شصت فرسخ است و عرض آن سی و پنج فرسخ است و اکثر این بحر سهیل و قطب جنوبی را بنهایت ظاهر بیند و قطب شمالی را نتوانند دید و حرکت این دریا بخلاف دریاهای دیگر مشعقد شود و مد از جنوب و چون از سواحل انگلیزیه بیت (بیرون) آید **بحر قلزم** آنرا لسان البحر و بحر الاحمر و بحر الیمن و بحر المدن نیز گویند از جمله خلیج بحر هند است و اراضی یمن و عدن و مخا بر شرقی وی افتاده و هلاک فرعون در این دریا از این دریا تا مصر سه مرحله راهست و دریای اسرائیل که به قلزم اشتهار یافته علیحده است **بحر فارس** این دریا را بحر بصره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند طول آن چهارصد و شصت فرسخ است و عرضش صد و هشتاد فرسخ و میان

این دریا تا قلزم (حایط شده) یا صد فرسخ است که آنرا عرض جزیره عرب خوانند و مصب دجله بغداد و فرات (و در وی جزایر خاریون) و سواحل جنوبی کرمان ث نار اوکل اصفهان و شیراز این دریا بود **بحر الهند** این اشهر را بوجه آنکه در مقابل هند افتاده بدین اسم خوانند و حال آنکه منشعب از بحر اعظم است و طول این دریا از مشرق تا مغرب یا هزار و سیصد و سه فرسخ است و عرضش از جنوب تا شمال سیصد و پنجاه و سه فرسخ بود و جزیره سراندیب از این دریاست **بحر الخضر** این دریا در اقصای بلاد هند از بحر حصر منشعب است و شهرهای چین در حوالی این دریا واقع است آنرا دریای چین نیز خوانند و بعضی گفته اند زمین دریا تا آخر صد و هشتاد درجه که معموره است میباشد **بحر ادریس** از خلیج بحر شام است و طول این دریا بطرف شمال دویست و پنجاه فرسخ است و بمحیط متصل نباشد دلیل بر آن اینست که از جهابان صقلاب و روس از راه خشکی بقسطنطنیه میتوان رفت **بحر یونان** این دریا پرنزدیک به روم الکبری است از بحر شام منشعب میشود و جزایر یونان در این آب غرق شده و مشهور است که چون کشتیها و سواران مرکب در برابر زمین یونان رسند البته اکثر مردم بیشتر از آن بدو سال یا سه سال از خاطر محو شده باشد بی اطرشکایه عرض این دریا هشتاد فرسخ است و طول آن میان مغرب و شمال بجهت انحراف و میل آن بتعیین نیافته اما شصت و دو جزیره معموره دارد **بحر اندلس** از شعبهای بحر مغربست و طول و عرض آن مشخص نیست در برابر زمین اندلس است **بحر طنجه** دریای طولانیست اما عرضش دو فرسخ و بیش بیش نباشد و یکشعبه (از وی) تا حد روم کشیده شود و دیگری برزمین جنوب رود و در بلاد زنگیان و در و سیاهان و زمین مغرب ممتد شود **بحر سودان** از خلیج منشعب و عرض وی صد فرسخ است و طولش در جانب شمال باشد و معلوم نیست **البحر زنگ** شعبه ایست هم از بحر اندلس و در شمال اراضی صقلاب از وی منشعب شود و انتهای وی در حدود

بلغار

بلغار و کسا ک باشد و اهل فرنگ در سواحل آن میباشند **بحر خنج** وصد دریای بزرگست در کشتی که بند که اقوام و اسباب خود را از دست هوم عابد ضعیف داده و بر این دریا انداخت **بحر الماس** این دریا را جزیره الماس خوانند که در میان وی افتاده **بحر شمال** دریاییست در زیر قطب شمالی و قعر آن معلوم نیست و آب آن در این دریا بسیار است **بحر سحاب** در نهایت در ولایت زنگیان و پیوسته رعد و بخار در بالای سر او ایستاده باشد و اعتقاد زنگیان اینست که اکوم عو در جزایر این دریا میبوده **بحر مظلم** بحر عظیمست در دیار مغرب واقع شده و جزیره یاقوت در این دریا میباشد و این دریا در ظهر بلاد و اقران و سیلان کشد و چون تا اقلیم هفتم رسد از آنجا بجانب یاجوج و ماجوج ممتد شود و بحدود سد ذی القرنین منتهی میشود **فصل چهارم** در ذکر بحیرات و رودها و عیون و آبها **بحیره طبرطس** طولش از مشرق تا مغرب صد و پنج فرسخ است و عرض وی یکی چهار تا صد و قسطنطنیه ممتد شود و در حوالی مصر بدریای شام میپیوندد و **بحیره خوارزم** مد قد واقع شده و طولش نود فرسخ است و بقولی صد فرسخ این بحر تا دریای خزر ش بیست روز راهست گویند رود جیحون و سیحون بدین دریا ریزد و آبش تلخست و حیوانات آبی در این دریا کم است **بحیره طبریه** در اراضی شام است و دورش هفتاد فرسخ است و طعم آبش مثل بحیره خوارزم است **بحیره کلیکریا** آنرا بحیره قبطیا نیز گویند نزدیک انتهای چین ماچین است دورش هفتاد فرسخ است و در وی دوازده جزیره است و سکان اینجا اصلا دریا و ملتی نباشد **بحیره آربر** منشعب از بحر مغربست و دورش شصت فرسخ است و بحدود فارس واقع شده **بحیره المیته** در حدود آذربایجان باشد **بحیره قلمه** آنجاییست ایستاده میان دو کوه در حدود شام و گویند حضرت خلیل ابراهیم علیه السلام آبادانی در این بحیره بنا نهاده است و میته بحیره آن گویند که در این آبها از آنها ندیده اند هیچ

بحیره اشوان نیز ولیکن دریای روم پیش از قسطنطنیه و نام القبرا است گرد سواحل
آن جزیره واقع شده بحیره الطلیل بحیره روم باشد و درازی دو روزه راهست تا بروم و سمور
و سنجاب از آن جا حاصل شود بحیره طبریس بقرب بلاد حلب [illegible] طول آن چهار
فرسنگ است و عرضش دو فرسنگ و نیم باشد بحیره المنقان بزمین مصر است و بدریای
روم پیوسته بیشتر یکشعبه از رود نیل منتهی شود و ماهی در این دریا می‌باشد که اگر از
[illegible] گویند در علم سیمیا بکار برند و خوردن آن موجب [illegible] باشد و [illegible]
و دیگر است که چون بخورند خوابهای [illegible] بینند و فزع کنند بحیره افامیه بحدود
بلاد شام است و [illegible] گویند در سواحل آن مقیمند و طول این
سه روز راهست پوست روباه سرخ و [illegible] لطیف از سواحل آن حاصل آید
بحیره [illegible] از جمله بحیرات شام است و بنا [illegible] است یکی از ملوک چهار
هزار [illegible] آن بحیره [illegible] بوده [illegible] رسیده بحیره [illegible] از جمله بحیرات
فارس [illegible] آن [illegible] فرسنگ است بحیره [illegible] در ترکستان است چهار فرسنگ
در چهار فرسنگ مساحت آن [illegible] و آبش [illegible] است و بحیره ازره در جنوب خط
استوا باشد و در جنوب کوهها [illegible] که آنرا جبل القمر گویند از آن جبال رودهای
بسیار [illegible] بحیره ریزد و [illegible] آن چهل فرسنگ است [illegible] بدریای مصر آید و بروم
منتهی شود بحیره ارمینیه [illegible] نیز خوانند [illegible] از برای [illegible] رود [illegible] در او
ریزد و طول آن چهل فرسنگ است بحیره [illegible] بحدود بلاد [illegible] است و دور آن
هشتاد فرسنگ است [illegible] و ماهی در آن بحیره بسیار است بحیره [illegible] و دور آن پنجاه
فرسنگ است بحیره [illegible] بحیره [illegible] بحدود [illegible] و [illegible] آب این دریا
چنان سیاه باشد مثل شب تار چون [illegible] آب سیاه [illegible] آفتاب

گوید

[illegible] یکی از ملوک چهارده هزار گز [illegible] فرمان [illegible] رسید و [illegible]
[illegible] بحیره [illegible] آب [illegible] و دریای [illegible] آب سفید [illegible]
[illegible] که [illegible] آن سه چهار گز [illegible] بحیره [illegible] فرسنگ است
و میان بلاد خزر واقع شده و [illegible] ساخته است که هنوز اثر آن باقیست
که مردم آنجا از هجوم اتراک در امان باشند و گویند در خواب [illegible]
این سد [illegible] بحیره روم بحدود آن باشد [illegible] از آن جا حاصل میشود و این بحیره در حدود
فلسطین باشد [illegible] شهری که [illegible] و این شهر [illegible] از شهرهای [illegible]
[illegible] آن حضرت در آن جا بود [illegible] بحیره [illegible]
[illegible] فرسنگ باشد بحیره [illegible] دریا [illegible] گویند [illegible] بحیره [illegible]
[illegible] باشد بحیره [illegible] ولایت فارس است و آب [illegible] بحیره [illegible]
طول آن [illegible] فرسنگ است و آب آن خوش [illegible] بحیره [illegible] برد و اصفهانست
و آب وی [illegible] شیرین است و [illegible] زاینده رود است گویند منبع آن ولایت [illegible] این
بحیره را چنان [illegible] که [illegible] در اصفهان آب [illegible] و ولایت کرمان [illegible]
چنان است و [illegible] عکس است بحیره [illegible] [illegible] خشک شده و [illegible]
در کنار [illegible] واقع شده بحیره مکران بحدود مغرب زمین است و بسیار [illegible] است کتب
الاخبار از حضرت خضر [illegible] نقل کند که [illegible] حضرت موسی [illegible] دریا [illegible]
[illegible] از قرآن رسیده [illegible] هرچند عقل از آن [illegible] دارد ولیکن صاحب
روضة [illegible] چنین گوید موج این دریا از شورش حادث میشود [illegible] امواج دریاهای
دیگر بحیره [illegible] بحدود [illegible] باشد [illegible] منتهی شود بحیره ساوه [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] حضرت رسالت صلعم [illegible] خشک شده [illegible]

فارس [illegible] شده و عبور [illegible] دریا مشکل بود و چون [illegible]
[illegible] و عبور آسان بود [illegible] نهرهای عظیم که در دنیا بقدرت
اللهی جاریست در احادیث واقع شده که [illegible] نهر در دنیا [illegible]
نیل و دجله و جیحون و سیحون و [illegible] و در بعضی تواریخ مسطور است [illegible]
[illegible] نهر نیل مبدا آن از جبال [illegible] است و [illegible]
[illegible] و شش شعبه جدا [illegible] آن نهر آب [illegible] بود نهر [illegible]
[illegible] و مبدا آن از جبال آذربایجان است و [illegible] بحر طبرستان بود نهر
جیحون [illegible] آن از جبال [illegible] مغرب و شمال گذرد [illegible]
چهار آب دیگر [illegible] و آن [illegible] آب گویند [illegible] و کشمیر گذرد و از آن جا
[illegible] پس [illegible] آید و در بحیره خوارزم آید و آب آن در زمستان [illegible] چند
گاه کاروان بر آن گذرد نهر سیحون [illegible] بزرگ [illegible] سیحون [illegible] ترکستان [illegible]
آن بحیره خوارزم است نهر جیحون از حدود روم بیرون آید و [illegible] گذرد و
بدریای شام ریزد نهر سیحان از حدود روم آید و میان [illegible] بگذرد و نیز [illegible]
[illegible] بدریای روم منتهی شود نهر دجله [illegible] و مبدا آن از جبال روم [illegible]
بگذرد و [illegible] از جانب شمال بجانب جنوب [illegible] بحر فارس منتهی
شود و بعضی گویند مبدا آن از جبال [illegible] ذو القرنین باشد نهر [illegible] در [illegible]
ترکستان است [illegible] هلاک شود نهر [illegible] این
شام است و در صفت آن گفته اند [illegible] با المیزان [illegible] اول
آن زراعت بسیار کنند و چون [illegible] رسد [illegible] نهر [illegible] در ولایت
[illegible] و بدایت آن از جبال روم [illegible] ایروان گذرد و بارس منتهی

شود

شود نهر ارس جریان آن از مغرب بمشرق است و ابتدا آن از جبال ارمینیه است و [illegible]
[illegible] نهر [illegible] گویند [illegible] موصل وارد
پل گذرد و نهر [illegible] در حدود فارس است و منبع آن از جبال اصفهانست و در میان
ولایت فارس و خوزستان [illegible] گذرد و نزد یک قلعه مهدی در بحر فارس ریزد نهر
فارس از حدود خوزستان گذرد و به نزدیک [illegible] بلاد اهواز گذرد و هم نزدیک
قلعه مهدی در بحر فارس ریزد نهر [illegible] بدایت آن از جبال اقلیم [illegible] باشد در
[illegible] گذرد و در بحر [illegible] ریزد نهر [illegible] نهر [illegible] در حدود جنوب [illegible]
[illegible] آید و در [illegible] شعبه [illegible] گردد یکی [illegible]
و یکی [illegible] خوانند و از [illegible] نهر [illegible] آید نهر [illegible] در ولایت [illegible]
اصفهانست و [illegible] بحر فارس است نهر [illegible] [illegible] شد از [illegible] یک چشمه
یک پارچه [illegible] کرده اند نهر فرات از کوههای روم خیزد و بمیان [illegible] شام
آید و بر [illegible] شهرهای جزایر [illegible] شود و [illegible] بغداد [illegible] آن بدجله پیوندد و در شاخ
دیگر [illegible] نهر [illegible] بغداد است حضرت سلیمان [illegible]
[illegible] گویند [illegible] و سیصد و شصت جدول [illegible] منشعب
نهر مهران [illegible] ابتدای آن از حدود سند [illegible] کرمان گذرد و در [illegible] نزدیک [illegible]
و [illegible] بحر فارس نهر سند [illegible] از جبال [illegible] و جبال [illegible]
و از [illegible] رود نهر سفید از جبال آذربایجان و ارمینیه خیزد و بمیان
اردبیل [illegible] گذرد و به بحیره [illegible] منتهی شود نهر [illegible] بدایت آن از جبال [illegible]
و از [illegible] منتهی شود نهر [illegible] جریان آن از مشرق [illegible] و از جبال [illegible]
و [illegible] کابل برخیزد و در برابری [illegible] گذرد و [illegible] از آن جدا شود [illegible]

نهری که نهر اندلس است که کشتی در آن نهر و در کنار آب در بعضی جای نهاده از مس خالص
در تا جوی نوشته است ایها الرجل لا تجاوز فانک لم ترجع نهر بوزر در حدود چین
جزیره است و منبع آن از جبال راس العین باشد و امتدادش چهل و پنج فرسخ بود و بر نزدیک
قرقیسیا برود و بفرات متصل شود نهر ضحیا ابتدای آن از جبال الصین است گویند آبش از شدت
که کشتیها را آفت رساند و مردم آنجا در آن باشند که چون مردم از او آن شوند عاقل شوند
چیزی بر پا شد و باب دو شوند نهر بزیت بود بغداد و منتهی شود و بسیاری از صلحا
در کنار این آب حضرت الیاس را دیده اند نهر طبریه یک نیزه آب گرم است و یک نیزه آب سرد
و مصب آن بحر طبریه باشد نهر حاج و شاش نیز گویند ابتدای آن از نهر ترکستان
دیگر و او که بند آید و از آن جا جوی اطلاق براه برند پس بحد و اخسیکت و خجند آید
و از آنجا بجند خوارزم منتهی شود نهر گنگ جوی بزرگیست در اقصای هندوستان
ابتدای آن از جبال تبت باشد و بچند جوی پیوندد و نهر نخس در ولایت اندلس است
و بحد و سرخ آید نهر دجیل شعبه ایست از دجله بغداد نهر مرغاب بحد و دیار
قیس است و از مرو در آید و خوانند نهر کات و از خوارزم نیز خوانند از رود جیحون
جدا شود نهر حبس شعبه ایست از فرات نهر سعود بحوالی انطاکیه باشد و بحیره منتهی
شود نهر نیل جریانش از جنوب بشمال باشد و ابتدای آن از پس خط
استوا از جبال القمر بود و مصب آن بحر روم است و در زیادت آن در ایام معمور عالم
مثبت یکماه در بلاد اسلام دو ماه در بلاد نوبه و چهار ماه در صحراها و خرابها آید در
سیری در تابستان کم شود الا آب این نهر که زیاده میشود سبب آنست که چون در بلاد
تابستان بود پس خط استوا زمستان در آید چه آفتاب از سمت الراس ایشان
دور باشد طرف زیاد شود و عبد القاهر بغدادی در کتاب ... العجایب

اگر و

آورده که سبب ارتفاع و هیجان آب نیل آنست که آب بحر روم در فصل خزان از تلاطم
و شعله کواکب ... و موج زیاده از موضع خود مرتفع گشته و در پیش آن
سدی شود و نگذارد که آب نیل در وی ریزد و پس همین سبب نیل میل بر جهت کند
و بر کرده و زیاده شود و بعد از آن ... فصل چشم در ذکر چشمها که در دنیا بقدرت حق جاری
شده چشمه اورشلک در آذربایجان است و آب آن ... باشد چون از آن موضع نقل
کنند این خاصیت نه چشمه لطف در میان ... از بعضی اوقات منقطع
گردد ... چشمه باد خوار ...
و چون ... حبس ... و صاعقه آید ...
باشد چشمه ... در بیرون ... از او ...
... چشمه طلیه آب آن سفید است و از آن جا بیرون آید چون در آن جا
... مقدار ... و سبب هلاکت
باشد چشمه ... از آنجا ... که هر که در آن جا غسل کند آن ...
... چشمه ... آب
... سفید ... باشد
و این آب ...
آب ... باشد ... چشمه ذراعیه نزدیک
موصل است ... چشمه ... مشهور است در سرحد ترکستان بهر جا که آن آب
برند ... کاشغر ...
کوچک ... آب ... زراعت و حاصل است
... چشمه ... در ... اندلس است نزدیک کوهی نزدیک ...

گشته و ... شده بود و درخت بشود ... در این آب فرستادند چون ... آمد گفت
قریب هزار ... چشمه ... در میان ... است و بیمار
... چشمه ... و اصحاب امراض ... شفا یابند چشمه
... عجیب ... است ... و زیارت کنند
و اعتقاد ایشان آنست ... حضرت آدم ... این چشمه بیرون آمده
چشمه ... در ... است که ... مختلف بود و چشمه ... از
... جیش چشمه سرب ... و ... بر سر آن موضع
چون ... باشد و چون ... قطرات ... باشد
و چون ... که هزار ...
... باشد
چشمه ... در میان ... از جذام و برص و حیوانات
معلول ... و ...
و ... و ...
... آن ... آید چشمه ... در ... است از ... و اصفهان
... چشمه ... در دیار چین است بقریه منصور
و ... آن جا ... چشمه
زمه ... آن ... هزار ... بیرون ... چون
... و سبب آن معلوم نشود ... و ... آن
چشمه ... چشمه شمس در ... است چون آفتاب طلوع کند به
طرف مغرب روان ... و چون غروب کند بجانب مشرق شود و سبب آن معلوم نیست

سکوره ... و ... است ... عظیم که در آن جا ... آب ...
چشمه آتش در آذربایجان است از ... که ... و چشمه ... در ...
مصر است و در آن ... آب ... شکوه ...
چشمه آذربایجان چون این آب ... سنگ ... چشمه ... در ... است
... از آن جا حاصل شود و آنچه در میان ... باشد ... چشمه ...
... است چشمه دیم ... است آبش در بهار سرد و در زمستان گرم است
چشمه ... در ... صاحب ... این آب ... شفا ... چشمه
... چشمه ... از ... و ... آن موجب
اسهال ... چشمه ... شیر ... آن همین خاصیت ... است چشمه ...
... فارس ... باشد ... چشمه سلیمان در حدود ...
منسوب بسلیمان ع که ... آن آب ... پادشاه شد ...
در غایت اشکال است چشمه ... در حدود ... باشد چشمه ... در ولایت ...
چشمه حیات در ظلمات است چشمه ... چشمه سراب ...
سنگهای ... باشد و در آن خاصیت عظیم باشد چشمه ... چشمه ...
و ... آب ... چشمه ... در
حدود ... چون ... از آن آب ...
شود چشمه ... در ... چون ... آب ... نزدیک آن ...
جاری شود چشمه ... این چشمه براه جرجان در ... است
و در میان این چشمه درخت عظیم است ... چهار ماه این درخت غایب ...
... این درخت ... تا وقت غیبت رسید ...

گشته

چشمهٔ سنگ در دیار چین است هرکه حوزا در آن بشوید یا حمام آب کشد بر پیشک آن او آید عقوبت عظیم در اکثر چاهها چاه بضاعه در مدینه مشرفه است حضرت رسالت صلعم آب دهن مبارک در آن چاه افکند شفای جمیع امراض جمیع امراض است چاه زمزم در مکه معظمه است و یک بقعه مستجاب است از احادیث منقول است و در آن چاه افکندند آب شفاست چاه توفیق در ارض مغرب است نی ربی عظیم از آنجا مرتفع میشود چنانکه اگر سنگی در آن افکنند بقعر آن نرسیده بیرون می اندازد چاه رزق در زمین طرابلس است هرکه در آن چاه آب خود را عمیق بیند چاه دمشق چون خشت خام در وی افکنند آواز بر آید و بعد از سه ساعت ساکن شود چاه موعق هرکه آب وی را بخورد و اطلاق بدنش بجا آید چون اندکی از آن دور برند حرفی کرده چون دورتر برند سنگ گردد و از جوف محیط در وی افکنند صاعقه عظیم پدید آید و با دمای تمند و چون گرد دیگ بشی کردوار با شفکنه و خار تنها ویران کند چاه ماهیان گویند چون بچه تشنه شود و قصد آن چاه کند آب بالا آید چون بچه با آب حوزون مشغول شود آب را اعراق کند و چه ارس عمق آستو انهای او بر کنار امید چاه افتد سبب آن معلوم نیست چاه خدا بجدود نیست واقعست هرکه نزدیک آن چاه رود آوازهای عجب شنود و سخنهای غریب از فارسی و ترکی و هندی و غیر ذلک شنود و چون باران آید آوازها منقطع شود و بعد از آنکه باران برطرف شد این اصوات ظاهر شود چاه سکلوب بر سر راه مغرب است هرکه خواهد که قعر آن چاه نگاه کند سنگی اندازد تیر بر روی وی آید که آن نگاه شود سبب آن معلوم نیست که آنچاه را تندی از اعجابات است چاه بابل مشهور است هاروت و ماروت در آن بعقوبت حاصل گرفتار اند چاه دماوند ضحاک ماردوش را در آن چاه محبوس است و هنوز زنده است و کبریت احمر در آنجا یافت میشود چاه برالعلم مشهور است که حضرت امیر المومنین ع با جنیان جنگ کرده چاه بدر مشهور است که حضرت

در کشمیر چاهی است بنام [illegible]

که حضرت رسول صلعم بنفس نفیس خود با کفار قریش در آنجا حرب کرده بود و اسفالیکه معروف است بیش از مشاهیر صحابه روایت کنند که در وقتی از اوقات بدان چاه رسیدم یکی را دیدم که از آن چاه بیرون آمد ز زنجیل از زانش کرو تا که دیدم شخصی با یل از آن چاه بیرون آمد با تازیانه آتش و آن شخص را ضربت عظیم زده تا که بچاه سرنگون و فرو رفت چاه اصفهان بسیار عمیق است در وقت حکومت اسحق سهیل در آنجا افتاده مادرانش و حرزها بیکر و مردی که مستوجب قتل شده بود در زنبیل کرده در آن چاه فرو کردند که او کنک را یا زنده یا مرده بیرون آورد و چنین گویند که سه شبانه روز ریسمان بر بکدیگر وصل کرده و بعد از آن چاه کردند و آن شخص سنگ ریزه چند همراه داشت و در چاه می افکند و گوش میداشت آواز نمی شنید که بقعر رسیده باشد عاقبت او را بالا کشیدند و باز پرسیدند و گفت غیر از ظلمت چاه هیچ معلوم نشد گویند و حالا از این چاه دود بیرون می آید چاه صنع در دیار هند است آب آن چون در ظرف کنند و از آن محل تا جزان که اندر تر بر منعقد میشود بغایت نافع و از آن آخر حوت که اندر زهری که دو قاتل و حکمت آمیز با ایشان کس نیند از چاه نیمور در دیار هند است و پی ماهی در وی باشد چون از آب بیرون سنگ گردد چاه عبد الرحمن در ناحیه آن فارس است و اکثر اوقات حیران خشک و در هر سال بوقت سبزی نیکو است آب عظیم پدید آید چنانکه از محل خود بیا لا سیل گشته و بر روی زمین جاری میشود و این چاه بسیار عمیق است و بعد از آن بر زمین فرو شود که گویا هرگز آب نداشته چاه خورد در میان خوزستان است در شهر خوز و سر آن چاه و یکی بزرگ از مس ساخته اند و یک سوراخی دارد بسیار تنگ و چند جوی آب از آن بیرون آید و اگر چند اگر این دیگ نباشد آب شهر را ویران کند چاه ساکت بجدود فارس است از اینجا بخاری گرم بیرون آید و حرارت آن بمواریست چون که مرغی که بر بالای آن پرواز

لک نبوده و در چاه افتد چاه شة در میان رباط عمرو بن عبد الله باشد بحدود بیابان سیم بر سر آن چاه گنبدیست که بنیاد آن حجر ابیض نموده فوائی یافت فصل بیست و دوم در صفت آفرینش آسمانها و زمین خداوند عالمیان جل جلاله پیش از همه اشیا ذکر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را آفرید بعضی از حکما آنرا بعقل اول و قلم تعبیر کرده اند و بعد از آن نور اهل بیت کرامش صلوات الله علیهم با انبیاء علیهم السلام را آفرید بعض از آن الحمد الله جوهری آفرید و از آن بعد بیم کرد و در یک تیره آن بنظر هیبت نظر کرده آن آب شیرین شده و دیگر بنظر شفقت نظر کرده عرش را از آن آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید پس از نور لوح قلم را آفرید پس از نور آنحضرت بهشت را آفرید پس آسمانها را آفرید از دودی که از آب برخواست خلق کرد و از کف آن آب زمین را در روز بیست و پنجم ذیقعده آفرید و زمین که چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود و پس کوهها را خلق کرد از میخها آب تا زمین قرار گرفت پس ملکی را خلق کرد که زمین را برداشت و سنگ عظیم آفرید که پای ملک بر آن گذاشت و گاوی عظیم آفرید که ملک بر پشت آن قرار گرفت و ماهی عظیم آفرید که گاو بر پشت آن قرار گرفت و ماهی بر روی آبست و آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمت است و آنچه در زیر ظلمت است بغیر از خدا کسی نمیداند پس در روز دوشنبه ابوالبشر را آفرید و در روز یکشنبه زمین را آفرید و در روز دوشنبه کوهها و دود ابر را آفرید و در روز سه شنبه اشجار و نباتات زمین را آفرید و در روز چهارشنبه ارکان آتش را آفرید و در روز پنجشنبه سیارگان و آفتاب و ماه و ستارهها را آفرید و بروایتی در این روز ملائکه را آفرید و در روز جمعه آدم علیه السلام را آفرید بروایتی ابتدای آفرینش را در روز سه شنبه بود و در شش روز دنیا و ما فیها را آفرید این بود اقوال اهل شرع و مذهب مسلمانان و اما قول نصاری

کتاب زردشت یکی بنام زند و پازند و یکی بنام اوستا
اوستامیکه

در آفرینش مجوس در کتاب زند و پازند از زردشت نقل میکنند که حق تعالی عالم و آدم را در شش گاه آفرید و آن شش روز را گاهنبار و گاهنبار میگویند با صطلاح ایشان در هر گاهی نام دارد گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن روزی باشد که روز پانزدهم از اردی بهشت ماه قدیم باشد که یزدان از این روز تا چهل روز آفرینش آسمانها را با تمام رسانید و گاهنبار دویم میدیوشم نام دارد و این خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم باشد که یزدان از این روز تا شصت روز آفرینش آب را اتمام کرد و گاهنبار سیم پیتی شهیم دارد و آن انیران روز است که بیست و ششم شهریور ماه قدیم باشد که یزدان از این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را با تمام رسانید و گاهنبار چهارم ایاثریم نام دارد و آن اشتاد روز است که بیست و ششم مهر ماه قدیم باشد که یزدان از این روز تا سی روز آفرینش نباتات و اشجار و رستنیها را اتمام کرد و گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن اول مهر روز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد که یزدان از این روز تا هشتاد روز جمادات را آفرید و دویست و هشتاد و هفت نوع سباع و صد و هشتاد و چرنده و صد و شصت پرنده و دویست هشتاد و وهزار عنصر هفتاد دو چرنده و صد و ده نوع پرنده و گاهنبار ششم همسپتمدم نام دارد و آن اهنود روز است که روز اول خمسه مسترقه قدیم باشد که یزدان این روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم را اتمام کرد که بزعم ایشان کیومرث باشد و بنا بر این ایام بر فرقه پارسیت که خمسه مسترقه را در آخر بهمن ماه افزایند و بهمن ماه را سی و پنج روز گیرند و بعضی گویند اول گاه اول چهل و ششم اردی بهشت و اول گاه سیم شانزدهم شهریور ماه است و اول گاه چهارم پانزدهم مهر است و اول گاه پنجم پانزدهم دی ماه است و اول گاه ششم سی و یکم اسفندیار ماه است که اول خمسه مسترقه و اول اسفند باشد و چنین گویند که اول گاه اول یازدهم دی ماه قدیمست و اول گاه دویم پانزدهم اسفندیار ماهست و اول گاه چهارم بیست و ششم خورداد ماهست و اول گاه پنجم شهریور ماهست

و روز دیگر که ششم سیزدهم ابان ماهست که اول جشنه مهرگان باشد و مهرگان خاصه روز بیست و
یکم مهر ماهست یعنی گویند حق تعالی درین روز زمین را گسترد و اجساد درین روز محل و مقر
ارواح گردانیده و مهرگان عامه روز شانزدهم ایشانست گویند جمشید خلق عالم را چهار
طایفه گردانید اول را کاتوزیان نام نهاد و در کوهستانها فرستاد و دوم را نیساریان نام نهاد و
سپاهی قرار داد و سوم را نسودی نام نهاد و اهل حرفه را اهنوخوشی نام نهاد و

فلاسفه عالم را قدیم دانستند و نفی صانع مختار کنند و صانع را علت اولی خوانند و گویند
عالم معلول علت اولی است و هر دو با هم باشند چنانکه قرص آفتاب و فروغش و گویند اول چیزی
که از علت اولی بوجود آید عقل اول بود و آن بمنزله دوم است در علت اولی و عدد یک در قدم
و آنرا عقل کلی و فعال خوانند و گویند اینها عقل است که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند و تاثیر
اینها در نفس همچون تاثیر قلم است در لوح و گویند نفس آنها لوح است که در قرآن یاد کرده
شده و نفس را سیم خوانند در عدد و گویند عقل چیزیست که [illegible] بدانند و قوه
او قوه سایر کل و گویند که عقل ساکن است و حرکت نکند و نفس در عقل کامت همیشه متحرکست و عقل
چون خواهد که علم علت اولی را بداند متحرک شود و گویند در عالم عقل چون محتاج او گشت شود و حرکت
او را رسد و گویند که علت اولی داند که عقل معلول اوست و جز این هیچ نداند و جاهلست اگرچه
بر بالای ویست و برا که بکمال نتواند رسد و گویند هرچه در زیر فلک قمرست معلول طبایع است
و طبایع معلول نفس و نفس معلول عقل و عقل معلول علت اولی است و گویند دانای محیط نفس
و علت اولی مجرد عقل یعنی علت اولی که او را صانع خوانند در کره حیله موجود است بنا آمده و [illegible]
باری تعالی بذات خود بنفس نیست و عالم و علم و معلول هر سه یک ذات شد و علت اولی جز از
صانع هیچ حکمت نیست و گویند که اکثر در افلاک علت اولی ما بینند و هرچه بالای ایشانست
نه بینند و حرکت ایشان دائم است و ایشان هرگز نمرده اند و تغییر در ایشان نا روا نیست

و گویند مشتری فاعل عالم ارضی است یعنی که از علت اولی دارد و کواکب دیگر همین ذوات عقول اند
و آفتاب و کواکب گویند و شنوند و بینند و آنچه در زیر ایشانست و زمین حس دارد و بیند و
شنود و آنچه [illegible] اگرچه ما ن نماید و گویند از عقل مجرد عقل دوم و فلک [illegible] پدید آمد و از
عقل دوم عقل سیم و فلک ثوابت پدید آمد و از عقل سیم عقل چهارم و فلک زحل پدید
آمد و از عقل چهارم عقل پنجم و فلک مشتری پدید آمد و از عقل پنجم عقل ششم و فلک مریخ
پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم و فلک شمس پدید آمد و از عقل هفتم عقل هشتم پدید آمد
و از عقل هشتم عقل نهم و فلک عطارد پدید آمد و از عقل نهم عقل و فلک قمر پدید آمد پس عقول
ده باشند و افلاک نه و بعضی این عقول مجرده را امهات خوانند و انبیا دانند و گویند اینها
خود بخود به پیغمبر رسیدند و اقوال ایشان بسیار است بدین اکتفا نمود العاقل یکفیه الاشاره فصل

بیست و سیم در احوال کائنات طبیعیین و حکماء ایشان را نسبت بعناصر میدهند و علامه
شیرازی در کتاب درة التاج چنین آورده که آنچه تکون بشود از عناصر چه الکه یکی از اینها
جزوی باشد از دو منقسم میشود در ارض و آنچه حادث میشود در فوق الارض از آن
بعضی از آن آنست که سبب آن اشراق آفتابست بر آبها و زمینها پس تر و چون اشراق
تحلیل بکند از رطوبت و تری بخار را و از یابس دخان که مراد دود باشد چون بخار
صعود کند و بسیار باشد که لطیف گردد و هوا گردد و بسیار باشد که بطبیعت باز آب شود از سرما برسد
و متکاثف شود و ابر شود مجتمع و باران متقاطر گردد و گاه باشد که سحاب رقیق هوا
باشد سرما بسیار سخت و بسیار باشد که سرما قوی تر باشد و ابر باران فشارد و پیش از
تشکل آن بشکل قطرات و برف ببارد و اگر بخار لطیف رسد بسیار باشد که چون به کره [illegible]
اندک باشد متکاثف میشود پس سرد و اگر فشرده نشود طل فرود آید یعنی شبنم و اگر فشرده
شود صقیع فرود آید یعنی ژاله و اگر شدت فشرده شود و مجتمع گردد تگرگ [illegible]

باشد و چون بخار و دخان با هم مختلط شوند و با هم مرتفع شوند تا بهوای بارد برسد
و بخار منعقد شود و سحاب و دخان محتبس [illegible] شوند و اگر دخان بحرارت [illegible] باقی ماند
قصد صعود کند و اگر سرد شود و قصد نزول کند و هر چه کوشد [illegible] تمزق عنیف کند یعنی چون
ابر را بدرد رعد گردد و اگر آتش مشتعل شود و از آن بسبب شدت حرکت برق
از آن حاصل شود یا صاعقه گردد و یا هر دو با هم باشند باختلاف شرایطی که ما آنرا بیان کنیم
و چون بکره آتش رسد اتصال او بزمین منقطع شود و مشتعل گردد و اشتعال در او بینند که
گویا کوکبی را بی انداختند و اگر مشتعل نشود و لیکن محترق باشد و احتراق او دایم باشد یا بی
یا مانند [illegible] چیزها که او را سر باشد و گاه باشد که حادث شود در او علامات هایله [illegible]
سیاه و گاه باشد که زیر کوکبی باشد و یا ایستاده با آتش گرد و در آن ملک روزها چند
و اگر منقطع نشود و اتصال دخان از ارض تا کره آتش رسد مشتعل شود و با زبزمین فرود
آید و چون حرارت دخنه از برد هوا منکسر شود بسیار باشد که متکاثف شود و قصد نزول
کند و هوا بسبب آن متموج شود و ریح از آن حاصل شود که تحلیل هوا و حرکت او چنین
جانبی حادث شود و بخار رقیق نماید و گاه باشد که دو ماده مختلف ملازم گردند و هر دو
مستدیر گردند و زوابع از آن حاصل شود و بخار رقیق میان ابر مناسبات [illegible] اشباح
و از کتاب و ماهتاب و آن مناسبات را در علم مناظر درا باید دانست و صاعقه گاهی مانند
آهن است و گاهی مانند مس و گاهی مانند مشک پس اگر ماده او آتشی شدید باشد [illegible]
نشد بلکه از او دخنه و اجزاء آن متعدد است که آنچه هر دو را و غالب است و بعضی گویند عالم
اجزای ناریست که بسبب [illegible] جدا شده و بنابر [illegible] جدا شده و نازل شده است فی الشهب
گویند دخان مرتفع شده هرگاه برسد بکره [illegible] که حار باطلعه است یعنی نزدیک بکره آتش
رسد و آن دخان دهنی باشد یعنی چربی باشد از اجسام چرب و از بخار و دیگر [illegible] آب

و زمین و مخالطه اجزاء ارضیه مائیه دور شود بواسطه ترتب بنار صرف طرف بالای آن دخان
اول شعله در گیرد و بسوزد و این اشتعال تا آخر اجزای [illegible] و آن دخانست این معنی
بشهابست و چون اجزای ارضیه آن جدا شود و ناریه مستحیل بنار صرف گردد و مفقود
در رؤیت آنها بر طرف گردد و چنان می نماید که آن منطفی شده و در واقع منطفی و خاموش
نشده است بلکه نار صرف گردیده که آن غیر مرئیست فی المطر پس دانسته شد که آنچه مرتفع شود
از جسم رطب از آب و زمین آن بخارست و آنچه مرتفع میشود از جسم یابس از زمین آن
دخانست و ارتفاع و بالا رفتن هر دو بسبب تاثیر شعاع آفتابست و جمیع حرارت [illegible]
بسوی فوق [illegible] و بعضی بر آنست پس بخار عبارتست از اجزای مائیه مخلوط بارضیه لطیفه
[illegible] آفتاب و [illegible] و تلطیف آن تصعید میکند و [illegible] اجزای نار [illegible]
مکان طبیعی خود برسند و [illegible] بجائی برسند که انعکاس شمس [illegible] برسد که کره زمهریرست
بنا بر برودت متکاثف میشوند و دخان مخلوط با اجزاء که از آن مکان بگذرد و نزدیک کره
نار که ذوات الاذناب بهم میرسد فی الرعد بدانکه رعد صدائیست از حرکت دخان محتبس
که بنا بر خلاص شدن و بیرون آمدن بسوی فوق یا تحت حادث میشود و شدت مقاومت
سحاب و [illegible] و دریدن عنیف با صوت مهیب عظیم حادث میشود و [illegible]
و پس از رسیدن این صوت [illegible]
و هم [illegible] بهم میرسد چون صوت بحرکت و [illegible]
برقست [illegible] و سبب یکیست که حرکت [illegible] عنیف است در رعد و برق بسبب حرکت دخان
از حرارت و حرارت تاثیر شعاع آفتابست و ماده دخان جدا شده از سحاب نازل [illegible]
زمین صاعقه است علی الاختلاف و ظاهر آنست که دخان کثیره المواد مرتفع از ارض
محتبس در سحاب بنا بر حرارت حرکت کند بسوی فوق و چون تمزیق سحاب نماید و بگذرد

و بیرون آید که تا رسد از حرارت نار پاره ماده خلط او این دو هیئت شده و گردد
و اجزای لطیفه نار به جلدت دیگر باشند با نار حرف پیوسته و اجزای کثیفه از شدت حرارت
حرف که اطفه جمع گشته و صلب شده بنا بر ثقل نازل شود و بعد این غلیظ سحاب
منکاشف گردد و رعد و برق بسیار احداث شود و وجود آید و گاه باشد در شدت
و صلابت که بهر جا که رسد و مصادم هر چه شود بسوزاند و بشکند و بشکافد و بیت نابود
کرده اند نابر بینی فرو ریخته و گاه گیرد و دلیل بر این است که ماده صاعقه با بخار آتشی نرم نبوده
و هیچ هنگام سندان و چکش شکسته نبود و بنا بر آنکه مصنوع نار بسیط و نار مرکب شاید
نبود و بعضی صواعق چه از با فرو برد و احراق کند هر چه بر آن باشد در دو از حیوانات
بحر و بسوزاند و به باشد که بر راه افتد آنرا او از و جلد کند و گاه باشد که جرم صاعقه بسیار
رقیق باشد مانند کناره شمشیر و اشیاء صلبه را به دو نیم کند و منقدار انفراج باشد و گاه
باشد که نفوذ کند در نیام و اشیاء رخوه و مصادم شود با شیاء صلبه چون آهنی
و زر را بگدازد تا بحدی که زر در کیسه بگدازد و کیسه را بسوزاند و طلا و نقره که بر لجام
و زین باشد بسوزاند و بگدازد و اثر نو [illegible] و بعضی صاعقه را جسم صلب میپاشد
و گاهی بر یخ غلیظ پیدا است که در رنگ با دو سوم باشد و گاهی میگویند [illegible]
ریخ نار بی به عقوبه [illegible] و با وجود آنکه آب جوهر [illegible] غالب بر نار است
علاج نکند و اینها بر حیوانات تیار را بسوزاند هاله و قوس و قزح که بر گرد ماه
بر آید و گاه بر گرد جرم شمس که از سحاب جمع شده اجزای [illegible] جرم او
انعکاس شعاع [illegible] و آن دایره [illegible] و غایت [illegible]
این است هاله و قوس و قزح آنکه عکس آفتاب [illegible]
زمین بر آید [illegible] در جرم قریب ایستد برای آنکه [illegible]

زلزله آنچه از زمین حادث شود مثل زلزله از اجزای ریحی بخاری یا دخانی و آنچه مانند
اینها باشد چون در جوف زمین جمع شود بخار بسیار بر تلطیف متحلل شود و منتشر
گردد و خواهد بیرون آید بحرکت عنیف شدید و زمین متکاثف و سخت باشد و مسامات آن
بسته باشد و راه خروج نیابد بشدت زور و حرکت زمین را متزلزل گردانند با آنکه زمین
بشکافد بسبب قوت ماده و کوه چند رود و قلعه کوهها بشکند و بپراند و بجای دیگر اندازد و گاه از افتادن
کوه زلزله دیگر پیدا شود و گاه باشد که بناهای شهر را بکند و آن شهر را معدوم گرداند و گاه باشد
که آتش از آن منفصل شود که زمین را بشکافد و بنا تا ترا بسوزاند و گاه باشد که بعضی زمینها کوه
و قلعه را فرو برد و زمینها را بسیار بکوهاند از دریا آنکه بعضی را بلند مثل کوه گرداند و منزلها عظیم
گاه هست که فنا شده و لهر بر نام ازو بر عیون آنچه از زمین حادث شود مثل عیون و چشمها
خوش چون ماده و ریاح و بخار بسیار در زمین جمع گردد و برودت در او اثر کند آن بخار
و ریاح آب گردد و اراده خروج نماید و زمین را شق کند و بیرون آید و آنرا مادی راه
بخار و ریاح که جای او اگر زمین هست بنا بر ضرورت عدم خلا بر سد و آب گردد و آب چشمها
همیشه جاری و مستمر باشد و گاه باشد که جاری عیون بنا بر آب برف و باران باشد که در جوف
زمین مجتمع گشته زور نموده گوشه زمین و دامن کوه را شق کند و بیرون آید و دلیل بر این آب و باران
که میآید از تقاطر بخره و مثل سقف حمام هست که چون بخار متصاعد متقاطر شود و منعقد میگردد
یا مثل سرپوش است بر دیگ عراق و گلاب کشیدن است و هرگاه باران بسیار رود و پشت حمام تر باشد
تقاطر آن بیشتر است زیرا که بیوسته جذب بخار میکند بنا بر اینست که عرق گران با لای پیوسته
آب میکنند و دلیل آب شدن با هوا رسیدن قطرات بر بالای سرپوش است که بر طبق یخ و برف
باشد عیون الملح و دیگر زمین که معدن گوگرد و نمک باشد آید که منبع گردد و بوی گوگرد
از آن آید و گرم باشد و اگر در معدن نمک آید شور باشد و آب گرم سعد از این باشد سبب آن

باشد که بی آب شود ایمنت و احادیث معتبره وارد است که از آبهای گرم که در زمین
گرم هست اجتناب و پرهیز باید نمود که از زمین جهنم شده و معادن پیدا آید
اقسام معدنیات چهار است زیرا که اگر با ترکیب محکم نباشد اگر با هست از مطرقه
و چکش پهن شوند مانند جنس کبریت و مس و لعل و زمرد و آن پهن نشود و چکش گرفت
مثل ذهب و فضه و حدید و نحاس و اگر ترکیب آن محکم نیست و ترکیب آنرا تحلیل میکند آب ...
اگر رطوبت آنرا تحلیل میکند چون نمک و نوشادر و زاج و اگر رطوبت آنرا ... میکند
چون گوگرد و زرنیخ و زیبق و آن هفت چیز است که چکش گیرد آنرا فلزات سبع گویند چون
طلا و نقره و مس و سرب و قلع و آهن و اینها همه در اصل از سیماب و گوگرد میشود و میکون کوکرد آنچه
که با خاک و هوا امتزاج یافته و حرارت قوی آنرا نضج داده و دهنیت در وی حاصل شده و بسبب
برودت بسته شده و مکون سیماب از امتزاج آبیست که با خاک لطیف که طبع گوگرد داشته
باشد و آن خاک لطیف چنان باشد که با آن آب هر طرف که ظاهر شود آن خاک گرد آنرا داشته
باشد و جدا نشود بر مثال قطرات آب که بر خاک نم پیوندد و هر چند بخیر گشته دا میشود که خاک
لطیف گرد آنرا دارد و در غلاف آن شده تا آن غلاف از انشکاف یابد دیگر نپیوندد و خاک
در خیر کردن زرنیخ با لوزه مشاهده شده و سیماب از عجب معدنیات که حکمت آنرا بجز
واجب الوجود حقیقی هیچ کس نمیداند این بود اقوال طبیعیین و مذهب شرع غیر اینست که هر
آنها را مولتی شده پیدا شده و پدید آمده و الله علیم فصل بیست و چهارم در تکوین ماده انسان
چون منی در رحم زن مستقر میگردد در میشود و از جهت آنکه آب بالطبع مدور است آنکه بواسطه حرارت
غریزی با منی حیض که در رحم است مخلوط میباید و بدین سبب نطفه چهار طبقه میشود هر طبقه محیط
تا محدود یعنی آنچه غلیظ است در وی به محیط میآورد و در سطح بالای نطفه مقر میسازد و آنچه
در زیر سطح اعلاست متصل بسطح اعلاو و آنچه لطیف و رقیق است بالا نماید که مرکز است بدین [illegible]

چهار طبقه میشود و مرکز زیرا که در میان نطفه است سودا میگویند و سودا سرد و خشک است و طبع
خاک دارد لاجرم بجای خاک افتاده و طبقه دویم را بلغم میگویند و بلغم سرد و تر است و
طبیعت آب دارد لاجرم بجای آب افتاده طبقه سیم را که محیط است بهوا خون میگویند
و خون گرم و تر است لاجرم بجای هوا افتاده و چهارم محیط صفرا میگویند گرم و خشک
و طبیعت آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاده و جوهر نطفه چهار عنصر و چهار طبیعت بهم رسانند
و این جمله در یک ماه بود و سوال بیند که تا معادن و حیوان و نبات باشد و در وی پدید آید و تمامت
اعضای اندرونی و بیرونی پیدا آیند و اول نطفه سفید علقه است و بعد از آن مضغه میشود و در ماه
و در میان مضغه عظام عروق پدید آید و در اول ماه چهارم که نوبت آفتابست آغاز صورت
میشود و بعد بر حس و حرکت در وی به پیدا آید و لوح روح را گویند همان حرکت خاصه عناصر
و در ماه نهم که نوبت مشتری رسد بدین عالم آید و از اول حق تعالی چهار قوت در وی ایجاد
میکند اول جاذبه که قبول غذا میکند و وارد معده میسازد دویم ماسکه که طعام را نگاه
میدارد و در معده و غیر آن تا طبیعت فعل خود را به عمل آورد سیم هاضمه که غذا را در معده طبخ نموده
و خالص آنرا جدا میکند و در جمیع بدن پهن میکند چهارم دافعه که دفع میکند آنچه از ثقل
غذا میماید بعد از اخذ ما ضم خالص و منجذ مساز زیرا که اگر جاذبه نبود آدمی حرکتی نکرد
برای طلب غذا بلکه سایر حیوانات هم و قوام بدن حیوانات بغذاست و اگر ماسکه نبود طعام در جوف
نمیماند و اگر هاضمه نبود ثقل طعام چگونه دفع میشد و آدمی را قوتها چند است که مخصوص او است
واما اول غاذیه و نامیه و مولده است و قوت غاذیه آنست که غذا را مستحیل میکرداند بجز
گوشت که لایق شبیه عضو است که بغذا محتاجست و احتیاج با این قوت خوراندن از آن جهت است که چون
تکوین بدن انسان از اجزا و رطوبت چند است و حرارت غریزی در بدن ضرور است که اخلاط را
نضج دهد و از بالا و پیها بتحلیل برد و البته بسبب آن بعضی از رطوبت ضروریه بدن بتحلیل میرود

و هوای خارج و بیرون نفسها بجزء عضو تحلیل میشود اگر بدل از غذا حاصل نمیشد بزودی
تحلیل برده و نشود بجز بدن خشک و بیکار و بر طرف و حکیم علیم قوت غاذیه را در بدن برای
بدل ما یتحلل قرار داده که داخل کند غذا را در میان اجزاء صلبیه که از مین ... مانند
استخوان و عصب و رباطات و امثال اینها تا زیاده شوند در طول و عرض و عمق تا بحدی برسند
که مناسب هر شخص باشد و این قوت تا سی سال عمل میکند و بعد از سی سال چندانی
عملش ظاهر نیست و از سی سال که گذشت عملش باز میماند و بعد از آن ضعیف میشود و نمو
نمیکند و چون آدمی را ضرورت است از توالد و تناسل نوع بزودی برطرف میشود
پس قوت مولده در بدن قرار داده که از ماده که غاذیه تحلیل میکند قدری را جدا کند که
منی از آن بعمل آید که ماده وجود شخص دیگر شود و قوت غاذیه چهار خدمتکار دارد
جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه چنانکه مذکور شد اما مراتب هاضمه چهار است اول در معده
که غذا در آنجا کشک آب میشود و آنرا کیلوس میگویند و اول این هضم در دهان میشود در وقت
خاییدن دویم در جگر زیرا که کیلوس چون هضمش تمام شد در معده خالص و لطیف
آن از رگها که از معده بسوی جگر است که ماساریقا میگویند و اصل جگر میشود و پهن میشود
در تمام جگر در عروق ریزه چنانکه در تمام جگر دویده و هضم دویم در آنجا میشود و مستحیل
باخلاط اربعه میشود و آنرا کیموس میگویند و آنچه کف آنست زرداب است و آنچه صاف آنست
خونست و آنچه لطف اوست آب است و آنچه درد اوست خاک است و ابتدای این هضم در ماساریقات
و هضم سیم در رگهای بدن میشود و اول ... وقتی است که اخلاط میشوند در رگ بزرگ
که از بالای رسته است و از آنجا بر رگهای دیگر که در جمیع بدن منتشر است داخل میشود هضم چهارم
در اعضا میشود و ابتدای این در رگهایی است که از نهایت رگها مترشح میشود در اعضا
اما قوت دافعه بول و غایط را دفع میکند و قوت مولده دو قسم است یکی آنست که نطفه

هضم

هضم چهارم را از خون در حقیقه جنس منقلب میکرده اند و دویم را بر جزوی از منی راست کند عضو
از اعضای اصلیه میکرده اند که بعضی استخوان شود و بعضی عصب و بعضی رباطات اما قوت حیوانیه
آنست که در بنای آن حیات ... باشد و حرکت ... و مدرکه اما باعثه قوتیست که هرگاه مرتسم
شود در خیال صورت امری که مطلوب باشد حصول وی یا مطلوب دفع وی باعث شود قوت
فاعله را بر تحریک اعضا پس اگر باعث بر تحریک بجهت امر مطلوب الحصول باشد قوت شهویه
خوانند و اگر بجهت امر مهروب عنه باشد قوت غضبیه خوانند اما فاعله قوتیست که عضلات
و اوتار را تحریک میکند اما مدرکه پس ده قوتست پنج در ظاهر و پنج در باطن اما پنج قوه
ظاهره اول قوه باصره است و آن قوتیست که حامل آن روحیست که در مجمع النورین است و مراد
از مجمع النورین موضع ملاقات دو عصبه مجوفه است که از چپ و راست مقدم دماغ رسته
باشد و بهم ملاقات کنند بشیء که تجویف هر دو موضع ملاقات یکی شود و بعد از ملاقات
منعطف شود آنکه از طرف راست رسته بجانب چپ آید و باین قوت نفس ادراک کند جمیع
رنگها و روشنیها را بالذات و جمیع اشیاء ملونه مضیئه را بالعرض و علما را اختلاف است که مدرک
بالذات عین مرئیست یا صورت از آن منطبع گردد در جلیدیه چشم و بواسطه آن در مجمع النورین
و از آن منتقل گردد و بحس مشترک مذهب اول معروف به مذهب طبیعیین و اصحاب قول اول
رجحی قائلند بخروج شعاع از چشم بر شکل مخروطی که سرش در مرکز بصر باشد و قاعده‌اش متصل بسطح
مرئی و تابش این شعاع بر مرئی سبب انکشاف او ... میگردد نزد نفس ناطقه و این مذهب
ریاضیین است و جمعی دیگر قائلند بخروج شعاع نیستند بلکه گویند از هوای میان رائی و مرئی تکیف گردد
شعاعی که در ابصار است سبب انکشاف ذات مرئی گردد و قول بانطباع اشهر است و از بعض امور
نیز چنین ظاهر میشود دویم سامعه است و حامل آن روحیست که در عصبه مفروشه بر صماخ است و نفس بآن
قوت ادراک میکند جمیع اصوات و صداها را کیفیتی است که حادث میشود در هوا بسبب تموج

۲ که حاصل شود از خوردن دو جسم بهم از روی عنف یا از جدا شدن دو جزء از هم بطریق عنف بشرط مقاومت
هر دو جسم و آن تموج مخصوص تا در هوا یا غیر هوا صورت موجود باشد چون تموج منتشر گردد تا ببطن
در گوش رسد و مشابه شود بمقعر صماخ که عصبه مذکور است در آن جا مدرک است صوت جسم
شود که سپرده شده بروح آن عصبه و مدرک نفس گردد سیم شامه است و آن قوتیست که حامل
آن روحیست که در دو بر آمدگی شبیه به پستان که در میان چپی از مقدم دماغ رسته و نفس بآن
قوت ادراک کند جمیع بوها را بسبب وصول هوای متکیف بآنها بخیشوم چهارم ذایقه است و
و آن قوتیست که حامل آن روحیست و عصبه جرم زبان جاریست و نفس باین قوت ادراک کند جمیع
طعمها را بواسطه رطوبت لعابیه متکیف بکیفیه طعم مخلوط به طعام ذی طعم علی الاختلاف پنجم لامسه و آن
قوتیست که حامل آن روحیست که ساریست در همه اعضا و نفس بآن ادراک کند جمیع کیفیات ملموسه
مانند حرارت و برودت و رطوبت و یبوست و ملاست و خشونت و لینت و صلابت و سبکی و سنگینی
و اما پنج قوت باطنه اول حس مشترک است و آن قوتیست در مقدم بطن اول دماغ یعنی مغز سر که
مهتدی شود بسوی آن و مرتسم شود در آن جمیع صور محسوسه که حواس ظاهره و این قوت را تشبیه کرده اند به
حوضی که پنج جدول آب در آن ریخته شود و حواس ظاهره را جاسوسان این قوت گفته اند که هر کدام خبری
میآرند جز باو رسانند و نفس او شاه ... گشته و باین سبب حکمای یونان بنطاسیا گویند یعنی لوح نفس
دویم خیال است و این قوتیست در آخر بطن اول از دماغ که حفظ کند جمیع صور مرتسمه در حس
مشترک را پس آن قوت را حافظه حس مشترک گفته سیم واهمه است و آن قوتیست در آخر بطن اوسط
از دماغ که از او ادراک معانی جزئیه متعلقه بمحسوسات بآن حاصل میشود مانند عداوت جزئیه که گوسفند مثلاً
ادراک کند در گرگ و سبب فرار او میشود و محبت جزئیه که بره از مادر خود ادراک میکند و سبب میلان او
میشود و مراد از معانی ... آنست که ... ظاهره ... و صوره ... که بحواس ظاهره درک شوند
چهارم حافظه است و آن قوتیست در مقدم بطن آخر از دماغ که حفظ معانی جزئیه کند و نسبتش با وهم

چون

چون نسبت خیالست بحس مشترک پنجم متخیله است و آن قوتیست در مقدم بطن اوسط از دماغ
که ترکیب کند صور محسوسه و معانی جزئیه را بعضی با بعضی و جدا کند بعضی را از بعضی چنانچه
ظاهر شده از تخیل انسان که دو بال داشته باشد و آدم پرواز کند یا تخیل کند ... صاحب
طبعی که در وی دروغ ندارد یا خالی از طبعی که در وی دروغ دارد یا تصور کردن دوست را غیر
دوست و دوستی را بجزو دشمن الا غیر ذلک اما قوتها که مخصوص انسانست و در سایر
حیوانات نیست قوه عاقله است که بوی ادراک معقولات و تصدیقها میکند و قوت عامله است که بآن
تحصیل مزاولت اعمال میشود و مرتکب اعمال و افعال میشود که او را بمراتب کمالات حقیقیه
برساند و قوت عاقله چهار مرتبه دارد اول حالتی که چنین را میباشد در ابتدای تعلق نفس
باو که از جمیع معقولات خالیست و مستعد حصول اینهاست و این مرتبه از نفس ناطقه را
در این مرتبه عقل هیولانی مینامند و مرتبه دویم آنست که معقولات و قضایای بدیهیه اورا
حاصل شود و بفکر یا حدس دارند جهتیات ... منتقل گردد و این مرتبه را از نفس را در این مرتبه عقل
بالملکه مینامند سیم آنست که معقولات نظریه برای او حاصل شود اما حکم را مستحضر نباشد
و چون خواهد اینها را حاضر تواند ساخت و این مرتبه را باعتبار در این مرتبه عقل بالفعل میگویند
چهارم آنست که معقولات را همه در نزد او حاضر دارد و اتصال بمبادی عالیه و الواح سماویه
سیم رسیده باشد که مطالعه نمود از آن جا واند کرد و این مرتبه از نفس را در این مرتبه عقل مستفاد
و قوت قدسیه گویند و بعضی آنرا که به ... نور او ... و لوح محفوظ ... تعبیر
کرده اند و بعضی روایات ایما بآن دارد و بعضی تعبیر بروح المقدس ... نموده
و این مرتبه مخصوص انبیا و اولیاست صلوات الله علیهم اجمعین اما قوت عامله نیز چهار قسم است
اول آنست که ظاهر خود را بطاعات شرعیه و آداب و سنن مصطفویه آراسته سازد و
و غیر اینها پاکیزه کرده اند دویم آنکه باطن خود را از اخلاق ردیه و ملکات ردیه ظاهر سازد

سیم آنکه نفس را بعلوم و حقایق و حکم حقیقیه مزین کرده‌اند چهارم آنکه از مرادات و ارادات خود
خالی بود و بغیر از رب جناب اقدس الهی و تحصیل رضای خداوند جل جلاله امری منظور نباشد
و ارادات خود را تابع ارادت حق جل و علا کرده باشد و دامن از دنیا و ما فیها برچیده باشد
و نیز دل او اعلا متعلق شده باشد کما قال الله تعالی و ما تشاؤن الا ان یشاء الله و قال جل
شانه کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی
یبطش بها و این مرتبه مخصوص ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بعض از خواص
ایشان بوده این بود بعض از احوال ایشان والله اعلم فصل بیست و پنجم در بیان ایام نحس
چند روز نحس است بیک روایت سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست
چهارم و بیست و پنجم و این مذهب مختار اهل شرع است و بعضی گفته‌اند روز عاشورا از همه روزها
نحس تر است و همچنین تاسوعا که نهم ماه محرم است آنکه نیز نحس است و بعضی هشتم محرم را همچنین
میدانند و ماه و بیست هشتم ماه صفر و بیست دیگر ماه رمضان و [illegible] روز دوشنبه و چهارشنبه
[illegible] منقول است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که بیست و چهار روز نحس است در سالی در هر ماه
دو روز [illegible] بیمار شود و بمیرد و اگر بسفر رود و برنگردد و اگر جنگ کند کشته شود و از روز
شوال [illegible] و اسیر ایشان هیچ کار خوب نیست والله اعلم محرم یازدهم و چهاردهم صفر
یکم و ششم ربیع الاول یکم و بیستم ربیع الثانی یازدهم و بیستم جمادی الاول
دهم و یازدهم جمادی الثانی دوم و چهاردهم رجب المرجب یازدهم و سیزدهم شعبان
سیم و چهارم رمضان المبارک سیم و بیستم شوال المکرم هشتم و بیستم ذی القعده
الحرام دوم و پنجم ذی الحجه الحرام ششم و هشتم و اعتبار این [illegible] در عقرب و عقرب قمر در آید
[illegible] خوب نیست و اعتبار این [illegible] عقرب [illegible] فصل بیست و ششم در معرفت
خلاصه اختیارات از قول امام جعفر صادق علیه السلام در هر ماه اول شکست [illegible]

و رشتی

و مطرب و سفر کردن دوم مبارکست بجهت طلب حاجات سیم بجهت جنگ آمدن [illegible] و دیدن الحکومه
چهارم نیکست در حاجات و سفر کردن پنجم بد است جهت امور ظاهره و دیدن اکابر را ششم نیکست سفر کردن
و خبر گرفتن و بنا نهادن را هفتم نیکست هر کار و بنا و نقل و حرکت را هشتم نیکست همه امور الا سفر
نهم نیکست و همه امور [illegible] دهم نیکست طلب حاجات را یازدهم نیکست دیدار
ملوک و سفر حاجات را دوازدهم نیکست همه کار خصوص حاجات را سیزدهم موقوف و دست نگاه داشتن
چهاردهم نیکست دیدار اکابر و علما و اشراف را پانزدهم مختار است طلب حاجات و سفر کردن را شانزدهم
نیکست کارها و وصلت و معامله کردن را هفدهم نیکست طلب حاجات و نقل و حرکت را هیجدهم
مختار است سفر و تزویج و ابتدای کارها را نوزدهم نیکست دیدار ملوک و سفر کردن را بیستم بد است
جمله کارها و خلوت اولا است بیست و یکم مختار است سفر و تزویج و عمارت کردن را بیست و دوم
نیکست دیدار ملوک و مشایخ را بیست و سیم بد است جمله کارها خاصه سفر کردن را بیست و چهارم
حذر از سفر کردن و طلب بیست و پنجم مبارکست همه امور و تزویج و سفر کردن را بیست
بیست و ششم نیکست هر کار خاصه تجارت و سفر کردن را بیست و هفتم نیکست طلب
حاجات و نقل و حرکت را بیست و هشتم مبارکست سفر و طلب کم شده کردن را بیست و نهم
نیکست بهر حاجات خاصه و حرکت را فصل بیست و هفتم در بیان خواب دیدن در هر ماه منقولست
از حضرت صادق علیه السلام در اول ماه باطلست و دوم و سیم عکس است و در چهارم و پنجم
بتاخیر افتد و در ششم و هفتم و هشتم و نهم اگر چه چند راست باشد دهم دروغ
باشد و در یازدهم و دوازدهم خوب باشد و در سیزدهم و چهاردهم تا چند باشد و در شانزدهم
باطل باشد و در هفدهم و نوزدهم درست باشد و در بیستم و بیست و یکم دروغ باشد
و در بیست و دوم و بیست و سیم فرح و شادی باشد و در بیست و چهارم و بیست و پنجم و بیست و
ششم نیز بر عکس شده و در بیست و هفتم و بیست و هشتم درست باشد و بیست و نهم و سیم

در بیان خواب دیدن

۱۵

پانزدهم روز تاثیر ملند
شانزدهم و هفدهم
بعد از مدتی تاثیر میکند
والله اعلم

راست باشد و در روایت حضرت سلمان ره خوابی که در روز ششم دیده شود
بعد از یک روز یا دو روز تعبیرش ظاهر شود و در روز هفتم و نهم دیده شود در همان روز
اثرش ظاهر شود دهم خوابی که دیده شود تعبیرش بعد از بیست روز بظهور آید و در روز
یازدهم تعبیرش بعد از بیست روز بعمل آید و در روز سیزدهم خوابی بعد از نه روز تعبیرش
ظاهر شود و در روز چهاردهم بعد از بیست و شش روز بعمل آید و در روز پانزدهم
خواب بعد از نه روز اثرش ظاهر شود و در بیست و هشتم در همان روز اثرش ظاهر
شود و در بیست و نهم تعبیرش در همان روز بعمل آید چنین است حدیث
سلمان فارسی رضه فصل بیست و هشتم در او قاتی که فصد کردن نیکو و محمود است
در ایام ماه روز اول رگ زدن منفعت بود ۲ بیماری آورد ۳ ضعف دماغ پیدا
شود ۴ درد سر سخت پدید آید ۵ زردی روی پیدا شود ۶ لرزه در اندام پیدا
شود ۷ مرگ مفاجات آورد ۸ درد سر پدید آید ۹ رنج بدن پدید آورد ۱۰
درد و رشت پدید آید ۱۱ سودا و مالیخولیا پدید آید ۱۲ رنج و ضعف بدن آورد
۱۳ اندوه و دلتنگی آورد ۱۴ گری و خوارش بدن آورد ۱۵ قولنج پدید کند ۱۶ تشنگی و
خارش پدید کند ۱۷ شدرستی آورد ۱۸ صحت و دوستی پدید آورد ۱۹ درد شکم برطرف
کند ۲۰ صحت پدید آورد ۲۱ قوت دل و باه پدید ۲۲ قوت دل پدید کند ۲۳ قوت دل
و فرح پدید ۲۴ زردی روی برد ۲۵ روشنی خاطر پدید کند ۲۶ از بیماری خلاص
۲۷ از خوف ایمن شود ۲۸ قوت دل پدید ۲۹ از رنج و بیماری ایمن گردد ۳۰
بیمار رود را حکمی نیست و در احادیث وارد شده است که در ساعت مذموم هر وقت که
احتیاج شود کند الحجامة الراس بخزانه و حجامت کند فصل بیست و نهم در احکام

امراطونیز

فصل بیست و نهم در احکام سر تراشیدن و در کتاب دیدم از حضرت رسول صلعم روایت
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام در اول ماه ۱ عمر را کوتاه کند ۲ حاجت بر آید ۳ ضعف بدن آورد
۴ سودا دراز کند ۵ خوشحال شود ۶ بیمار جسد آورد ۷ نیکو بود ۸ بیمار شود ۹ مال
زیاد شود ۱۰ غم زیاده و بیماری شود ۱۱ اندوهناک شود ۱۲ عزیز و گرامی شود ۱۳ خصومت آورد
۱۴ خوشحال شود ۱۵ مراد حاصل شود ۱۶ نیکو [illegible] شود ۱۷ مراد بود ۱۸ نیکو بود ۱۹ غنی شود
۲۰ از غم و اندوه خلاص شود ۲۱ نیکو گردد ۲۲ مفلس گردد ۲۳ نیکو بود ۲۴ نیکو بود ۲۵ از الم [illegible]
شود ۲۶ از غم خلاص شود ۲۷ نیکو بود ۲۸ خوب باشد ۲۹ حاجت روا باشد ۳۰ حکم خدا و چه
بلد سر تراشیدن کردن بعد ازین ایام مشهور تمام دارد از ذکر است و حکم نظیر آن نفس نیست در نیک و بد
فصل سی ام در اوقاتی که جماع کردن در آن مکروه است در اول هر ماه الا اول ماه مبارک
رمضان که مباشرت سنت است و در نیمه هر ماه الا شب برات که نصف شعبان است و در آخر
هر ماه مطلقا و در شب عید فطر و اضحی که اگر ولد حاصل شود فرزند شش انگشت شود یا چهار انگشت
و در کسوف آفتاب و ماه که فرزند معیوب شود و در عقب احتلام پیش از غسل که فرزند دیوانه شود
کند فرزند دیوانه شود دیبا باید که و در میان سب بر سند و در شب اول که از سفر آید و در شبی که
سفر شام و در جایی که مردم را ببینند ممنوع است که زنان و مردان عریان جماع کنند و باید چیزی
بر خود بپوشد و در شب چهار دهم که هر یک از اینها و او صیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم
اجمعین و در مسجد الحرام و مسجد مدینه و مسجد کوفه و سایر مساجد و بعضی حرام میدانند
و در ایام حیض مطلقا حرامست که اگر جماع کند فرزند یا دیوانه شود یا خوره پیدا کند و در اول حیض
باید که یک اشرفی کفاره دهد و در وسط حیض نصف اشرفی و در آخر حیض ربع اشرفی دهد و بعد از
حیض پاک شده و غسل نکرده و بعضی از علماء جماع کردن را مکروه میدانند و با زن حامله بی
وضوء جماع کردن مکروهست و حرامست با زن زاینده و جماع کردن هر گاه غسل نفاس نکرده



باشد و در جایی که صورت [illegible] گذاشته باشد و خود نیز [illegible] که گذاشته باشد
مکروه است و منع است و در جایی که اطفال غیر ممیز او یا غیر ممیز یا ممیز خود یا دیگران باشند
و در نزدیک او خوابیده باشند جماع کنند اگر جماع واقع شود پسر یا دختری که متولد شود
دزد یا زانیه میشوند اما طفل را تا شش سال و چهار سال در میان خود میتوان خوابانید و منع است
جماع در جایی که محارم او باشند چه زن و چه مرد و نیز [illegible] او حاضر باشد و منع است جماع
کردن با زن خود به خیال زن دیگری یا به خاطر گذرانیدن زن مردم را از حسن و جمال و غیره
و منع است در سفر و در جایی که زن ایستاده باشد که اگر جماع کند فرزند در وقت
بول خواهد کرد همیشه و منع است در زیر درخت میوه دار که اگر فرزند شود [illegible] خواهد شد
و اگر در وقت جماع نظر به فرج زن کند فرزند کور گردد [illegible] خواهد شد و اگر حرف
بزنند در آن وقت فرزند لال خواهد شد و حرام است جماع در روزهای که روزه باشند و احرام به حج یا
عمره بسته باشند و منع است جماع کردن در وقتی که چیزی حرام خورده باشد مثل شراب یا طعام
نجس [illegible] و غیره [illegible] حضور [illegible] و در روز [illegible] مکروه است جماع کردن
با زنان [illegible] خواهر یا دختر یکی از محارم او باشد و حرام است جماع با زنان که همشیره رضاعی یا
یکی از محارم رضاعی او باشد [illegible]
[illegible] جماع کردن [illegible]
[illegible] حکم زنا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

قبله

به قبله و پشت به قبله و در مستراح [illegible]
با مس [illegible] داشته باشد [illegible]
و میان آب روان و ایستاده و [illegible] در وقت جماع [illegible]
و [illegible] باید [illegible]
باشد [illegible] والله اعلم فصل سیوم در اعمالیست
که [illegible]
[illegible]
و در [illegible]
[illegible]
و در وغ [illegible]
و [illegible]
و [illegible]
و [illegible]
خاک [illegible]
مؤمنان [illegible] قرآن و نام خدا و رسول [illegible] ترک الصلوة [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
کردن و [illegible] و [illegible]

بلکه سوختن شپش و سایر حیوانات در آتش و در مسجد [illegible] خود [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
و [illegible] و لعب [illegible]
و [illegible] شهادت دروغ [illegible]
کردن و از عقب زنان مردم رفتن و استنجا از بول و غایط [illegible] بی ضرورت و [illegible]
و [illegible] آلات قمار و ساز [illegible]
و [illegible]
برادر مؤمن [illegible] قرآن تعلیم دادن و [illegible]
و [illegible]
خود [illegible]
و [illegible] مسجد [illegible]
[illegible] کردن [illegible] حوض [illegible] بی ضرورت و
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
از حرام [illegible]
ضرورت [illegible]
[illegible] حلال [illegible] مسلمانان [illegible]
طلسمات برای خود یا برای مردم خواندن [illegible] قرآن خواندن [illegible]

الخ

انچه شارع [illegible] کردن [illegible]
و قلندری [illegible]
کردن [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از [illegible]
کردن [illegible]
و ایستاده طعام و شراب خوردن [illegible]
و خواب [illegible]
و [illegible]
و [illegible]
[illegible]
[illegible]

وبا دد بر آئینه دمیدن و شب در آئینه دیدن و سر بر آستانه نهادن و خوابیدن
و ناخن و نف بریدن و با مسلمانان اندافتن و برهنه بی اب نیز و سریع به نشستن و چیزی خوردن
و ایستاده و در راه رفتن چیزی خوردن و در حمام شانه بر ریش زدن و در و بدامن خود و دستهٔ
که بر صورت بسته و مالیده باشد خشک کردن رو و صوف سافتن و در و بدامن و پیراهن خشک کردن
و بعضی جایز میدانند اگر هوا سرد باشد و در ساعت بد کارها کردن و روز شب چه سیر
و چهار شام خوردن و غیبت مردمان کردن و گویند سر تراشیدن در روز سه شنبه و چهارشنبه
ناخن گرفتن و داره کشیدن در روز جمعه و بارچه آورده و در شب جاروب کردن و آب
ادکرده را شکسته خوردن و از ظروف شکسته چیزی خوردن و برهنه خوابیدن و پوست
تخم مرغ در دست و با دیگی و استخوان سوختن و آنچه حرامست خوردن و قیمت آنرا
خوردن و در میان زراعت راه رفتن و در آب گرم جماع کردن و در شان اینها بسیار است
بدین اکتفا نمودم فصل سیزدهم درمیان امور چند که موجب دفع کرب
ایام و ساعات میشود بدانکه کل و تفتو یعنی بر جناب اقدس الهی نمودن و رجمیع
امور و توکل از حضرت ائمه معصومین علیهم السلام نمودن همه کس را به سعادت
مسعود میکند و توسل به آیات کریمه قرآن و دعا و صدقه تا مقدار که هر یک از آنها یکند
چنانچه در حدیث معتبر وارد شده است که آیة الکرسی بخوان و هر روز که خواهد بیرون رود
کند و صدقه حال وهر وقت که خواهی سفر کنی و در احادیث بسیار روایت شده است که صدقه
دفع عادی میکند هر بلائی را بر مرا و در حدیث معتبر منقول است از سهیل بن یعقوب که
بخدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتم و حدیثی که حضرت امام جعفر صادق ع
در باب اختیارات روزها از سوره یاد حضرت عرض کردم و معتقد میشود پس گفتم که اکثر
روزها چیزی چند هست که مانع رفتن بطلب حوایج است و بسیار است که بسیار ضرور

میلاد و در بیرون رفتن و حرکت کردن و متوجه مطالب شدن چون است حضرت فرمود که
سهیل و لایت و محبت اهل بیت علیهم السلام و حافظ شیعیان است از جمیع
بلاها و در کوهها و ولایتها به جمله در دریاها و صحراها و بیابانها و درمیان حیوانات درنده
با دشمنان جن و انس بر مذهب آیته ایمنند از شر ایشان به برکت ولایت ما
پس اعتماد کن بر خدا و خالص گردان ولایت خود را از برای ما و هر جانب که
خواهی متوجه شو چون صبح کنی سه مرتبه این دعا بخوان اَصْبَحْتُ اَللّٰهُمَّ مُعْتَصِماً
بِذِمٰامِکَ الْمَنیعِ الَّذی لٰا یُطٰاوَلُ وَلٰا یُحٰاوَلُ مِنْ شَرِّ کُلِّ طٰارِقٍ وَغٰاشِمٍ مِنْ سٰائِرِ مٰا خَلَقْتَ
وَمٰا خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِکَ الصّٰامِتِ وَالنّٰاطِقِ فی جُنَّةٍ مِنْ کُلِّ مَخُوفٍ بِلِبٰاسٍ سٰابِغَةٍ
وِلٰاءِ اَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّکَ مُحْتَجِباً مِنْ کُلِّ قٰاصِدٍ لی اِلیٰ اَذِیَّةٍ بِجِدٰارٍ حَصینٍ الْاِخْلٰاصِ
فِی الْاِعْتِرٰافِ بِحَقِّهِمْ وَالتَّمَسُّکِ بِحَبْلِهِمْ جَمیعاً مُوقِناً اَنَّ الْحَقَّ لَهُمْ وَمَعَهُمْ وَفیهِمْ وَبِهِمْ
اُوٰالی مَنْ وٰالَوْا وَاُعٰادی مَنْ عٰادَوْا وَاُجٰانِبُ مَنْ جٰانَبُوا فَاَعِذْنی اَللّٰهُمَّ بِهِمْ مِنْ شَرِّ
مٰا اَتَّقیهِ یٰا عَظیمُ حَجَزْتُ الْاَعٰادِیَ عَنّی بِبَدیعِ السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ اِنّٰا جَعَلْنٰا مِنْ بَیْنِ
اَیْدیهِمْ سَدّاً وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَاَغْشَیْنٰاهُمْ فَهُمْ لٰا یُبْصِرُونَ و در شام نیز سه مرتبه بخواند
در امان خدا خواهی بود از شر هر چه حذر مینمائی و در حفظ و حمایت الهی خواهی بود از شر هر چه
از آن میترسی که روز نحس خواهی بود که بلاهای بزرگ پیش از متوجه شدن سوره حمد و قل
اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و آیة الکرسی و انا انزلناه فی لیلة القدر بخوان
و این آیات را از سوره آل عمران بخوان اِنَّ فی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاخْتِلٰافِ اللَّیْلِ وَالنَّهٰارِ
لَاٰیٰاتٍ لِاُولِی الْاَلْبٰابِ الَّذینَ یَذْکُرُونَ اللّٰهَ قِیٰاماً وَقُعُوداً وَعَلیٰ جُنُوبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُونَ فی خَلْقِ السَّمٰاوٰاتِ
وَالْاَرْضِ رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً سُبْحٰانَکَ فَقِنٰا عَذٰابَ النّٰارِ رَبَّنٰا اِنَّکَ مَنْ تُدْخِلِ النّٰارَ
فَقَدْ اَخْزَیْتَهُ وَمٰا لِلظّٰالِمینَ مِنْ اَنْصٰارٍ رَبَّنٰا اِنَّنٰا سَمِعْنٰا مُنٰادِیاً یُنٰادی لِلْاِیمٰانِ اَنْ آمِنُوا

بِرَبِّکُمْ فَآمَنّٰا رَبَّنٰا فَاغْفِرْ لَنٰا ذُنُوبَنٰا وَکَفِّرْ عَنّٰا سَیِّئٰاتِنٰا وَتَوَفَّنٰا مَعَ الْاَبْرٰارِ رَبَّنٰا وَآتِنٰا
مٰا وَعَدْتَنٰا عَلیٰ رُسُلِکَ وَلٰا تُخْزِنٰا یَوْمَ الْقِیٰامَةِ اِنَّکَ لٰا تُخْلِفُ الْمیعٰادَ پس این دعا بخواند
اَللّٰهُمَّ بِکَ یَصُولُ الصّٰائِلُ وَبِقُدْرَتِکَ یَطُولُ الطّٰائِلُ وَلٰا حَوْلَ لِکُلِّ ذی حَوْلٍ
اِلّٰا بِکَ وَلٰا قُوَّةَ اِلّٰا بِکَ یَمْتَنِعُ بِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَاَنْتَ تُجیرُ بِکَ اَسْئَلُکَ بِحَقِّ نَبِیِّکَ
وَسُلٰالَتِهِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ السَّلٰامُ صَلِّ عَلَیْهِمْ وَاکْفِنی شَرَّ هٰذَا الْیَوْمِ وَضُرَّهُ وَارْزُقْنی خَیْرَهُ
وَیُمْنَهُ وَاقْضِ لی فی مُتَصَرَّفٰاتی بِحُسْنِ الْعٰاقِبَةِ وَبُلُوغِ الْمَحَبَّةِ وَالظَّفَرِ بِالْاُمْنِیَّةِ وَکِفٰایَةِ الطّٰاغِیَةِ
الْغَوِیَّةِ وَکُلِّ ذی قُدْرَةٍ لی عَلیٰ اَذِیَّةٍ حَتّیٰ اَکُونَ فی جُنَّةٍ وَعِصْمَةٍ مِنْ کُلِّ بَلٰاءٍ وَنَقِمَةٍ وَاَبْدِلْنی
مِنَ الْمَخٰاوِفِ فیهِ اَمْناً وَمِنَ الْعَوٰائِقِ فیهِ یُسْراً حَتّیٰ لٰا یَصُدَّنی صٰادٌّ عَنِ الْمُرٰادِ وَلٰا
یَحُلَّ بی طٰارِقٌ مِنْ اَذَی الْعِبٰادِ اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ وَالْاُمُورُ اِلَیْکَ تَصیرُ یٰا مَنْ لَیْسَ
کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَهُوَ السَّمیعُ الْبَصیرُ شانزدهم بدانکه با خود داشتن تربت امام حسین ع و انگشتر عقیق و یمنی
با خود داشتن باعث نجات از جمیع بلاها و در حفظ و امان حق تعالی باشد و این دعای جوشن کبیر را
حضرت جواد ع با خود داشتن بسیار رعایت میشد و دیدن ششش جز از برای مسافر خوبست
در حینی که ابتدا از منزل بیرون آید و متوجه سفر شود و دیدن کلاغی که بانگ کند از جانب راست
و ریکار کشته شد بر سر مردم و در رو برو آن آدمی باشد و دست را بلند کند و گاه حرکت دهد و خوب
که از طرف راست آید و بطرف چپ رود و بوی که صدا کند و در شلیطه که روی او باز باشد
و در هر کس بر سر وجه اینها را ببیند این دعا بخواند اعتصمت بک یا رب من شر
ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلک و آنچه مشهور است که بتجربه رسیده که از برای مسافر
بد است در وقت بیرون رفتن از منزل خود بلکه در هر باب سفر که میگویند کراهت دارد هر که را ملاقات
بد میشود و دیدن جنازه و دیدن خر در ره هست و کسی که در عقب راه رود یا او را صدا کند
باز کند و سکندری خوردن و افتادن از مرکب سوار یا دستار یا کلاه از سر افتادن

وود اول منزل که شمشیر و عصای او گم شدن و یا محاربه نمودن با یکی و شمشیر و چوب
دست از او بگیرد و یا گم شدن و از دیدن چهار پایان او و راه سفر بیشه عطسه کردن و یا آتش
از او جستن و دیدن خاکستر و دیدن کشته آدمی در منزل اول و دیدن تابوت خالی که از برابر
آید و جستن در راه کفش و صفوف و یا خاکی بهمرو از اینها و باید که بشمار سفر نکند و عیال خود را
ضایع نگذارد که محتاج شوند و هرگاه که اراده سفر کنی باید که طعام خود را نیکو گرداند و کم و زیاد
مختص طعامها بود که شمشیر بردارد و کارد و چکه و عمامه بپوشد بر سر و ظرف آب در میان آن سوزن
و سوزن و دوا و ریسمان و شانه و ماهی بادرو تر ... کفش و صفوف بر ای مزد با دوا که شبی و در شش
و قتیله و موم برداد و هر یک از اینها که محتاج شود حاضر و رفیق که از تو سوال کند بیاید او را کمک
نمایند که بین سوال کنی مگر آنکه دوست و آشنا تر باشد و چون کسی شما را دید یا آمد که از کی
و به کجا میروی و هرگاه شک کنی در مقصد خود در منزل توقف کن و باید که رفیق خارجی و عارض
غریبی که برخوردار و شود و میداند که به کجا میروی و زر چه قدر داری و بکی گذاشته ای و مذهب تو
چیست و زر را باید که در کمربند بسیار کم باشد زیرا که اعتماد نباید از خدا و مساعیان انبیاست
در حدیث چنین وارد شده است و جب سفر مکن خصوصا در زمستان و در وقت نماز و اگر و آید اگر
خوف نباشد نماز را با جماعت بگذار و هرگاه در راه گم کنی از طرف راست برو
و تخمی کنید و اگر شب باشد فرود آید تا روز شود و اگر ایمن باشید از خطر در روز شنبه
و سه شنبه و چهارشنبه و در جمعه بعد از ظهر سفر کنید و اگر ناچار سفر کنید نماز را بگذارید و از خانه
بیرون رود و در ایام منحوسه سفر مکن و در عقرب و ساعات نحس و روزی که ستاره اسکز باشد
و روی شما باشد سفر کنید و عصای چوب بادام تلخ با خود دارید زیرا که حضرت امام محمد جواد ع
منقول است که فرمود که هرگاه یکی از شما خواهد که سفر کند پس باید با خود بردارد چوب بادام تلخ
و این حرف را بر پوست نویسد و سر عصا را سوراخ کند آن پوست را در میان آن گذارد که بلا از دور

سفر سالم باشد و از هر آفتی سلامت باشد و مشهور است که آن چوب پوست داشته باشد و آن
حروف اینست [illegible] دعا به که عصای چوب از جن و طیور ا
و کرما [illegible] ندارد و چون از منزل خود بیرون رود غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول
الحمد و قل هو الله احد و در رکعت دوم الحمد و انا انزلناه بخواند و این دعا بخواند اللهم انی استودعک
نفسی و اهلی و ذریتی و دنیای و آخرتی و امانتی و خاتمة عملی و بعد از آن صدقه کند و بگوید
اللهم اشتریت بهذه الصدقة سلامتی و سلامة سفری و ما معی فسلمنی و سلم ما معی و بلغنی
و بلغ ما معی ببلاغک الحسن الجمیل و باید که با خود [illegible] و چون سوار شود انا انزلناه
و آیة الکرسی بخواند و یا سین بخواند این آیه در گوش راست او ان الذی فرض علیک
القرآن لرادک الی معاد و چون در منزل فرود آید بگوید رب انزلنی منزلا مبارکا و انت
خیر المنزلین و دو رکعت نماز بکند و چون کوچ کند ملائکه آن منزل را وداع کند و بگوید السلام
علی عباد الله الصالحین و چون به بالا برود بگوید سبحان الله و چون به زیر آید بگوید الله
اکبر و چون قدم بر پل گذارد بگوید بسم الله اللهم ادحر عنی الشیطان الرجیم و چون
به منزل داخل شود بگوید رب ادخلنی مدخل صدق و اجعل لی من لدنک سلطانا
نصیرا و چون از منزل و در ره به جائی رسد بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک و له الحمد بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر اللهم انی
اعوذ بک من شر کل شیء و چون از صحرا از جن یا غیر آن ترسیده دست راست بر سر گذارد
و به آواز بلند بگوید افغیر دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و
الیه ترجعون و چون از شیر ترسد از حضرت امیرالمؤمنین ع مرویست که از شیر
و حیوانات درنده ترسد [illegible] و بگوید اللهم
رب دانیال و الجب و رب کل اسد مستاسد احفظنی و احفظ عنی و چون از عقرب

ترسد

ترسد این آیات بخواند سلام علی نوح فی العالمین انا کذلک نجزی المحسنین و
و چون از [illegible] بترسد بگوید یا معشر الجن و الانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و چون از [illegible] ترسد این آیه را بخواند و کلبهم
باسط ذراعیه بالوصید و چون در کشتی نشسته باشد و دریا به موج و اضطراب آید بر جانب راست
خود تکیه کند و بگوید بسم الله اسکن [illegible] الله و قر بقرار الله و اهدأ باذن الله و لا حول
و لا قوة الا بالله العلی العظیم و چون [illegible] لا حول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم اللهم [illegible] و چون راه گم کند آواز بلند بگوید
یا صالح ارشدونا الی الطریق رحمکم الله و چون [illegible] دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت
بعد از حمد سوره یس بخواند و بعد از آن دست به آسمان بردارد و بگوید اللهم یا راد الضالة
و الهادی من الضلالة صل علی محمد و آله و احفظ ضالتی و اردد ها الی سالمة یا ارحم الراحمین
فانها من فضلک و عطائک یا عباد الله فی الارض و یا سیارة الله فی الارض ردوا علی ضالتی
فانها من فضل الله و عطائه و در صبح و شام این دعا بخواند بسم الله و بالله و الی الله و فی سبیل الله
اللهم الیک اسلمت نفسی و الیک وجهت وجهی و الیک فوضت امری ایاک [illegible]
فاحفظنی بحفظ الایمان من بین یدی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی
و من تحتی و ادفع عنی بحولک و قوتک لا حول و لا قوة الا بالله فصل سیم
در احکام مریض در احادیث وارد شده است که از برای دفع مرضها [illegible] گوسفند
[illegible]
[illegible]
اللهم [illegible] انک انت السمیع العلیم و در حال پوست [illegible]
جدا کند و پاره ها از پوست جدا کند و بعد از آن گوشت [illegible] پاره کند [illegible]

گوسفند است یک پاره [illegible] کند و پوست و پاره ها یک پاره و سر را یک پاره که مجموع هشت پاره باشد
و هشت مسکین [illegible] آن گوسفند بخورد انشاء الله شفا یابد و الله اعلم دعای گندم اللهم
انی اسئلک باسمک الذی اذا سئلک به المضطر کشفت ما به من ضر و مکنت له فی الارض
و جعلته خلیفتک علی خلقک ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تعافی [illegible]
[illegible]
[illegible] حدیث گفت
که بیمار شدم در مدینه [illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] دعای تب [illegible] از حضرت [illegible]
منقول است و چون تب [illegible] بخواند اعیذ [illegible] بالله العظیم رب العرش العظیم
الکریم من شر کل عرق نعار و من شر حر النار و در حدیث [illegible] است که سوره حمد
و قل هو الله و انا انزلناه فی لیلة القدر و آیة الکرسی را بخواند [illegible]
[illegible] اللهم ارحم جلدی الرقیق و عظمی الدقیق من شدة الحریق یا ام ملدم ان کنت آمنت
بالله و الیوم الآخر فلا تاکلی اللحم و لا تشربی الدم و لا تنهکی الجسم و لا تصدعی الراس [illegible]
[illegible] الی من یجعل مع الله الها آخر لا اله
الا الله [illegible] دعای [illegible] در روایت دیگر [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بجاه الله [illegible] و برسول الله [illegible] من شر ما اخاف و احذر
و اشهد ان الله علی کل شیء قدیر لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله
اللهم اشفنی بشفائک و داونی بدوائک و عافنی من بلائک [illegible]
احکام بیمار در ایام ماه در روز اول [illegible] و در روز دوم برخیزد و راحت یابد
روز سیم سخت بود روز چهارم سخت [illegible] روز پنجم این روز بسیار بد بود
و محتاج است به صدقه روز ششم زود صحت [illegible] روز هفتم [illegible]
[illegible] روز هشتم [illegible] روز نهم [illegible]
الهی روز دهم [illegible] روز دوازدهم [illegible] روز سیزدهم
[illegible] روز چهاردهم [illegible] روز پانزدهم بعد از
[illegible] روز شانزدهم سخت بود [illegible]
[illegible] روز هفدهم [illegible] روز هجدهم [illegible]
[illegible] روز نوزدهم [illegible] روز بیستم [illegible] روز بیست و یکم
[illegible] روز بیست و دوم [illegible]
روز بیست و سیم [illegible] روز بیست و چهارم [illegible]
[illegible] روز بیست و پنجم [illegible] روز بیست و ششم
[illegible] روز بیست و هفتم [illegible] روز بیست و هشتم
[illegible] روز بیست و نهم [illegible]
روز سی ام [illegible] احکام بیمار در ایام هفته [illegible]
[illegible] یکشنبه بیمار
[illegible] دوشنبه

چهار رسیده است اگر دو بماند بهتر شود و اگر سه بماند چهار ریش بطول کشد و اگر یک بماند بمیرد و اگر

در سه شنبه چهار رسیده است اگر سه بماند بهتر شود اگر یکی بماند چهار ریش بطول کشد اگر دو بماند بمیرد

و اگر در چهارشنبه چهار رسیده است اگر یکی بماند بهتر شود اگر دو بماند چهار ریش بطول کشد و اگر سه بماند

بمیرد و اگر در پنجشنبه چهار رسیده است اگر دو بماند بهتر شود و اگر سه بماند چهار ریش بطول کشد و اگر یک

بماند بمیرد و اگر در جمعه چهار رسیده است اگر سه بماند بهتر شود و اگر دو بماند چهار ریش بطول انجامد

و اگر یک بماند بمیرد و اگر در شنبه چهار رسیده است اگر یکی بماند بهتر شود و اگر دو بماند چهار ریش بطول کشد و اگر سه

بماند بمیرد والله اعلم ضابطه ایضا در معرفت حیات و ممات چون خواهی که بدانی که بیمار بهتر شود یا نه نام او را

بحساب ابجد شمار و تا چند است و از ایام هفته آن روز که بیمار رسیده عدد آن روز را بیفزاید

و سی و سی طرح کند آنچه بماند در حساب حیات و ممات بنگرد و احوال غایب را در حیات

و ممات اگر زیر نه بطریق حساب کند و در روایت دیگر عدد روز بیمار را داخل کند و بشمار

دانستن حیات یکم و سیم و هفتم و چهاردهم و هشتم و نوزدهم و بیست و سیم و بیست و هشتم

بیمار در این روز بهتر شود و غایب در این روز آید طریق ممات پنج و نه و پانزده و بیست و چهار و بیست و نه

البته بمیرد و غایب اصلا سلامتی در او نباشد بیان شکل و چهارم و هشتم و دهم و دوازدهم

و سیزدهم و بیست و یکم و بیست و پنجم و بیست و ششم و سی ام امید نجات هست ان شاء الله

خواهد شد فی بیمار در این روزها والله اعلم فصل سی و چهارم در احکام غالب و مغلوب که

حکیم ارسطاطالیس بنا منقول است قدوة و وزیر حضرت ذوالقرنین علیه السلام از برای او وضع کرده

و بعضی ارسطو را پیغمبر میدانند و چون اسکندر لشکر به محاربه دشمن میفرستاد و یا

با کسی داوری و منازعه داشت اسم آن را حساب میکرد با خصم و غلبه و ظفر از آن شخص

میکرد پس هرگاه محاربه را در میان دو قوم یا با کسی منازعه و جدال داشته باشد و خواهد از

حکام روز با به که اسم هر یک از آن خصمان را جدا گانه بابجد جمل حساب کند و نه نه طرح کند

تا آنچه

تا آنچه از اسم طرفین بماند سزاوار آنست که از اسم ابراهیم و اسحق و هرون الفاظ

نماید و القاب و کنایات و صفات و ترکیب را حساب کنند و بعضی بر آنند که آقا را

در اسم واحد هرگاه در روز مولود که داشته باشد مثل آقا حسین و آقا ملک و آقا بیک

و آقا خان و بابا خان و قاضی خان و غازی خان حساب کنند هر چند آقا و خان تعریف

باید حساب کرد و هر غالب و مغلوب که از دور آدم تا حال بوده همه را بنا حساب درست

و دلیل بر این قضیه داود و جالوت است در اسم داود شش میماند بعد از طرح نه نه

از داود باقی میماند و از اسم هفت و شش غالب است بر هشت و از حضرت موسی ع

شش میماند و فرعون را یک شش بر یک غالب است و از اسم بها که خان دو میماند و از اسم

المعتصم بالله که خلیفه آخر بنی عباس بود چهار میماند و دو غالب است بر چهار و این حساب

وضع نموده اند که از اصل قدیم صحیح از خواص و جامع که اول آن منسوب بغیب عزیزست

حکیم است و اصل این علم آسمانیست و در نزد ائمه معصومین علیهم السلام است و جایز نیست از

امر نظر کردن الا در وقت طلوع شمس تا وقت زوال و تمام احکام در این هست منسوب است

و در فرد و زوج نصرت اعداد کثرت است و در مختلف شود ظفر زاید اگر است و مطلوب غالب است

اگر زوج مستویست و در فرد مستویست چه طالب مظفر است الاولی یک و نه یک غالب است

یک و هشت هشت غالب است یک و هفت یک غالب است یک و شش شش غالب است

یک و پنج یک غالب است یک و چهار چهار غالب است یک و سه یک غالب است

یک و دو دو غالب است یک و یک طالب غالب است الثانیه دو و نه نه غالب است دو و

هشت دو غالب است دو و هفت هفت غالب است دو و شش دو غالب است دو و

پنج پنج غالب است دو و چهار دو غالب است دو و سه سه غالب است دو و دو

مطلوب غالب است دو و یک دو غالب است الثالثه سه و نه سه غالب است سه و هشت

هشت غالب است سه و هفت سه غالب است سه و شش شش غالب است سه و پنج سه غالب است

سه و چهار چهار غالب است سه و سه طالب غالب است سه و دو سه غالب است سه و یک

یک غالب است الرابعه چهار و نه نه غالب است چهار و هشت چهار غالب است چهار و هفت هفت

غالب است چهار و شش چهار غالب است چهار و پنج پنج غالب است چهار و چهار مطلوب

غالب است چهار و سه چهار غالب است چهار و دو دو غالب است چهار و یک یک چهار

غالب است الخامسه پنج و نه پنج غالب است پنج و هشت هشت غالب است پنج و هفت پنج غالب

پنج و شش شش غالب است پنج و پنج طالب غالب است پنج و چهار پنج غالب است پنج و سه سه

غالب است پنج و دو پنج غالب است پنج و یک یک غالب است السادسه شش و نه نه غالب است

شش و هشت شش غالب است شش و هفت هفت غالب است شش و شش مطلوب غالب است

شش و پنج شش غالب است شش و چهار چهار غالب است شش و سه شش غالب

شش و دو دو غالب است شش و یک شش غالب است السابعه هفت و نه هفت غالب

هفت و هشت هشت غالب است هفت و هفت طالب غالب است هفت و شش هفت غالب

هفت و پنج پنج غالب است هفت و چهار هفت غالب است هفت و سه سه غالب است

هفت و دو هفت غالب است هفت و یک یک غالب است الثامنه هشت و نه نه غالب است

هشت و هشت مطلوب غالب است هشت و هفت هشت غالب است هشت و شش شش غالب

هشت و پنج هشت غالب است هشت و چهار چهار غالب است هشت و سه هشت غالب

هشت و دو دو غالب است هشت و یک هشت غالب است التاسعه نه و نه طالب غالب

نه و پنج پنج غالب است چهار و نه نه غالب است نه و سه سه غالب است نه و دو نه غالب

نه و یک یک غالب است والله اعلم فصل سی و پنجم در بیان استخاره و ساعات آن

از حضرت جعفر بن محمد صادق علیهما السلام منقولست در بیان اختیار ساعات استخاره

روز شنبه

روز شنبه از طلوع صبح تا چاشت روز یکشنبه از صبح تا ظهر و از عصر است تا مغرب

روز دوشنبه از چاشت است آفتاب پس از چاشت است تا عصر روز سه شنبه از چاشت است

تا ظهر پس از عصر است تا عشا روز پنجشنبه از صبح است تا طلوع آفتاب و بعد از زوال

از عصر است تا عشا روز جمعه از صبح است تا طلوع آفتاب و از چاشت است تا عصر و از

مغرب است تا عشا طریق دیگر از حضرت امام رضا ع منقولست که روز شنبه نیک است

آنکه تا چاشت بد بود تا زوال آنکه نیک بود تا پیشین آنکه بد بود تا شفق روز یکشنبه

نیک بود تا پیشین آنکه بد بود تا پسین آنکه نیک بود تا شام آنکه بد بود تا شفق روز دوشنبه

نیک بود تا آفتاب برآمدن آنکه بد بود تا چاشت آنکه نیک بود تا پیشین آنکه بد بود تا پسین

آنکه نیک بود تا شفق روز سه شنبه نیک بود از چاشت تا ظهر بعد از آن بد بود تا عصر پس

نیک بود تا عشا و روز چهارشنبه نیک بود تا زوال آنکه بد بود تا پسین آنکه نیک بود

تا شفق روز پنجشنبه نیک بود تا آفتاب برآمدن آنکه بد بود تا پیشین آنکه نیک بود تا شفق

روز جمعه نیک بود تا آفتاب برآمدن آنکه بد بود تا چاشت آنکه نیک بود تا پسین

آنکه بد بود تا شفق استخاره بمصحف ابن طاوس علیه الرحمه روایت کرده است

که کسی که خواهد که استخاره به قرآن بکند اول آیة الکرسی را تا و هو العلی العظیم بخواند و آیه

و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو تا آخر بخواند پس ده مرتبه صلوات بر محمد و آل

محمد بفرستد و بگوید اللهم انی تفألت بکتابک و توکلت علیک فارنی من کتابک ما

هو المکتوم فی سرک المکنون فی غیبک یا ارحم الراحمین ... الحق ...

... پس بگشاید مصحف را و بشمارد هفت ورق

صفحه دست راست و بشمارد اوراق و بشمارد سطرها را از صفحه دست چپ هفت ورق

پس آنچه میماند بعد از شمردن سطرها بنویسد ... ما علامت خود در سطر ... کنیس

مذکور است که ابن طاوس رحمة الله در مجموعه خود ذکر کرده است که بعضی دیگر از استخاره
[illegible] است که مصحف را بگشاید و نظر کند اول صفحه و در اول آنست عمل بآن کند استخاره

ذات الرقاع مرویست از حضرت صادق علیه السلام که هرگاه اراده کنی امری را پس شش کاغذ بگیر و در سه
رقعه بنویس بسم الله الرحمن الرحیم خیرة من الله العزیز الحکیم لفلان بن فلانة افعله
و در سه بنویس لا تفعل پس بگذار این شش رقعه را در زیر جای نماز خود پس دو رکعت نماز بگذار و
چون فارغ شوی سجده کن و صد مرتبه در سجده بگو استخیر الله برحمته خیرة فی عافیة
پس بنشین و بگو اللهم خر لی واختر لی فی جمیع اموری فی یسر منک وعافیة پس
بزن دست خود را و رقعها را از هم بپاشان و بیرون آور یکی یکی را پس اگر سه رقعه پیاپی افعل
بیاید بکن و اگر سه رقعه پیاپی لا تفعل بیرون بیاید مکن و اگر یکی بیرون آید که افعل و یکی بیرون
آید که لا تفعل پنج رقعه را بیرون آور و نظر کن ببین که کدام بیشتر است و آن را
عمل بآن کن و یکی را بگذار استخاره بنادق از ائمه معصومین علیهم السلام که هرگاه
نیت کنی که استخاره میکند از برای حاجت خود بنویسد بر رقعه لا و بر دیگر نعم
و بگذارد هر دو را در میان گل پاک و گلوله کنند پس بگذارد هر دو را در زیر دامن
خود و دو رکعت نماز بگذارد و بگوید اللهم انی اشاورک فی امری هذا وانت خیر مستشار
ومشیر فاشر علی بما فیه صلاح وحسن عاقبة و بیرون آورد یکی
و بآن عمل کن استخاره بتسبیح از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که تسلیم
علی بن اسباط فرمود در باب استخاره و بیرون رفتن بجهت رفتن بمصر و سوار شدن بر دریا
پس با وضو که دو رکعت نماز بکن و صد مرتبه استخیر الله بگو و نظر کن و ببین
که چه می افتد در دل او از رفتن و نرفتن و کردن و نکردن و عمل بآن کن استخاره بسبحه
علامه حلی در مصباح المتهجد روایت کرده است که این استخاره مرویست

از حضرت

از حضرت صاحب الامر علیه السلام که بگردان سبحه را و صد مرتبه بگو اللهم انی استخیرک لعلمک
بعاقبة الامور واستشیرک لحسن ظنی بک فی المأمول والمحذور اللهم ان کان الامر
الفلانی مما قد نیطت بالبرکة اعجازه وبوادیه وحفت بالکرامة ایامه
ولیالیه فخر لی اللهم فیه خیرة ترد شموسه ذلولا وتقعص ایامه سرورا اللهم اما امر
فأأتمر واما نهی فانتهی اللهم انی استخیرک برحمتک خیرة فی عافیة پس بگیر قبضه از سبحه
در دست و اراده کن حاجت خود را و بشمار دانها را سبحه را جفت جفت اگر طاق باشد بکن
و اگر جفت باشد مکن عریضه کرک که با قلم بر کاغذ مکتوب بنویسد بجناب الهی مطلب آورده
شد بسم الله الرحمن الرحیم ان الله وعد الصابرین المخرج مما یحذرون والرزق من حیث لا یحتسبون
جعلنا الله وایاکم من الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون فصل بیست و ششم در اعلام
شکل ملبوز [illegible] مرکبه از قواعد نجوم است الطریقة الاستنباط مرعی دارند بهترست چون
بیشتر معتقدین و ریاضتین ذکر این ستاره است چنانکه حکما و ترک و خطا و ایغور و اهل چین و
مشرق و تاتار و دشت قبچاق برآنند که فلک ستاره است بر صورت شتر مست که آن را
شکل ملبوز گفته اند و بعضی گویند هشت ستاره است و به تجربه ایشان رسیده خاصه صحرانشینان
و اهل کوهها و اهل و لایتی و جاودان و ترکان خوارزم و دشت قبچاق و چین و خطا و البرز کوه
و مسافران دریاها و صحراها و اهل برارها و بوستانها [illegible] اینکه این ستاره هر روز در ماهی بر جای
در جهتی از جهات عالم ستاره است دویم ماه ترک اول ماه عرب است و آخر ماه عرب اول ماه ترک است
سپاه به رزم روزی که ستاره با تعرف باشد بزنند و لشکر و سپاه را بکرداند و از برابر رفتن
احتراز نمایند تا از شکست آن ایمن گردند و گفته اند که اگر ز روبروی مسافر باشد در وقت بیرون
رفتن از منزل البته کشته شود و صورت آن را سلطان الحکماء والمتأخرین نصیر الملة والدین
محمد بن الحسن الطوسی الشبلی الوزیر باین طریق قرار داده است تا حرکت آن ستاره معلوم شود

یکم و یازدهم و بیست و یکم درین روزها با آفتاب برآید بتابد که بجانب شمال گشته که زود
خراب شود دویم و دوازدهم و بیست و دویم درین روزها در میان مشرق و جنوب
بود و با زنان صحبت نداشته که فرزند نابینا میشود سیم و سیزدهم و بیست و سیم درین روزها
از جنوب برآید در وقت زوال با آب نزد و مذکه علتناک باید آمد و شاید که در آن آب بمیرد
چهارم چهاردهم و بیست و چهارم درین روزها میان مغرب و جنوب باشد جامه
و جامه نو نپوشد که در آن جامه مجوس میکند پنجم و پانزدهم و بیست و پنجم
درین روزها از مغرب برآید بجامعت نباید کرد ششم و شانزدهم و بیست و ششم
درین روزها میان مغرب و شمال بود و درین روزها اگر زن وی کنند زود آشکار شود
هفتم و هفدهم و بیست و هفتم درین روزها از شمال برآید و فی شهر نکند که میان
او و شوهرش جدایی بهم رسد هشتم و هجدهم و بیست و هشتم درین روزها میان مشرق
و شمال بود نزد ملوک و سلاطین نروند که خاطرهاء عظیم بود نهم و نوزدهم و بیست و نهم
درین روزها در تحت الارض باشد و سفر نروند که مرکب لنگ شود و خود البته کم شود
یا کشته شود مگر آنکه معلوم گشتن را از و بکرد ادوم دهم و بیستم و سیام درین روز
فوق السماء باشد حضور نباید کرد والله اعلم فصل بیست و هفتم در احوال رجال
الغیب هر روز یا از روزها یا مرتبه بکدام جهت میباشند بدانکه یکم و نهم و هفدهم و بیست و پنجم
در مشرق اند دویم و دهم و هجدهم و بیست و ششم میان شمال و مشرق اند سیم و
یازدهم و نوزدهم و بیست و هفتم در شمال اند چهارم و دوازدهم و بیستم و بیست و هشتم
میان مغرب و شمال اند پنجم و سیزدهم و بیست و یکم و بیست و نهم در مغرب اند ششم و چهاردهم و بیست
و دویم و سیام میان جنوب و مغرب اند هفتم و پانزدهم و بیست و سیم در جنوب اند
هشتم و شانزدهم و بیست و چهارم میان جنوب و مشرق اند اگر خواهند که از ارواح ایشان

استمداد

استمداد نمایند باید که در آن روز بی که آن سمت باشد و است بر سینه نهاده طرف بگوید بسم الله الرحمن
الرحیم بسم الله والحمد لله والصلوة علی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم السلام علیکم
یا رجال الغیب السلام علیکم یا ارواح المقدسة اعینونی بقوة وانظروا
بنظرة یا رقباء یا نقباء یا نجباء یا اوتاد یا ابدال یا اقطاب یا غوث اعینونی بحرمة محمد
المصطفی صلی الله علیه وآله پس بگوید السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدسة اعینونی بحرمة محمد المصطفی صلی الله علیه وآله و پشت بجانب ایشان کند
و بگوید اسلمت نفسی الیکم و فوضت امری الیکم والجأت ظهری الیکم و پای راست را
پیش گذارد و هرگاه هر که هراد جدا از فراغ از اوراد صبح روی بسوی او بجهت که معلوم است کند
و بگوید السلام علیکم یا رجال الغیب السلام علیکم یا ارواح المقدسة اعینونی بقوة و
انظرونی بنظرة الخ و پشت بسوی ایشان کند همچنانکه کی شیء بر چیزی کند و میل بسوی
ایشان کند و چنانچه کی جلا آورد و اگر استظهار بمن شماست قرار دهند و نام خود را برده و حق خود
آنچه بر آورده کرده اند و آن کار میسر کرده و اگر ایشان را بهر تخم مدد برای رسد و در جای ارواح پشت
پشت با ارواح مقدسه قتال کنند و لاشکست خورد و اگر ممکن باشد آن روز جنگ نکند تا خوف شکست
مغلوب شود و چون بخدمت سلاطین رود پشت بر ایشان کند که ملزم و مستوجب بیرون آید بدانکه
احوال رجال الغیب در احادیث ظاهر نمیشود که اشاره بآن شده باشد در میان علمای شیعه
شهرت ندارد و آنچه کمان فقیر است آنست که ارواح مقدسه حضرت ائمه معصومین علیهم السلام
و حضرت مهدی و حضرت الیاس علیهم السلام است ولیکن در میان جمعی از شیعه و غالبه
سنیان و اهل و بزرگان ایشان و در تقویم منجمان رجال الغیب هست و اهل تصوف میگویند که
بزرگان و مشایخ ایشان که همیشه قطب در زمین میگردند و مرتبه اول قطب الاقطاب است و ابدال و نجباء و

وهارو بنابوجود ایشان است و در زمین سیاره‌ای چون نفس ما به باشد که هر کدام از مردم بجایی
دیگر بجایی از قطب شمال والله اعلم فصل سی و هشتم در اختلاج اعضا جانست و این عبارت
از جنبش اعضای آدمی بنا که ما ن و گویند با دانشمند مرتبه هر گاه جنبد باد است و این شغل
جنس القربنی عمرو که آدمی را از خیر و شر و نفع و ضرر خود آگاه میکرد الله این به تجربه رسیده است
بر فال خوب و بد تا کار در دوایی جنبش اعضا این خاصیت دارد با اعضای چشم و راه بیماری
بلکه این از باب الهام است بیان سر که بجهد تنیست باید بپیش عزیز گردد و پیش سر از غم خلاص
شود میان فرق خاص از بلندی جانب راست سر خبر بشنود و جانب چپ سر
از جا و زمین گردد میان دو ابرو از خرمی بوی پیار رسد گوش راست خرمی جنبد گوش چپ
غایبی رسد بش و بنا گوش چشم راست سخن از او نقل کند و بنا گوش چشم چپ نامه‌ای و رسد
و پلک چشم راست غمناک گردد پشت چشم چپ با وی فراغت کند زیر چشم راست شادی
جنبد زیر چشم چپ خبری او رسد ابروی راست جز برکت جنبد ابروی چپ جاه
و بیماری او گردد حلقه چشم راست جز پیا جنبد و صحت باید حلقه چشم چپ با وی مصافه کنند
حلق سر بزرگ جنبد حلقه پیشانی عزت یابد شقیقه راست بجز بیش او وی الفت رسد شقیقه چپ
صحت یابد حلق بینی مال و ملازباید چنبره بینی وزن دوام ملو جانب است چندان کار صلاح شود
جانب چپ بینی بر مراد قادر گردد رخساره وی راست کاری بد کند تا رک پیشانی و حرمت یابد
خد راست مراد و صحت یابد خد چپ بیماری اندک یابد زنخ راست بیماری علیم یابد
زنخ چپ درد سر کشد گوش راست سخن از او نقل کنند گوش چپ غایبی بر وی رسد
و بیمار رود حلقه دهان با دوستی سرقت کنند حلقه زبان از بیماری ایمن گردد
لب بالا مقول بر اهل آید و لب زیرین فتنه‌ای بیش وی آید گوشه لب راست صفوت
کند گوشه لب چپ دوستی نقل کنند جلد زنخدان مال یابد حلقوم راست از برادر نفع یابد

حلقوم چپ خرمی جنبد جلد گردن شرف و عزت یابد سر دوش راست رفعت یابد سر دوش چپ درد پا
کشد بازوی راست خیر و خرمی جنبد بازوی چپ شادی جنبد مرفق راست عمل خیر کند مرفق چپ
خرمی جنبد ساعد راست شادی جنبد ساعد چپ فراخ روزی شود و کف راست خصومت کند
کف چپ معیشت یابد انگشت نر راست از شش جنبد انگشت نر چپ بزرگی رسد شهادة راست
سخن بجا و نقل کند شهادة چپ جزیی را فاش کند انگشت میانه راست در خصومت انگشت میانه چپ
بر دشمن ظفر یابد انگشت چهارم راست روزی یابد برسد انگشت چهارم چپ مال جمع کند
انگشت کوچک راست سخن از او نقل کند انگشت کوچک چپ مال بدست آرد جلد دست راست صفت
یابد جلد دست چپ از فر گردد کتف راست طاعت یابد کتف چپ بمراد رسد
به کار راست چپ حکمت یابد سینه و دستی را در کنار گیرد دل خیال عقل بی‌سلامت پهلوی راست
نقل و تحویل کند پهلوی چپ دوستی یابد گرده کار راست گرده کار چپ تحویل
جانب پشت راست کاری نیکو کند جانب پشت چپ معصیت بد نا خوش آن حلال کند
و اگر زن باشد شوهر کند میان ناف و ظاهر منفعت نقیب و فرج هر او یا خصیه راست
زن با حلال کند خصیه چپ میان ناف شود سرین راست خرمی جنبد سرین چپ
مراد بش جنبد سینه راست رفعت یابد سینه چپ بکار کند ران راست سوار شود
ران چپ بر خود دارد جنبد جانب ران راست در پنهان خرمی شود ران چپ سوار
گردد زانوی راست مرتب گردد زانوی چپ مرتب شود ساق راست آرزوی
وی با عمل آید ساق چپ حاجت وی برآید کف پای راست دوست وی غایب شود
کف پای چپ سخن از او نقل کنند بند پای راست سفر کند بند پای چپ معرتب گردد پشت
پای راست ~~[illegible]~~ [بیمار شود] پشت پای چپ سوار گردد حلقه قدم راست زایل گردد حلقه قدم چپ
یابد انگشت نر پای راست صحت یابد انگشت نر پای چپ اکرام گردد انگشت دوم پای راست حاکم گردد

انگشت دوم پای چپ غم و سستی جنبد انگشت میانه راست دولت زیاده شود
انگشت میانه پای چپ سرور انگشت میانه پای راست خویش وی غایب شود انگشت چهارم پای راست
مال جنبد انگشت چهارم پای چپ ... یا به انگشت کوچک پای راست باید در سلطان عوز رسد
جنبد انگشت کوچک پای چپ سفر کند جلد انگشت پای راست والی جنبد انگشت پای چپ مزده بوی رسد
والحکم این اعضا به حجت معتبر خارج و لغت و سکنات هادی اند باید بالله العظیم
فصل سی و نهم در بیان شک و سهو نمازهای پنجگانه و احکام آن و دو از سجده سهو
بدانکه شک در میان دو و سه باطل است نماز در حال ایستادن و پیش از رکوع و در اثنای
رکوع و بعد از رکوع و پیش از سجود و باطل است بعد از سجود صحیح است بنا بر سه میگذارد و تمام
میکند ما بقی را و تشهد گفته سلام میدهد و احتیاط یک رکعت نماز ایستاده یا دو رکعت نشسته
شک در میان دو و چهار باطل است در حالت ایستاده پیش از رکوع و در اثنای رکوع
و پیش از سجود و در اثنای سجود و بعد از سجود صحیح است پس بنا میگذارد بر چهار و تشهد گفته سلام دهد
و احتیاط دو رکعت نماز ایستاده بکند شک در میان سه و چهار صحیح است در همه حالت پس
بنا میگذارد بر چهار و تشهد گفته سلام میدهد و احتیاط یک رکعت نماز ایستاده میکند یا دو رکعت نشسته
میکند شک در میان دو و سه و چهار باطل است در همه حالت مگر بعد از سجود که نماز صحیح است پس بنا
میگذارد بر چهار و سلام میدهد و احتیاط دو رکعت نشسته و یک رکعت ایستاده میکند شک در میان دو و
پنج در همه حالت باطل است نماز را از سر باید گرفت شک در میان سه و پنج در حالت ایستاده
پیش از رکوع صحیح است و در اثنای رکوع و بعد از رکوع و پیش از سجود و در اثنای سجود و بعد از سجود
باطل است پس بنا گذارد بر چهار و ایستاده نماز را تمام کند و تشهد گفته سلام دهد و احتیاط کند به دو رکعت ایستاده
و دو سجده سهو کند شک در میان دو و سه و پنج در همه صورت باطل است از سر بگیرد شک
در میان چهار و پنج صحیح است در صورت اول و در سایر صورت باطل است اما اگر پیش از رکوع بنشیند گذارد

بر پنج و ایستاده را بر هم زند و تشهد گفته سلام دهد و احتیاط کند یک رکعت ایستاده باید و رکعت
نشسته و اگر بعد از سجود بنا گذارد بر چهار و تشهد گفته سلام دهد و دو سجده سهو بکند شک در میان دو
و چهار در صورت اول باطل است و صحیح است بعد از سجود و پس بنا بر چهار گذارد و دو رکعت ایستاده
و دو سجده سهو بکند شک در میان سه و چهار و پنج اگر قبل از رکوع باشد بنا بر پنج گذارد و بر هم زند ایستاده و نشسته
و تشهد گفته سلام دهد و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بکند و اگر بعد از سجود است بنا بر چهار
بگذارد و دو سجده سهو بکند شک در میان دو و سه و چهار و پنج در همه صورت باطل است
الا بعد از سجود که بنا را بر چهار گذارد و تشهد گفته سلام دهد و احتیاط کند به دو رکعت
ایستاده و دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بکند شک در میان دو و شش و سه و شش
در همه صورت باطل است نماز را از سر بگیرد شک در میان چهار و شش در همه صورت باطل است
الا بعد از سجده که بنا بر چهار گذارد و دو سجده سهو بکند بدانکه شک در نمازهای چهار رکعتی جاری شود و در نماز
دو رکعتی و اجیبا و در نماز صبح و شام مطلقا باطل است باید از سر گیرد ذکر سجده سهو بسم الله
و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد الطاهرین بلکه تشهد مختصر بخواند و یک سلام بدهد و بعد از دو سجده
فصل چهلم در دیدن ماههای از شهور اثنی عشر بر روی آنچه مذکور شود و در روایت معتبر وارد است
که ماه رجب را بقرآن مجید با بر روی دست خود باید دید ماه شعبان را بر روی بزرگان و علما و صلحا
باید دید ماه مبارک رمضان را در روی اهل و عیال خود باید دید ماه شوال را در روی فیروزه
و آب روان باید دید ماه ذیقعده و والدین و سبزه ماه ذیحجه را در روی طفل یا قفل ماه
محرم را در آب یا فیروزه و صفر را در روی کف دست خود ربیع الاول را در آب
ایستاده ربیع الآخر را در آب ایستاده جمادی الاول را در ماه نو جمادی الآخر را
در آسمان و زمین و بروایت دیگر بهر گاه محرم در حلول شود در آتش افروخته چنند یا در لوح
سرخ و شمشیر برهنه اینها را به قصد میمنت نه چنند و بر خود مبارک بکند و اینها ملزوم اند

و حذر کند از دیدن مردان بد و زنان فاحشه و مطلق در ایام عیش و عشرت و تماشا دخترها
بر طرف کند و ضیافت نکند و سزد و صفر هر گاه در ثور نوشته در روی صاحب دولتان و
جواهرات و عقیق و یمنی و جوانان نگرد و حذر کند از دیدن سباع خاره یکساعت ربیع الاول
هرگاه در جوزا نوشته در روی عالم و زاهد نگرد یا در آب روان یا در جواهر آبها مثل مروارید و مرجان
و حذر کند از دیدن معیوب و ناپاک و ذوی العاهات و گردان ربیع الآخر هرگاه در سرطان
نوشته و آب روان صاف یا در سبزه و جواهر آبها یا در عقیق یمن و حذر کند از مردم شریر غماز
جمادی الاول هرگاه در اسد نوشته در آسمان نگرد یا در زیر دریا و در آتش سه نوبت
بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و حذر کند از دیدن تارک الصلوة و جنب و یهود
جمادی الآخر هرگاه در سنبله نوشته در روی دختران باکره خوش روی یا محرم خود نگرد یا
در سبزه و عقیق یمنی و در نجف یا در فیروزه و حذر کند از دیدن چیزهای سیاه و دود
و خاکستر و دیدن مجوس ماه رجب هرگاه در میزان نوشته در آینه صافی نگرد و سه نوبت
فاتحة الکتاب بخواند و حذر کند از دیدن نجاسات و مکروهات و کثافات و سگ سیاه
ماه شعبان هرگاه در عقرب نوشته در روی مردم خوب صالح و خوش گفتار رود در مصحف
مجید یا در روی بازرگانان و اهل صلاح نگرد و حذر کند از دیدن مردم بد نفس و عوام الناس و اجلاف
و عنه خوتی ماه رمضان المبارک هرگاه در قوس نوشته در روی علما و سادات و وزرا
و سیم و جواهر آبها نگرد و حذر کند از دیدن مردم ظالم و ملازم حکام و بد ذات و معرفی
و منافق و شریر و بدکار ماه شوال هرگاه در جدی نوشته در زمین نگرد و سه مرتبه بگوید
وحده لا شریک له و حذر کند از دیدن زنان سلیطه و فاحشه و فاجره ماه ذی القعده
هرگاه در دلو نوشته در مسجد جامع و عمارتهای عالی نگرد و سه مرتبه آیه رحمت بخواند
و برود و حذر کند از دیدن مردم بدکار و هرزه گرد ماه ذی الحجه هرگاه در حوت نوشته

در مصحف

در مصحف نگرد یا در روی عطار یا در لعل و فیروزه و زبرجد و مروارید و جواهر و حذر کند از دیدن
جراحتها بد المکه هر ماه از ماههای دوازده گانه باید که در روی مؤمنان و عالمان و سلطان
نگرد باید که در روی یمنی که او را حبیب الله گفته باشند و شکل جلال و وجوه کلی داشته باشند
به پسند یا در فیروزه و دعا یا صحیفه حضرت سید الساجدین علیه السلام باید خواند و خواندن
این صفت مرتبه در دیدن نیز بخوانند که ان شاء الله تعالی امانت از درد چشم و چون ماه
دید باید که بگیرد و رو به قبله بایستد و دعا بخواند جدای اهل نجوم محرم را در روی صلاح
معصوم نگرند ماه صفر را در کیاه و مروارید ربیع الاول را در روی اهل علم ربیع الآخر را
در سبزه و جواهر نگرند جمادی الاول را در روی آتش کاران جمادی الثانی را در روی
ساده رویان ماه رجب را در روی بزرگان شیلان ماه شعبان را در روی پاکیزگان
ماه رمضان المبارک در روی دهقانان شوال المکرم در روی ترکان ذیقعده
الحرام در ادعیه و صحیفه ذی الحجة الحرام در روی قرآن مجید خاتمه الحمد لله اولاً و آخراً
و صلی الله علی محمد و آله اجمعین قد فرغ من تسوید هذه الرساله یوم دوشنبه من
من الثانی عشر شهر ربیع الاول بید العبد الضعیف

در سنه ۱۲۹ اول محرم شنبه بود

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد و عترته الطاهرین
اما بعد چنین گوید فقیر خاک رهگذر محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله تعالی مع الائمة الابرار که چون بر ارباب
فطنت و ذکا و عامه اصحاب بصیرت و اعتلا ظاهر و هویداست که ادای شکر و نعمت سلسله
علیه صفویه صوفیه انار الله برهانهم و شید الله ارکانهم که راسخین دین مبین اجداد
طاهرین ایشان صلوات الله علیهم اجمعین ببرکات تائیدات ایشان استوار و قوانین شریعت
منوره واقعین دوحه متبرکه مطهره نبوی صلی الله علیه و آله بسعی جمیل ایشان پایه دار است بر کافه
مؤمنان متحتم و دعای خلود این دولت ابد پیوند بر کافه فرقه ناجیه شیعیان لازم است چون از
خورشید این سلطنت روز افزون این ذره بیمقدار توفیق یافت که اخبار حضرات ائمه
اطهار صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین را در ضمن بیست و پنج مجلد از کتاب بحار الانوار جمع
نمود و عموم طلبه علوم دینیه را از کتاب مذکور انتفاع عظیم حاصل گردید و در اثنای جمع احادیث
دو حدیث بنظر حقیر رسید که ائمه اهل البیت علیهم السلام به ظهور این دولت خبر داده اند و
و به اقبال این سلطنت بهیه به دولت قایم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شیعیان را بشارت

فرموده‌اند بخاطر فاتر رسید که ترجمه این دو حدیث شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل
بر احوال شریف حضرت خاتم اوصیا و نقاوهٔ اولیا و شفیع روز جزا و مخزن اسرار سید انبیاء
اعنی صاحب الزمان و خلیفة الرحمن علیه و آله الصلوة والسلام بوده باشد بموقف عرض ذوی
کامیاب فلک جناب خورشید حجاب اعنی شهریار عادل کامل باذل که درونها بارگاه ملایک
سپاه گلدستهٔ گلستان مصطفوی و نهالهٔ بوستان مرتضوی ثمرهٔ شجرهٔ نبوت و رسالت
غصن دوحهٔ امامت و ولایت خلاصهٔ اصطفا و سید المرسلین نقاوهٔ اولاد و ائمهٔ طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین باسط مهاد امن و امان رافع لوای عدل و احسان بانی مبانی مروت و انصاف
ماحی مراسم جور و اعتساف قاسم ظهور فیض در دوران کاسر اعناق الکاسره زمان سلطان السلاطین
و خاقان الخواقین شاه السلطان ابن السلطان ابو المظفر السلطان شاه صفی الصفوی الموسوی
الحسینی بهادرخان خلد الله ملکه و اجری بحار الظفر السفره بلکه برسد و این چهارده در
شاهوار که از دریای علوم اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین استخراج نموده
حایل بر دوش شاهد دولت ابد توامان گرداند امید که اطناب این سلطنت خلیج اوتاد
خیام سعادت از جام خاتم اوصیا بپیوندد باید و صبح صادق این دولت کبری تا طلوع خورشید عالم
افروز قایم آل محمد صلوات الله اذا کسیب ظلمت منتهای زمان تیره گی پناه بحجة و آله الطاهرین
من قال آمین تقبل الله منهم فان هذا دعاء یشمل البشر **حدیث اول** شیخ عالیمقدار محمد بن ابراهیم
نعمانی که از اعاظم محدثین است در کتاب غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است

لحضرت

که حضرت امام همام محمد بن علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین صلوات الله علیه فرمودند که گویا
بقوم قد خرجوا بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم علی
عواتقهم فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم قتلاهم
شهداء یعنی گویا می‌بینم گروهی را از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین حق را از مردم کنند
و مردم را بآن دعوت نمایند پس ایشان قبول نکنند پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند پس
چون این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوشها گذارند و جهاد کنند پس مردم دین حق را ایشان
پس ایشان آن را راضی نشوند تا آنکه برای ایشان پادشاه و والی شوند پادشاهی در میان
ایشان نمانند و نگسب ندهند بکرم صاحب شما یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
و هر که با ایشان کشته شود در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد و مترجم گوید که بر صاحبان خبرت
ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نمود و مردم را به دین حق دعوت کرد و پادشاهی
یافت بغیر سلسلهٔ علیهٔ صفویه خلد الله ملکهم نبود و این حدیث شریف جمیع شیعیان حضرت ائمه
اطهار و اعوان این دولت ابد توامان را بشارتست که بر عاقل پوشیده نیست **حدیث دوم** باز
از شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از امام بحق ناطق جعفر بن محمد صادق صلوات الله علیه روایت
کرده است که آن حضرت فرمود که روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه خبر میداد از وقایعی که بعد از آن حضرت تا ظهور رانده تا ظاهر شدن قایم آل محمد صلوات
الله علیه پس حضرت سید الشهداء الحسین بن علی صلوات الله علیه فرمودند که یا امیر المؤمنین چه وقت

حق سبحانه و تعالی زمین را از ظالمان پاک خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که خدای تعالی زمین را از لوث کافران پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیار بر زمین ریخته شود بعد
از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس علیهم اللعنه را بتفصیل بیان فرمود در حدیث طولانی
که راوی اختصار کرده است اذا قام القائم بخراسان وغلب علی ارض کوفان والملتان
وجاز جزیرة بنی کاوان وقام منا قائم بجیلان واجابته الآبر والدیلم وظهرت لولدی
رایات الترک متفرقات فی الاقطار والحرمات وکانوا بین هنات وهنات
اذا خربت البصرة وقام امیر الامرة بمصر فحکی علیه السلام حکایة طویلة ثم قال اذا
جهزت الالوف وصفت الصفوف وقتل الکبش الخروف هناک یقوم الآخر ویثور الثائر
ویهلک الکافر ثم یقوم القائم المأمول والامام المجهول له الشرف والفضل
وهو من ولدک یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی دریسین یظهر علی الثقلین ولا
یترک فی الارض الادنین طوبی لمن ادرک زمانه ولحق اوانه وشهد ایامه یعنی هر گاه خروج
کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان و بگذرد از جزیرهٔ بنی کاوان
که در حوالی بصره است و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند
اهل ابر که در حوالی استرآباد است و دیلم که قزوین در حوالی آنست و ظاهر شود از برای فرزند
من علمهای ترکان و متفرق شوند در اطراف عالم و در مکانهای شریف و جنگها و
فتنهای عظیم ایشان را روی دهد در وقتی که جنگ کنند در بصره بر خیزد پادشاه ما

پس

پس حکایت طولانی بیان فرمودند که راوی از بیان انداخته است پس فرمودند که هرگاه که مهیا کرده شود
چندین هزار لشکر و بین کشیده شود صفها و بکشد قوچ فرزند خود را در آن هنگام که دیگری پادشاه
شود و طلب خون آن کشته بکند و کافران را هلاک گرداند پس بعد از آنها قایم آل محمد که علیها نادر
آرزوی او بیند ظاهر شود امامی که مردم قدرش را ندانسته تا بامکان او نرسند و اوراست شرف و فضیلت
بر عالمیان و او فرزند تست ای حسین و مثل او نبوده است کرده مثل او کی هم برسد ظاهر شود
در میان دو رکن کعبهٔ معظمه با جامه‌ای اندک و بر جن و انس غالب گردد و مردم دون بیدین
کافران و ظالمان را از زمین براندازد خوش حال کسی که زمان او را در یابد و برسد کار دولت
او برسد و در خدمتش حاضر گردد مترجم گوید که ظاهر است که خروج کننده خراسان اشاره است
بامرای ترکان مثل چنگیز خان و هلاکو خان و خروج کننده در گیلان اشاره است بشاه دین
پناه رضوان مکان شاه اسمعیل حشره الله مع الائمة الطاهرین لهذا حضرت فرمود که از
ماست و او را فرزند یاد کرد و از جملهٔ خسروان دوران که را بانسب عالیمقدار و حسب سلسلهٔ علیه
ممتاز نموده از آن پادشاه پادشاهان با مرادان خسرو خلد آشیانست با دیگری از سلاطین
عظام بوده اکرام او چون راوی بسیاری از حدیث را انداخته است بخصوص حکم نمیتوان کرد
و کشتن قوچ فرزند خود را ... بشهادت شاهزادهٔ عالیتبار
صفی میرزا انار الله مضجعه و پادشاه دیگر که طلب خون او نمود پادشاه رضوان بسلطنت علیین
آشیان شاه صفی الاول ... الله ... حدیث را اختصار کرده‌اند

بعضی از وقایع عهدا فتاده است آنات ره بتعجیل حضرت صاحب الزمان علیه الصلواة
والسلام باتصال این دولت بدولت حق امام البشر اذا حدیث ظاهرست حدیث
سیوم شیخ محمد بن مسعود عیاشی که از ثقات محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است
از ابو لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بعد از آنکه مدت سلطنت اولاد
بنی عباس را بیان فرمود گفت یا ابا لبید ان فی حروف القرآن المقطعة لعلما
جما ان الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد صلی الله
علیه وآله حتی ظهر نوره وثبتت کلمته وولد یوم ولد وقد مضی من الالف
السابع مائة سنة وثلث سنین ثم قال وتبیانه فی کتاب الله فی الحروف
المقطعة اذا عددتها من غیر تکرار ولیس من حروف مقطعة حرف ینقضی
الا وقیام قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد واللام
ثلثون والمیم اربعون والصاد تسعون فذلک مائة واحد وستون ثم کان
بدو خروج الحسین بن علی علیهما السلام الم الله فلما بلغت مدته قام قائم ولد
العباس عند المص ویقوم قائمنا عند انقضائها بالمر فافهم ذلک و
وعه واکتمه یعنی تحقیق که در حروف مقطعه که در اول سورهای قرآنست علم بسیار
هست بدرستی که الله تعالی فرو فرستاد الم ذلک الکتاب پس حضرت محمد اظهار پیغمبری
خود نمود تا آنکه نور حقیقت او هویدا شد و کلمه حق اسلام ثابت و محکم شد و در روزی

که متولد

که متولد شد از هزار و هفتم از خلق آدم صد و سه سال گذشته بود پس گفت که بیان این در کتاب
خدا هست در حرفهای مقطعه اول سورها هرگاه بشماری بی تکرار و هیچ حرفی از حروف مقطعه نیست
مگر آنکه نزد منتهی شدن آن قایمی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود که الف یکیست و لام
سی است و میم چهل است و صاد نود است پس اینها صد و شصت و یک میشود و ابتدای خروج امام حسین
بن علی علیه السلام در الم الله بود پس چون مدتش تمام شد خروج کرد اول پادشاهان بنی عباس
نزد المص و خروج میکند قایم اهل بیت علیه السلام نزد منقضی شدن اینها حروف که المرا
پس بفهم و نگاه دار (و پنهان دار) مترجم گوید که این حدیث از جمله احادیث مشکل است چندین وجه از اشکال دارد
تا حال شنیده ام که کسی حق این حدیث را ادا کرده باشد و این حقیر را وجهی چند بخاطر قاصر رسیده که
در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و یک وجهش را در این رساله ذکر میکنم بدانکه اول باید دانست که
ابجد چنانچه از کتب معتبره ظاهر میشود و چند وجه در زمان سابق مشهور بوده بنا بر آنچه
حدیث بحساب ابجد اهل مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بوده است و ابجد ایشان چنین است
صعفض قرست ثخذ ظغش یعنی صاد را نود میگیرند و سین را سیصد میگیرند و ظا را هشتصد
میگیرند و غین را نهصد میگیرند و شین را هزار و در باقی حروف با مشهور موافقند پس بدانکه اول
تاریخ ولادت حضرت رسالت پناه صلعم را از جمیع تواریخ بهبوط آدم [illegible] مکرر را بیندازی
یعنی الم را در اول سوره بقره و غیر آنها که مکرر واقع شده است یک حساب کنی و حروف بسیط را با زبر و بینه
حساب کنی مثل آنکه الف را سه حرف و همچنین پس الف لام میم را الف لام میم و صاد را الف لام

الف لام میم را کاف ها یا عین صاد طا ها طا سین میم طا سین یا سین صاد حا میم حا میم عین سین
قاف قاف نون حرفهای ایشان که میشماری صد و سه میشود از خلق حضرت آدم تا ولادت شریف
حضرت سید البشر موافق این حدیث معتبره ششهزار و صد و سه سال گذشته بود و اول هزار سال
هبوط آدم بجنت و از هزار و هفتم صد و سه سال گذشته بود و این حروف نیز صد و سه است چنانچه در انفس پس
فرمود که الم را در اول سوره بقره است اشاره است بابتدای دولت حضرت سید المرسلین صلعم و چون حضرت
فرمود که نزد انقضای هر یک از فواتح سور خروج یکی از بنی هاشم میشود و اول دولت بنی هاشم
از حضرت عبد المطلب بود پس از اول ظهور دولت عبد المطلب ظهور دولت خاتم الانبیا علیه وآله
والصلواة والثنا نزدیک بهفتاد و یکست که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب ترتیب قرآن بعد از الم بقره
الم آل عمران است و این اشاره بخروج حضرت امام حسین صلوات الله علیه است زیرا که از ابتدای رواج
امر رسالت تا خروج آنحضرت قریب بهفتاد و یک بود و دیگر بحسب سور قرآنی المص است و آن اشاره است
بخروج بنی عباس که اولاد بنی هاشم بودند هر چند خروج ایشان باطل بود و بحساب ابجد مغاربه صد و شصت و یکست
و از اول بعثت تا اول ظهور دولت ایشان صد و شصت و یک بود و هر چند تا بعثت ایشان بیشتر
بود و احتمال دارد که ابتدای آن تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس با جهت ایشان نیز موافق میاید
و توضیح این که بنای المص بر ابجد مغاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار از معانی الاخبار
نقل شده است حاصل میشود تا اینکه قایم آل محمد علیه السلام نزد الر است و فقیر را چنین بخاطر میرسد
که مراد این باشد که تاریخ آن از اول که حروف مقطعه است همه را با هم حساب کرد و در [illegible]

بقدر

بقدر الم و صاد و مجموع هزار و پنجاه و پنج میشود که تقریبا از سنه تحریر این رساله که سنه هزار و هفتاد و هشت
از هجرت است و پنجاه سال مانده باشد چون مبدا آن از تواریخ از اول بعثت بود امید که حق تعالی در
زودی دیده جمیع مومنان را بغبار موکب همایون آنحضرت منور گرداند بمحمد و آله الطاهرین حدیث
چهارم شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتابهای غیبت بسند
معتبر روایت کرده اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده
و از شیعیان خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بود در شهر
سر من رای گفت که روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نزد من آمد
و مرا طلب نمود چون بخدمت آن حضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت
و محبت با اهل بیت همیشه در میان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلعم تا حال و پیوسته
محل اعتماد بوده اید و من ترا اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت
گیری در ولایت و ترا برازی پنهان مطلع میگردانم و بخرید کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه
نوشتند بخط فرنگی و لغت فرنگی و مهر شریف خود را بر آن زدند و کیسه زری بیرون آوردند که در آن
دویست و بیست اشرفی بود و فرمودند که بگیر این نامه را و متوجه بغداد شو و در چاشت فلان روز بر
سر جسر حاضر شو پس کشتیهای اسیران بساحل میرسد جمعی کنیزان در آن کشتیها خواهی دید و جمعی از مشتریان
از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد پس از دور نظر کن
ببرده فروشی که عمر بن یزید نام دارد و در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد و کنیزی را که فلان

و فلان صفت دارد و تمام اوصاف را بیان فرمود و دو جامه حریر کلفت پوشیده است و ابا
و امتناع خواهد نمود از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن بر او و خواهی شنیدن که از پس
پرده صدای رومی از او ظاهر گردد پس بدان که میگوید بزبان رومی وای پرده عصمتم دریده شد
پس یکی از مشتریان خواهد گفت که من سیصد اشرفی میدهم این کنیز را عفت او مرا در خریدن
راغب تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت که اگر بزی حضرت سلیمان
بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن و
و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که هیچ مشتری را نمی پسندی
و آخر از فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی و البته باید که مشتری بهم رسد
که دل من میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو بنزد صاحب
کنیز و بگو که نامه با من است که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت
فرنگ و خط فرنگ و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری و بزرگی خود را وصف کرده است
این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم از جانب آن بزرگ
که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت فرموده بود همه
واقع شد و آنچه فرموده بود همه را بعمل آوردم پس چون کنیز در نامه نظر کرد بسیار گریست
و گفت بعمر بن یزید که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا باو نفروشی
خود را هلاک کنم پس با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا بهمان قیمت راضی شد که حضرت

امام

که حضرت امام علی النقی بمن داده بود پس زر را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شادان شد
و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته بودم و بحجره رسید و نامه امام علیه السلام بیرون آورد و می بوسید
و بر دیده ها می چسبانید و بر روی میگذاشت و بر بدن می مالید پس از روی تعجب گفتم که می بوسی
نامه را که صاحبش نمیشناسی کنیز گفت که ای عاجز کم معرفت بمنزلت فرزندان اوصیای
پیغمبران گوش خود بمن سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ بدار تا احوال خود برای
تو شرح کنم من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از فرزندان شمعون
بن حمون الصفا وصی حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم قیصر خواست
که مرا بعقد فرزند برادر خود در آورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد در قصر خود
از نسل حواریان عیسی سیصد نفر از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر و از صاحبان قدر
و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکرده های قبایل
چهار هزار نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده
بود و آن تخت را بر روی چهل پایه نصب کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار داده بود و
و پسر برادر خود را بر بالای تخت فرستاد و پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند
بتها و چلیپاهای همگی سرنگون شدند و بر زمین افتادند پسر برادر ملک از تخت در افتاد
و بیهوش شد درینحال رنگهای کشیشان متغیر شد و اعضای ایشان بلرزید پس بزرگ ایشان
بجدم گفت که ای پادشاه مرا معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستها روی نمود که دلالت

میکند بر اینکه دین مسیحی بزودی زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت
بکشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و
و حاضر گردانید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو تزویج نمایم تا سعادت آن برادر
دفع نحوست این برادر را بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای تخت بردند
و آنها همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر
و برادر شد و سر این کار را ندانستند که این از سعادت دیگر است نه از نحوست دو برادر پس مردم
متفرق شدند و جدم غمناک بحرمسرا بازگشت و پرده های خجالت در آویخت پس چون شب
شد و بخواب رفتم دیدم که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم حاضر شدند
و منبری از نور نصب کردند که از رفعت بر آسمان سربلندی مینمود و در همان موضع نصب کردند
که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله با وصی
و داماد خود علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آله و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار
ایشان آن قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب باستقبال
حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت در آورد
پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که یا روح الله آمده ایم که ملیکه فرزند
وصی تو شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود
بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آن کسی که نامه اش بمن

دادی

دادی پس حضرت عیسی علیه السلام نظر افکند بسوی حضرت شمعون گفت که شرف و
کرامت که شرف دو جهان بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را برحم آل محمد صلوات الله
علیهم اجمعین شمعون گفت کردم پس همگی بر آن منبر در آمدند و حضرت رسول صلی الله
خطبه انشا فرمود با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری عقد بست و فرزندان حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله با حواریان گواه شدند و چون از آن خواب سعادت مآب بیدار گشتم
آن خواب را برای جد خود نقل نکردم و این گنج لالی را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت
آن خورشید فلک امامت روز بروز کانون سینه ام مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بباد
فنا میداد تا بحدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد و هر روز چهره کاهی میشد
و بدن میکاهید و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای روم [illegible] نماند حکیمی
مگر آنکه جدم حاضر کرد برای معالجه و از دوای درد من از او سؤال نمود و هیچ سود نمیداد پس چون
از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوئی
در دنیا هست که برای تو بعمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بر روی خود بسته میبینم
که اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان تواند رفع نمائی و بندها و زنجیرها از
ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش بمن عافیتی بخشند پس
چنین کرد بعد که صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم پس خوشحال و شاد شد
و دیگر اسیر مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم که بهترین زنان عالمیان

فاطمه زهرا علیها السلام بدیدن من آمد و حضرت مریم علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آن حضرت بودند
پس مریم بمن گفت که این خاتون بهترین زنان و مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلام پس بدامن
مبارکش درآویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام حسن علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن من ابا
مینماید پس آن حضرت فرمود که فرزند من چون بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک میآوری و بر
مذهب ترسایانی و اینک خواهرم مریم بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که حق تعالی
و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خوشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بدیدن
تو آید پس بگو اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمدا رسول الله پس چون باین دو کلمه طیبه
تلفظ نمودم حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و گفت الحال منتظر آمدن فرزندم
باش که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و این دو کلمه طیبه را بر زبان میرانم
و انتظار ملاقات گرامی آنحضرت میبردم و چون شب آینده درآمد خورشید جمال آن حضرت منور
گردید گفتم ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود گردانیدی چرا از مفارقت جمال خود چنین
جفا دادی فرمود که دیر آمدن من نزد تو نبود مگر از برای آنکه مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد
تو خواهم آمد تا آنزمان که حق تعالی ما و ترا بظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل
گرداند پس از آن شب تا حال یک شب نگذشته است که درد هجران مرا بشربت وصال
او دوا نفرماید بشیر بن سلیمان گفت که چگونه در میان اسیران افتادی گفت مرا خبر داد
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت لشکری بجنگ مسلمانان

خواهد

خواهد فرستاد و پس خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و
خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان
کردم طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال کسی
بغیر از تو ندانسته است که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که من در حصه او افتاده ام از نام من
سؤال کرد گفتم نرجس نام دارم گفت این نام نام کنیزان است بشیر گفت ای عجب که تو از اهل فرنگی و زبان
عربی نیک میدانی گفت بلی که از بسیاری محبتی که جدم بمن داشت میخواست که مرا بر اخلاق حسنه
و آداب حسنه بدارد زن مترجمی که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح
و شام میآمد و لغت عربی بمن میآموخت تا آنکه زبانم بر این جاری شد بشیر گوید که چون از بغداد
او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی النقی علیه السلام رسانیدم حضرت بکنیزک خطاب فرمود
که چگونه حق تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت دین نصاری را و شرف و بزرگواری محمد
و اهل بیت علیهم السلام را گفت که چگونه وصف کنم برای تو ای فرزند رسول خدا چیزی را که تو بهتر
میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک بهتر است نزد تو که ده هزار
اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارت دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بفرزند میخواهم و مال نمیخواهم حضرت
فرمود که بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه مشرق و مغرب عالم شود و زمین را پر از عدل و داد کند
بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد گفت این فرزند از که بهم خواهد رسید فرمود از آن کسی که حضرت
رسالت پناه صلعم ترا برای او خطبه کرد پرسید که حضرت مسیح و وصی او ترا بعقد که درآورد

گفت بعقد فرزند تو امام حسن علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را میشناسی گفت که چگونه از آن شبی که بدست
بهترین زنان مسلمان شده ام شبی نگذشته است که او بدیدن من نیامده باشد پس حضرت کافور خادم را طلبید
فرمود که برو خواهرم حکیمه را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود که اینست آن کنیزک
که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و خوشحال شد پس حضرت فرمود که ای دختر
رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن امام حسن عسکری است
و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه است حدیث چهارم شیخ اعظم ثقة الاسلام محمد
بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین
عالیشان بسندهای معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی امام حسن عسکری
بخانه من تشریف آوردند و نظاره شدید بنرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهش
او هست بخدمت شما بفرستم فرمود که ای عمه این نظاره از روی تعجب بود زیرا که در این زودی حق
سبحانه و تعالی فرزند بزرگواری بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم
شده باشد گفتم پس بفرستم او را بنزد شما فرمود که از پدر بزرگوار رخصت بطلب در این باب گوید
که جامه‌های خود را پوشیدم و بخانه برادرم امام علی نقی رفتم و چون سلام کردم و نشستم پیش از آنکه سخن
بگویم حضرت از باب اعجاز ابتدا فرمود و گفت ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم
ای سید من برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که در این امر رخصت بگیرم فرمود که ای
بزرگوار صاحب برکت خدا میخواهد که ترا در چنین ثوابی شریک گرداند و بهره عظیم از خیر و ثواب

بتو

بتو کرامت فرماید که ترا واسطه چنین امری گردانید حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف
آن معدن فتوت و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعادت اثر را با آن زهره فلک
بنی فاطمه و خورشید انوار دین و اله مطهر بردم بعد از چند روز آن آفتاب مطلع امامت و خلافت
عالم بقا غروب نمود و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام و امامت جانشین او گردانید و من پیوسته
بعادت مقرر زمانی بخدمت آن امام البشر میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون
من پا دراز کن که من کفش از پایت بیرون آورم گفتم خاتون و صاحب منی و هرگز نگذارم که تو کفش
از پایم بیرون کنی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم و منت بر دیده خود مینهم چون حضرت
امام علیه السلام این سخن از من شنید گفت خدا ترا جزای نیکو دهد ای عمه پس در خدمت آن
حضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم بکنیز خود که بیاور جامه‌های مرا تا بروم حضرت
فرمود که ای عمه امشب نزد من باش در این شب متولد میشود فرزند گرامی که حق تعالی باو زنده میگرداند
زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از که بهم میرسد
ای سید من در نرجس هیچ اثر حمل نمی‌بینم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم
و شکم و پشت نرجس را ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم
فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل بر او ظاهر میشود و اعدای بر حال او مطلع نگردید زیرا که فرعون
شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز در این شبیه است
بحال موسی و در روایت دیگر آنست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیا با پیغمبران در شکم نمیباشد

دور پهلوی ما باشد و از رحم بیرون نمی آید بلکه از ران او در ان فرود می آید زیرا که ما اوصیاء حق تعالی ایم
و چرک و کثافت و نجاسات از ما دور گردانیده حکیمه گفت که به نزد نرجس رفتم و خوابیدم و در حالت
او هرچه میکردم و او همان خواب خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد و در این شب بیش از
شبهای دیگر نماز تهجد برخاستم و نماز شب را ادا کردم و چون به نماز وتر رسیدم نرجس از خواب جست
و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد چون نظر کردم صبح کاذب طلوع کرده بود و نزدیک شد که در دلم
شکی بهم رسد از وعده ها که حضرت فرموده بود ناگاه حضرت امام حسن عسکری از حجره صدا زد که شک
مکن وقتش نزدیک رسیده است در این حال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم او را در برگرفتم و نام
الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او
پرسیدم که چه حال داری گفت ظاهر شد اثر آنچه مولایم فرمود پس من شروع کردم به خواندن
انا انزلناه شنیدم که آن طفل در شکم مادر با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد
و من ترسیدم حضرت فرمود که تعجب مکن از قدرة الالهی که حق تعالی ما را خوردان را بحکمت
گویا میکرداند و ما را در بزرگی حجت خود در زمینها چون کلام حضرت تمام شد نرجس
از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل شد پس دویدم بسوی حضرت امام
حسن عسکری فریاد کنان فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود خواهی یافت چون برگشتم پرده گشوده
شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر علیه السلام را
دیدم رو به قبله سجده افتاده بر زانوها و انگشتان سبابه را به آسمان بلند کرده و میگوید اشهد

ان لا اله الا الله و ان جدی رسول الله و ان ابی امیرالمؤمنین پس یک یک امامان را شمرد تا بخود رسید
پس فرمود اللهم انجز لی وعدی و اتمم لی امری و ثبت وطأتی و املأ الارض بی عدلا و قسطا یعنی
خداوندا انجاز کن وعده نصرت که با من فرموده و وفا کن و امر خلافت و امامت مرا تمام کن و استیلا و انتقام
مرا به دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد و در روایت دیگر چنانست
که چون حضرت صاحب الامر علیه السلام متولد شد نوری از او ساطع گردید و تا آفاق آسمان پهن
شد و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بر سر و رو و بدن آنحضرت
میمالیدند و پرواز میکردند پس حضرت امام حسن عسکری مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا بگیر و بنزد
من بیاور پس چون او را برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر بازوی راستش نوشته
که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و نابود گردید
به درستیکه باطل مضمحل شدنیست و ثبات و بقا ندارد حکیمه گفت چون آن فرزند سعادتمند
مسعود را بنزد پدر بزرگوارش بردم و نظرش بر پدر والا افتاد سلام کرد پس حضرت او را در برگرفت
و زبان مبارک بر هر دو دیده اش مالید و در دهان و هر دو گوشش زبان گردانید و بر کف دست
چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر آن سرور مالید و گفت ای فرزند سخن بگو به قدرت الهی
پس حضرت صاحب الامر استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان نمن
علی الذین استضعفوا فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودهما منهم ما کانوا
یحذرون و این آیه کریمه موافق حدیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل

شده است و ترجمه ظاهرش اینست که میخواهیم منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستم کاران
در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم ایشان را پیشوایان در دینها و بگردانیم ایشان را وارث
ایشان در زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم به فرعون و هامان یعنی
ابو بکر و عمر علیهما اللعنة و لشکرهای ایشان از ایشان آنچه را حذر میکردند بر کشیم
ترجمه حدیث پس حضرت صاحب الامر علیه السلام صلوات الله علیه بر حضرت رسالت
پناه و حضرت امیرالمؤمنین و جمیع امامان علیهم الصلوات والسلام فرستاد
تا پدر بزرگوار خود پس در این حال مرغان بسیار نزدیک سر مبارک آنحضرت پیدا شدند
پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت کن و در چهل روز یکمرتبه
بنزد ما بیاور مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان برد پرواز کرد و سایر مرغان نیز
از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که سپردم ترا بآن کسیکه مادر
موسی با او سپرده بود موسی را پس نرجس خواتون گریان شد حضرت فرمود که شیر از پستان تو
نخواهد خورد و برگردانیده بسوی تو اش بر میگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش برگردانیدند چنانچه
حق تعالی فرموده است چنانچه برگردانیدیم موسی را بمادرش که چشم مادرش بآن روشن شود و روشن شد
و حضرت حکیمه پرسید که این چه مرغ بود که حضرت ترا باو سپرد فرمود که این روح القدس است که موکلست
بائمه علیه السلام ایشان را موافق میکند از جانب خدا و از خطا نگاه میدارد و ایشانرا بعلم زینت
میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم دیدم طفلی در میان خانه راه

میرود

میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان هرگاه امام
باشند خلاف اطفال دیگران نشو و نما میکنند و یک ماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و در شکم
مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان
ایشان میبرند و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز
یکمرتبه بخدمت آنحضرت میرسیدم در زمان امام حسن عسکری تا اینکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت
او را ملازمت کردم مردی کامل مشاهده کردم او را نشناختم به فرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست
که مرا میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس خلیفه منست بعد از من و عنقریب من از میان
شما میروم باید سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی بعد از چند روز آنحضرت امام حسن
عسکری به عالم قدس ارتحال نمود و من حضرت صاحب الامر را هر صبح و شام ملازمت مینمایم و از
هر چه سوال میکنم مرا خبر میدهد و گاه است که میخواهم سوال بکنم ابتدا سوال ناکرده جواب میفرماید و در روایت
دیگر چنین وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت صاحب الامر مشتاق لقای
آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردم
او را به آن کسی که از تو و از ما احق و اولی بود چون روز هفتم شد و چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم
بسر گهواره دویدم مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده و بر روی من میخندید و تبسم میفرمود پس
حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که
سخن بگوی فرزند حضرت صاحب علیه السلام شهادتین فرمود و صلوات بر حضرت رسالت

پیغامبران و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت ا
امام حسن عسکری فرستاد که بخوان ای فرزند از آنچه حق تعالی نازل کرده بر پیغمبرانش فرستاده است پس
ابتدا کرد و صحف خواند بزبان سریانی و خواند کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب
صالح و صحف ابراهیم و توریه موسی و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات
الله علیه و آله خواند پس قصه های پیغمبران را یاد کرد پس حضرت امام حسن علیه السلام گفت چون حق
تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را برداشتند بسراپرده عرش رحمانی
بردند پس حق تعالی با او خطاب فرمود مرحبا ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین
خود و اظهار امر شریف خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که با
طاعت تو ثواب میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت تو و هدایت
تو بندگان را می آمرزم و بمخالفت تو ایشان را عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی
پدرش و از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه و حفظ و حمایت منست
و او را از شر دشمنان حراست میکنم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را باو برپا دارم
و باطل را باو سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و از نسیم خادم امام حسن عسکری
منقول است که در ساعتی که حضرت صاحب الامر علیه الصلوه و السلام متولد شد عطسه کرده
فرمود که الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله پس فرمود که ظالمان گمان میکنند که حجت
الهی را باطل میتوانند کرد و اگر رخصت فرماید حق تعالی ما را در سخن گفتن هر آینه شک برطرف

بشود

بشود و چون یک شب از ولادت آن حضرت گذشت من در خدمت آن حضرت عطسه کردم فرمود که
یرحمک الله من خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی که ترا در عطسه بشارتی دهم گفتم بلی فرمود
که تا سه روز از مرگ ایمنی حدیث ششم شیخ صدوق محمد بن بابویه و غیر او از اکابر محدثین
رضوان الله علیهم بسند معتبر از سعد بن عبدالله قمی روایت کرده اند که او گفت بعد از آنکه مبتلا
شدم بمباحثه با جمعی از نواصب روزی یکی از ایشان با من مباحثه کرد و گفت شما اصحاب را که
مهاجران و انصار طعن میکنید و ابوبکر را که سبقت در اسلام داشت انکار میکنید ابوبکر بسبب
مسلمان شدن او بر همه صحابه بهتر بود و از آنکه پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد
چونکه میدانست که بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود و دوست میداشت در شب غار او را با خود برد
چونکه میدانست که بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود و اگر تلف شود در امور مسلمانان خلل
متخلل شود و حضرت علی بن ابی طالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر
کشته شود ضرری بامور مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت نشد پس
گفت که ای گروه رافضی شما میگوئید که عمر و ابوبکر منافق بودند و حکایت شب عقبه را دلیل
آن نفاق میدانید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه
با خود فکر کردم که اگر گویم که از طوع و رغبت بود خواهد گفت پس منافق چه معنی دارد و اگر گویم که از
اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از جواب او
ساکت شدم و دلگیر گشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر چهل و چند مسئله از مسائل مشکله و این

دو مسئله را درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام برم و رفتم با احمد بن اسحق که
وکیل آن حضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند متوجه سر من رای شد من از عقب او روان
شدم چون باو رسیدم حقیقت حال گفتم گفت بیا با من بیا و از حضرت سؤال کن با او رفیق
شدم تا بدر دولت سرای آن حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت فرمودند و داخل شدیم
و احمد بن اسحق با خود انبانی داشت که در میان عبای خود پنهان کرده بود و در آن انبان صد و
شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده
بودند چون نظر بروی مبارک حضرت انداختیم روی حضرت از تابش مانند ماه شب چهارده بود و در حسن
و جمال و نور و ضیا و بر دامن حضرت طفلی دیدم نشسته بود مانند مشتری در کمال حسن و جمال
و در سرش دو کاکل بود و نزد آن حضرت اناری از طلا بود که بجواهر گرانبها مرصع کرده بودند
و یکی از بزرگان بصره بهدیه برای آن حضرت فرستاده بودند و در دست حضرت نامه بود و کتابت
میفرمودند و آن طفل مانع میشد آن انار را می انداخت که آن طفل متوجه آن میشد و دست از
کتابت میفرمودند پس احمد انبان خود را گشود و نزد آن حضرت گذاشت حضرت
بآن طفل فرمود که اینها هدایا و تحفه های شیعیان تست بگشا و متصرف شو حضرت
صاحب الامر علیه السلام عرض نمود که ای مولای من آیا جایز است که دست طاهر خود را
که از جمیع کسب ناپاک دراز کنم بسوی اموالهای حرام و هدیه های رجس و باطل پس حضرت
صاحب الامر علیه السلام فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در انبانست تا حلال

حلال

حلال را از حرام جدا کنیم احمد بن اسحق یک کیسه را بیرون آورد و حضرت صاحب علیه السلام
فرمود که این کیسه از فلانست که در فلان محله قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است
چهل و پنج دینارش از قیمت ملکیست که از پدرش بمیراث رسیده بود و فروخته است و چهارده
دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام حسن
علیه السلام گفت که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در این حرام است تا بیرون کند فرمود که در میان
یک اشرفیست که در ری سکه زده اند در فلان تاریخ و نقش یک روی آن ضایع شده و نصف نقشش
محو شده و یک دینار مقراضی شده ناقص است که یک دانگ و نیم است و حرام در این کیسه همین دو
دینار است حرمتش اینست که صاحب کیسه در فلان سال و در فلان ماه او را نزد جولاهی که از همسایگان
بود یک من و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزدی آن را برد و آن مرد گفت که این را
دزد برد و تصدیقش نکرد تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن
داد که از آن جامه بافتند و فروختند و آن دو دینار از قیمت آن جامه است و حرام است چون کیسه را
احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد و آن
دو دینار تسلیم شد پس بدره دیگر بیرون آورد حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که این مال فلانست که
در فلان محله قم نشسته است و پنجاه اشرفی در این بدره است و ما دست دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود
که این اشرفیها قیمت گندمیست که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرده و گرفت
و مال آنها را ناقص داد پس حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس

با احمد گفت که این کیسه‌ها بردار و بوصیت کن که بصاحبانش برسانند که ما نمیخواهیم و اینها حرامست
بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پیره‌زن برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آن را
در میان خورجین پنهان کرده بودم و فراموش کرده بودم و برخاستم که بیاورم پس حضرت
بجانب من التفات نموده فرمودند که ای سعد بچه مطلب آمده‌ای گفتم شوق ملاقات تو مرا
آورده است فرمود که این مسایل که داشتی چه شد گفتم حاضرست فرمودند که از نور چشم
بپرس آنچه میخواهی و اشاره بحضرت صاحب الأمر علیه السلام فرمود گفتم ای مولای و فرزند
مولای روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله طلاق زنان خود را باختیار
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و آله گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت امیر او را
بشرف عایشه فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بفتنه‌ات و فرزندانی که از تو صادر
شده و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت هلاک کردی اگر دست از این عمل برنمیداری والا
ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات آنحضرت منظور بود حضرت صاحب
فرمود که حق سبحانه و تعالی شأن زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشان را بشرف مادر مؤمنان
مخصوص ساخته بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که این
شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا
کنند و بر تو خروج کنند او را طلاق بگو تا از این شرف افتد بعد از آن پرسیدم یا ابن رسول الله
مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خدا خطاب بحضرت موسی علیه السلام فرموده که فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ

انك بالوا

إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى که ترجمه لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستیکه در وادی
مقدسی پاکیزه که طوی نام دارد و فقهای هر دو فرقه را اتفاق است که نعلین آنحضرت از پوست مرده بود
لهذا خدا او را فرمود که بکن حضرت فرمود که هر که این سخن میگوید بر موسی افترا بسته است و او را در
نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی از دو شق نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه اگر نماز جایز
بود پوشیدن در آن بقعه نیز جایز خواهد بود هرچند آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر نماز در آن جایز
نبود پس موسی حلال و حرام را نمیدانسته و جاهل بود بچیزی که در آن نماز نمیتوان کرد و این قول
کفرست گفتم پس شما مطلب الهی را بفرمائید فرمود که موسی در وادی مقدس قریب بود گفت خداوندا
من محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و
فرزند در دلش بود و محبت بود برای ایشان پس حق تعالی فرمود که محبت را از این نعلین دل بدر
کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از غیر ما مطهر است بوده وادی مقدس محبت
ما ثابت شود پس نعلین کنایه از این محبتهاست چنانچه بعضی معبران نقل کرده اند که در عالم خواب
که چیزها بینند اما چنانچه آید کفش شان دزدیده اگر کسی در خواب ببیند که کفشش را دزدیده اند زنش بمیرد
یا از او دور شود سعد گفت که دیگر پرسیدم از تأویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار غیبست که
خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه و آله اعلام فرموده است و سببش
آن بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسه آل عبا را او را تعلیم نماید که در شدائد بآنها
پناه برد حق تعالی جبرئیل را فرستاد و ایشان را تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه

و حسن و حسین صلوات الله علیهم را یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد
روزی بمناجات گفت که خداوندا چرا نام چهار بزرگوار را که بر زبان میرانم غمهایم زایل
میشود و سرور میگردم و نام آن عالی مقدار که ذکر میکنم غمهایم مضاعف میشود و مرا از گریه
طاقت نمیماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آن جناب را وحی فرمود گفت
کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاک عترت طاهره و یا اسم یزید است
که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشانست در آن صحرا و صاد صبر ایشانست
چون زکریا این قصه را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول
گریه و زاری و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین
خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی آورد و آیا بلایی چنین مصیبتی را بساحت عزت
او راه خواهی داد و آیا علی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین درد و الم را
بمنزلت و جای ایشان در خواهی آورد و بعد از آن سخنان میگفت الهی مرا فرزندی
کرامت کن که او در پیری دیده من بآن روشن شود و چون چنین فرزندی کرامت فرمایی
مرا بفتنه محبت او گرفتار کن پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند اینچنان بدرد آید
که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا یحیی را کرامت فرمود و مانند
حضرت امام حسین علیه السلام بشهادت رسید و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود و حمل حضرت
امام حسین نیز شش ماه بود پس عرض کردم که دلیل چیست برای اینکه امت

برای

برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که آیا اختیار خواهند کرد که مصلح باشد یا مفسد گفتم
امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که چه میدانند
که باعث صلاح ایشان خواهد بود و حال آنکه از ضمیر او خبر ندارند که باشد که گمان کنند که مصلح
و او مفسد ظاهر خواهد شد و از همین علتست که مردم نمیتوانند برای خود امام اختیار نمایند پس
فرمود که حجت تا شد این مطلب برای تو بطریقی که ناچار عقل تو آن را قبول کند بگو
که پیغمبران که خدا ایشان را فرستاده و ایشان را بوحی و عصمت گردانیده و علمای امت
بودند و اختیار جمیع امت را از ایشان بهتر میدانستند و موسی و عیسی از جمله ایشانند آیا جایز است
که با وفور عقل و کمال ایشان یکی را از میان امت اختیار کنند بگمان آنکه مصلح است و برگزیده
آنگاه منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مؤمن است گفتم که موسی کلیم خداست با
کمال عقل و علم و نزول وحی را بر او از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس را اختیار
کرد با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و حقیقت سیرت ایشان از او ظاهر شد
شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا حال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه برگزیده
خدا کسی را اختیار کند که این افضل امت است و او منافق ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر اختیار
و برگزیده عوام الناس که جز از ظاهر مردم خبر ندارند و مهاجران و انصار که بر سر اینها مردم اطلاع
ندارند پس میباید که اختیار بکسی منسوب باشد که عالم بظاهر و خفیات امور است بعد از آن
با من فرمود که ای سعد خصم تو میگوید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابو بکر را برای آنکه شفقت بجان او بود

بعد امت کیست که از خلیفه است منافق گفتند سعد و چرا در جواب نگفتی که ایشان را [illegible] کرده اند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بر چهار
خلیفه قسمت کرده اند پس [illegible] خلیفه حق اند پس اگر معنی باعث
بر [illegible] بود بایست که هر را با خود ببرد [illegible] که آنحضرت در باب [illegible] خلیفه دیگر
منتقل کرده اند و شفقتی بر ایشان ترک کرده و حق ایشان [illegible]
که اسلام ابو بکر و عمر بطوع بود و یا بکراهت [illegible] از برای طمع [illegible]
ایشان با کره بود [illegible] ایشان از روی [illegible] احوال [illegible] ایشان
[illegible] که بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او [illegible]
بجهت آنکه خواهد بود اما دعوای پیغمبری خواهد کرد [illegible] پیغمبر [illegible]
خواهد کرد چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان از روی کینه یهود بظاهر کلمتین گفتند
از برای طمع این که شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و [illegible]
مایوس شدند با منافقان بر بالای عقبه برفتند و [illegible] خود را [illegible]
اما افتادند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند پس خدا جبرئیل آنحضرت را خبر [illegible] از شر
ایشان حفظ کرد [illegible] حال ایشان [illegible] که حضرت امیر المؤمنین
را از روی طمع بظاهر بیعت کردند که حضرت بهر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند
بیعت را شکستند و خروج کردند [illegible] سعد گفت [illegible] تمام شد حضرت

امام حسن

حضرت امام حسن برای نماز برخواست و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را نزد ایشان برداشت
و من برگشتم احمد بن اسحق را دیدم که گریان میآید گفتم چرا گریه میکنی سبب گریه چیست گفت آن
جامه که حضرت فرمود پیدا نشد گفتم باکی نیست برو و بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برگشت و
بر محمد و آل محمد صلوات فرستاد و گفت همان جامه را دیدم که در زیر پای آنحضرت افتاده بود و برداشتم
نماز میکرد سعد گفت حمد الهی کردیم و چند روز دیگر در آنجا بودیم بخدمت آنحضرت میرفتیم و حضرت
صاحب الامر را نزد حضرت ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد و جماعتی از
مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا بن رسول الله رفتن نزدیک
شد و محنت [illegible] بسیار دشوار است از خدا سؤال میکنیم که صلوات فرستد بر جد تو مصطفی
و بر پدرت مرتضی و بر مادرت سیدة النساء و بر دو سید جوانان بهشت [illegible]
طاهرین [illegible] و بر تو صلوات فرستد [illegible]
و دشمن ترا [illegible] چون این گفت حضرت گریست چندانکه
قطرات گریه [illegible] ای پسر اسحق [illegible] بر گشتن به
جوار رحمت الهی خواهی پیوست احمد چون این را شنید بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت از
تو سؤال میکنم بحق جدت که مرا مشرف سازی [illegible] که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط
کرد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود که این را بگیر و بغیر از این در خرج مکن و کفن را که طلبیدی
خواهد رسید [illegible] سعد گفت که چون برگشتیم [illegible] منزل

حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیمار [illegible] شد [illegible] چون بحلوان
رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان میبود و بعد از آن [illegible]
گذشت [illegible] هر یک بجای خود برگشتیم [illegible] صبح شد چشم
گشودم کافور خادم حضرت امام حسن علیه السلام را دیدم که میگوید [illegible]
[illegible] احمد [illegible] از غسل و کفن احمد فارغ شدیم
برخیزید [illegible]
غایب شد پس برخاستیم [illegible] رحمة الله علیها حدیث جعفر محمد
بن بابویه قمی رحمة الله علیه روایت کرده از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام
حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامهای آنحضرت بشهرها میبردم پس روزی در مرضی
که در آن مرض [illegible] ارتحال فرمود [illegible] نامه چند نوشت [illegible]
که [illegible] روز [illegible] داخل سامره [illegible] شیون از خانه من خواهی
شنید و مرا در آن وقت غسل دهند ابو الادیان گفت که ای سید هرگاه که این واقع شود
و بعد امر امامت با کیست فرمود که هرکه جواب نامهای مرا از تو طلب کند و امامت بعد از من کند دیگر علامتی
بفرما گفت هرکه بر من نماز کند جانشین منست گفتم دیگر بفرما که هرکه بگوید که در همیان چه چیز است
او امام شماست مهابت حضرت مانع شد [illegible] پس بیرون رفتم نامها را باهل مداین رسانیدم
و جوابها گرفته برگشتم [illegible] روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه

و شیون را

و شیون از منزل [illegible] امام [illegible] بلند شده بود چون بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در
خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او جمع آمده اند و او را تعزیت بوفات برادر و تهنیت با مامت
میگویند و در خاطر خود گفتم که اگر این امام است پس امامت [illegible] شده است این فاسق [illegible]
[illegible] شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت
و تهنیت گفتم [illegible] سؤال نکرد و درین حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را
کفن کرده اند [illegible] نماز کن جعفر [illegible] و شیعیان با او همراه شدند [illegible]
که حضرت امام حسن ع را کفن کرده بودند و بر روی نعش گذاشته بودند پس جعفر پیش ایستاد
[illegible] خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون [illegible]
[illegible] مانند پاره ماه [illegible] جعفر [illegible] گفت ای عمو [illegible] که من سزاوارترم
بنماز بر پدر [illegible] جعفر عقب ایستاد [illegible] و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار
خود نماز کرد آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلام دفن کردند و متوجه شد و فرمود
که ای بصری بده جواب نامها که با تست [illegible] تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از حضرت
امام حسن ع [illegible] ظاهر شد و یک علامت مانده است [illegible] جعفر [illegible]
برای اتمام حجت بر او [illegible]
[illegible] و درین حال جماعتی از قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن علیه السلام
چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که امامت با کیست مردم اشاره کردند بجعفر کذاب پس

بنزد ایشان شدند و تقریب تهنیت دادند و گفتند با ما نامه چند هست بگو که نامها از چه جماعت است
و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند در آن
حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و گفت با شما نامهای فلان
شخص و فلان هست و همیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست
که طلا را روکش کرده‌اند آن جماعت نامها را تسلیم کردند و گفتند هر کس که ترا فرستاده است
که این نامها و مالها را بگیری امام زمانست و چون از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام این ... جعفر
کذاب رفت بنزد معتمد که خلیفه بوران زمان بود و این وقایع نقل کرد معتمد که خلیفه بود
خدمتکاران خود را فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن را گرفتند که آن طفل را با نشان دهد
او انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت حملی دارم من از آنحضرت با این سبب او را با ابن ابی
الشوارب سپردند که چون وضع حمل شود بکشند ناگاه عبید الله بن یحیی وزیر مرده و صاحب
الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بکار خود مشغول شدند و کنیز از خانه ایشان بیرون رفت و
کشف و شیخ طوسی علیه الرحمه روایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه
فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود که هر یک دو اسب با خود برداریم یکی را سوار شویم و دیگری را
جنیبت بکشیم و سبک و بتعجیل برویم بسامره و خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را بما نشان داد و
و گفت چون بدر خانه برسید غلام سیاهی بر در نشسته است پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه
بیابید سرش را از برای من بیارید پس چون بآن خانه حضرت رسیدیم در دهلیز غلام سیاهی

نشسته

نشسته بود و بند زیرجامه در دست داشت و میبافت پرسیدیم که کی در این خانه هست گفت صاحبش در
هیچ گونه ملتفت نشد بسبب ما و از ما پروا نکرد پس داخل خانه شدیم خانه بسیار پاکیزه دیدیم و در
مقابل پرده مشاهده کردیم که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بیرون آمده و در خانه هیچکس
نبود چون پرده را برداشتیم حجره بزرگی بنظر آمد که گویا دریائی آب است و در میان آن حجره ایستاده است و در
منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن حصیر مردی ایستاده است نیکوترین مردم بحسب
هیئت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات نمیکند احمد بن عبد الله پا در حجره گذاشت که داخل شود و در آب
غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم و بیهوش شد و بعد از ساعتی
بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بهمان حال گذشت من متحیر ماندم و زبان بعذرخواهی
گشودم و گفتم معذرت میطلبم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا والله که ندانستم که بنزد کی میآئیم و از حقیقت
حال مطلع نبودم و الحال توبه میکنم بسوی خدا از این کردار پس هیچ متوجه گفتار من نشد و مشغول نماز بود
هیبتی عظیم در دل ما بهم رسید و برگشتیم و معتضد انتظار میکشید و بدربانان سفارش کرده بود که در هر وقت
که برگردیم ما را بنزد او ببرند در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که
پیش از من با دیگری ملاقات کرده‌اید و با کسی حرفی زده‌اید گفتیم نه پس سوگند عظیم یاد کرد که اگر بشنوم
که یک کلمه از این وقایع بکسی نقل کرده‌اید همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از مردن او و محمد
بن یعقوب کلینی روایت کرده است که یکی از لشکریان خلیفه عباسی که از امرا بود گفت که با سیما غلام خلیفه ...
آمده در خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام ریختند بعد از فوت آنحضرت صاحب الامر از خانه بیرون آمد

و چاقوئی در دست داشت و بسیما گفت چه میکنی در خانه من سیما برخود بلرزید و گفت جعفر گمان میکند که از
پدرت فرزندی نمانده است اگر خانه از تست ما برمیگردیم پس از خانه بیرون آمد علی بن قیس راوی حدیث گوید
که یکی از خادمان خانه حضرت بیرون آمد من پرسیدم از حکایت که آن شخص نقل کرد آیا راست گفت یا خبر دار
علم مخفی بنیاد حدیث ششم شیخ معتمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است بسند معتبر از
مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و
امید فرج او دارند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معینی برای خروج آنحضرت هست
فرمود که حق تعالی ابا نموده از اینکه برای ظهور حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود
که آیاتی که حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام آنحضرت نازل
شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را در علم غیب شریک خدا دانسته و دعوی
اطلاع بر اسرار الهی کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت
فرمود که بیخبر ظاهر گردد و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسب او ندا
کند تا آنکه حجت شما بر خلق تمام گردد با آن حجتی که ما بر خلق لازم ساخته‌ایم و قصه‌ها و احوال ما را بیان کردیم
و نام و نسب و کنیتش برای تمام مردم ظاهر کرده‌ایم نام و کنیتش مثل نام و کنیت جد اوست تا آنکه مردم نگویند
که نام و نسب او را ندانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی به پیغمبر خود وعده
داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبر خود را با هدایت
و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که بخدا شرک میآورند

دیگر

و دیگر فرموده است که وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران
تا آنکه دیگر فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل
برداشته شود از جمیع ملتها و دینها اختلاف و همه دین قبول نکنند چنانکه حق تعالی فرموده است ومن
یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که طلب نماید
غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید
که در ایام غیبت آن حضرت با کی مخاطبه خواهد کرد و کی با او سخن خواهد گفت که ملائکه از جن و انس
غیبتش بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نائبان آنحضرت که بشیعیان نامه میرسانند والله ای
مفضل گویا می‌بینم آنحضرت را که داخل مکه شود و برد حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه زرد بر سر
داشته باشد و در پاهایش دو نعلین حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی
چند در پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و باین بهانه بیاید و بخانه کعبه بشتابد و آید رفیقی
پس چون شب درآید و دیده‌ها بخواب روند جبرئیل و میکائیل صف صف از ملائکه بر او نازل شوند
پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاریست پس حضرت صاحب الامر دست
مبارک بر روی مبارک کشد و گوید حمد و سپاس مر خدای را سزاست که وعده خود را راست
گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزدیست مزد نیکو
کاران برای خدا پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم و بصدای بلند ندا کند
که ای گروه بزرگواران و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره کرده است

موسی از نو عالم را

پیش از ظاهر شدن آن حضرت بر روی زمین پیدا شود پس حق تعالی صدای آن حضرت را برساند
در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم هر جا که بوده باشند پس ایشان در یک
آواز متوجه خدمت آن حضرت شوند بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آن حضرت ما بین رکن و
مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین تا بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین
باشد از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانهای مسلمانان مؤمنان در آید و خانهای
ایشان را آن روز باید تا بدانند که قایم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح
شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آن حضرت حاضر شوند
همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست
موسی از نور عالم را روشن کند پس گوید هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا
بیعت کرده است پس اول کسی که با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملایکه بیعت نمایند
پس نجبای جن شرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده تن نقبا بجا آورند پس آنگاه
مردم همه فریاد بر آورند که این کیست که در جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعت اند که با او اند
بعضی گویند که همانا صاحب الزمانست که داخل مکه شده که هیچ یک از اصحابش را ایشان نمیشناسند
نمیشناسیم هیچ یک را مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل مدینه که ایشان را بنام و نسب میشناسیم
و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد چون آفتاب بلند شود از پیش قرص آفتاب
منادی به آواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها همه بشنوند که ای گروه خلایق اینک مهدی

بن

بن این مهدی آل محمد است و بنام و کنیتش جدش را یاد کند و نسبت دهد او را
تا امام حسن پدرش امام یازدهم و دیگر پدران بزرگوارش بشمارد تا حسین بن علی ع
با او بیعت نمایید تا هدایت بیابید و مخالفت او منمایید که گمراه شوید پس اول کسی که آن ندا را
لبیک میگویند و اجابت میکنند ملایکه اند پس مؤمنان جن اند پس سیصد و سیزده نفر نقبا میگویند
شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی نمیماند از خلایق مگر آنکه آن صدا را میشنود
و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها چون نزدیک غروب آفتاب
شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی الیابس ظاهر شده
و او عثمان بن عنبسه است از فرزندان ابن معاویه است علیهم اللعنه با او بیعت نمایید تا
هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید پس ملایکه و جن و نقبا او را تکذیب کنند
و دانند که او شیطان است و گویند شنیدیم اما با او نکردیم پس هر صاحب شکی و منافقی و
کافری که باشد بندای آخر از راه بدر رود و در تمام آن روز حضرت صاحب علیه السلام پشت
بکعبه داده و گوید که هر که نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی
و یوشع و عیسی و شمعون و موسی نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است و هر که خواهد که نظر
بمحمد و علی و حسن و حسین و ائمه از ذریت حسین علیه السلام پس نظر کند و آنچه خواهد از
من سوال کند که علم همه نزد منست و آنچه آنها مصلحت ندانسته خبر نداده اند من خبر میدهم
و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد بیاید و از من بشنود پس گوید اینست والله

صحف آدم و شیث که در آن هیچ تغییر راه نیافته است و خواند بر ما از آن صحف آنچه
میدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود
علیهم السلام پس علمای آن ملتها شهادت دهند که اینست آن کتابها بنحوی که
که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته و آنچه از ما فوت شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما
خواند قرآن را بنحوی که حق تعالی قرآن را بنحوی حضرت رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر و
تبدیل شده باشد چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در آن وقت شخصی بیاید بخدمت آن حضرت
که روی او بجانب پشت گشته باشد و بگوید که ای سید من منم بشیر امر کرد مرا ملکی که از ملائکه بخدمت
تو بیایم و ترا بشارت دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و
برادرت را برای مردم نقل کن بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب
کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را در هم شکستیم
و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد
هزار کس بودند و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم چون بصحرای بیدا
رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدایی از آسمان آمد که ای بیدا
هلاک کن این گروه ستمکاران پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال
و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما
آمد و روهای ما را به پشت گردانید چنانچه می‌بینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی

سفیانی

سفیانی ملعون در دمشق و او را بشارت ده بظاهر شدن مهدی آل محمد علیه السلام و خبر ده
او را که لشکرش حق تعالی در بیدا هلاک کرده است و بامن گفت که ای بشیر ملحق شو بحضرت
مهدی که در مکه است و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آن حضرت که توبه‌ات
را قبول میفرمایند پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالد و بحالت اول برگردد و با
حضرت بیعت کند و از لشکر آن سرور باشد مفضل پرسید که ای سید من ملایکه و جن در آن زمان
بر مردم ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان صحبت خواهند کرد چنانکه
مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد پرسید مفضل که ملایکه و جن خواهند بود با او فرمود که بلی والله ای
مفضل و آن حضرت با آن گروه خواهند در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش
در آن وقت چهل و شش هزار ملک و شش هزار جن و بروایت دیگر چهل و شش هزار جن و خدا با این لشکر او را بر عالم
ظفر خواهد داد مفضل پرسید که آن حضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه
نیکو بحق دعوت نماید پس اطاعتش نمایند و شخصی از اهل بیت خود را خلیفه نماید بر ایشان
و متوجه مدینه طیبه شود مفضل پرسید که با خانه کعبه چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و از بنایی که
حضرت ابراهیم و اسمعیل ع گذاشته بودند بنا میکند و آنچه از زیاده کرده اند و بناهای ظالمان در مکه و مدینه
و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و مسجد کوفه را خراب میکند
و از اساس اولش بنا میکند و قصر کوفه را خراب میکند و از اساس اولش بنا نمیکند و هر که او را
بنا نهاده ملعونست مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت خواهد نمود فرمود که نه ای مفضل

بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه

آنحضرت را به قتل رسانند پس حضرت بسوی ایشان معاودت نمایند پس بیایند بسوی

آنحضرت سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم

توبه ما را قبول فرما پس ایشان را پند دهد و از عقوبت دنیا و آخرت بترساند و اهل مکه

شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن والی را بکشند آنگاه یاوران خود را از جن

و نقبا بسوی ایشان بر گرداند که با ایشان بگویند که برگردید بحق هر که ایمان بیاورد او را بگذارند

و هر که ایمان نیاورد او را به قتل رسانید پس چون عسکر فیروزی اثر بسوی مکه باز گردانند از صد کس

یک کس ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای مولای من خانه حضرت

مهدی و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود فرمود که پایتخت آنحضرت شهر کوفه خواهد بود محل حکم

و حکومت او مسجد کوفه خواهد بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد بود مفضل پرسید

که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه یا در کوفه یا در حوالی کوفه

باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن وقت جای خوابیدن یک گوسفند دو هزار درهم

باشد و در آن زمان شهر کوفه و سلسلش بقدر پنجاه و چهار میل بیشتر و هر فرسخ باشد و قصرهای

کوفه به کربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل

آمد و شد ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بلند مرتبه گرداند و چندان از

برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه یک دعا

مثل

مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشیدند و فرمودند ای مفضل

بدرستیکه بقعهای زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد و حق تعالی

وحی کرد بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعه مبارک است که در آنجا ندای

انی انا الله که آن بقعه ندای انی انا الله از شجره مبارک بموسی رسید و آن همان

مکان بلندیست که مریم و عیسی در آنجا جای داده و در موضعی که سر مبارک حضرت امام

حسین علیه السلام بعد از شهادت شسته شد در همان موضع حضرت مریم و عیسی روح الله را در

وقت ولادت غسل داد و خود در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه ایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

در آنجا عروج نمود و ظهور رحمت بی پایان در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن قایم آل محمد

علیه السلام پس مفضل گفت که ای سید پس دیگر بکجا متوجه شود فرمود که بسوی مدینه جدم

رسول خدا صلی الله علیه و آله چون وارد مدینه شود امری عجیب از او بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و خواری

کافران باشد مفضل پرسید که چه امر است فرمود که چون بقبر جد بزرگوار خود رسد گوید

که ای گروه خلایق این قبر جدم رسول خداست صلی الله علیه و آله گویند بلی ای مهدی آل محمد گوید کیست اینها

که با او دفن کرده اند گویند دو مصاحب او دو مصاحب و دو همخوابه او ابو بکر و عمر حضرت صاحب الامر در حضور

خلق از روی مصلحت خواهد پرسید که کیست ابو بکر کیست عمر و بچه سبب ایشان را از میان جمیع

خلایق با جدم دفن کرده اند و گاه باشد که دیگری باشد که در اینجا مدفون شده پس مردم

گویند که ای مهدی آل محمد غیر ایشان کسی در اینجا مدفون نیست ایشان را برای همین را

در اینجا دفن کرده اند که خلیفه رسول بوده اند و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا کسی هست

که اگر ببیند ایشان را بشناسد گویند بلی با صفت میشناسیم باز فرماید که آیا کسی شک دارد در بودن

که ایشان در اینجا مدفون شده اند گویند نه پس بعد از سه روز فرماید که دیوار را بشکافند و ایشان را

بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند بهمان صورت که داشته باشند پس

فرماید که کفنها را از ایشان بکشند و ایشان را بخلق کشند بر درختی برای امتحان خلق در حال

آن درخت سبز شود و برگ آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان

داشته باشند گویند اینست والله شرف بزرگوار و ما رستگار شدیم بمحبت ایشان چون این خبر

منتشر شود هر که در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شوند پس منادی از

جانب صاحب علیه السلام ندا کند که هر که این دو صاحب و دو همخوابه حضرت رسول را دوست

میدارد از میان مردم جدا شود و یک جانب بایستند پس خلق دو طایفه شوند یکی دوست دار

ایشان و یکی لعنت کننده بر ایشان پس حضرت گوید بر دوستان ایشان که بیزاری جویید

از ایشان و اگر نه بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل رسول ما پیش

از آنکه بدانیم که ایشان نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزار

میشویم از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان برما ظاهر شده و دانستیم که مرتبه در گاه حق دارند بلکه

از تو بیزاریم و از کسی که ایمان بتو آورده است و از کسی که ایمان بایشان نیاورده و از هر که ایشان را بخواری

بیرون آورده و بر دار کشیده پس حضرت مهدی صلوات الله علیه امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان بوزد و همه را هلاک

السانه

وسازد پس فرماید که آن دو ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده کرده

و امر فرماید خلایق را همگی جمع شوند پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان

لازم گرداند و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن

و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن امام حسین و اطفال و پسر عمان

و یاران او و اسیر کردن ذریت رسول الله صلی الله علیه و آله و ریختن خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق

ریخته شده و هر فرجی که بحرام جماع شده و هر سودی و حرامی که حرام خورده شده و هر گناه و ظلم و جور

که واقع شده تا قیام آل محمد همه برایشان بشمارد که از شما شده ایشان اعتراف نمایند زیرا که در روز

اول که غصب خلافت بحق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید که از برای مظالم هر که حاضر باشد

از ایشان قصاص نمایند پس ایشان را حکم فرماید که بر درخت برکشند و آتش را امر فرماید که از زمین

بیرون آید و ایشان را بسوزد و با درخت و باد را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریا ها پاشد مفضل

گفت که ای سید این آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید

اکبر محمد رسول صلی الله علیه و آله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و

جمیع ائمه هدی همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته باشد و هر که کافر محض

بوده باشد همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند

کرد حتی آنکه در شبانروزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا ایشان را بجائی

که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه

و در ما بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار جن و سید و
سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که آنگاه حال بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که
محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و بر هر کسی که در آنجا ساکن باشد از علمای زر و از علمای
مذهب و از علمای بد که از نزدیک و دور متوجه آن میگردد والله که بر آن شهر نازل شود
و اصناف عذابها که بر امتهای گذشته نازل شده است و عذابها چند برابر آن نازل شود که
چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان
شمشیر خواهد بود والله که یک وقت چنان بغداد آبادان شود که گویند دنیا همین است و گویند
که خانهها و قصرهایش بهشت و دخترانش حور العین و پسرانش ولدان بهشت و گمان کنند
که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر افترا بر خدا
و رسول و حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون
ناحق ریختن والله قدر که در تمام عمر دنیا … پس خدا خراب کند او را به آن فتنهها و لشکرها
بر … که در وقت … که انجا زمین آن شهر است پس خروج کند جوانی خوش روی
از حسنی … دیلم و قزوین … و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد مصطفی …
را … پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره
و نه از طلا بلکه مردان چند مانند پارهای آهن در شجاعت و علم و صلابت بر یابوهای
اشهب سوار … مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در آید و در … اکثر …

کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و چون خبر برسد که مهدی و اصحابش
بنزدیک کوفه رسیده اند با اصحاب خود میگوید که بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه
میخواهد والله که خود میداند که مهدی آل محمد است اما مطلبش آنست که بر اصحاب خود ظاهر
سازد حقیقت آنحضرت را پس حسنی در برابر حضرت می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی
که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت رسول خدا صلعم و انگشتری او و برد و زره
که فاضل می نامیدند و عمامهاش که سحاب میگفتند و اسبش که یربوع نام داشت و ناقهاش
که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور مینامیدند و براق و مصحف
امیرالمؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرد پس همه را حضرت مهدی عم جمع کرد حتی عصای
آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و
عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و انگشتر سلیمان و تاج او و اسباب عیسی
و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی نصب کند و در
ساعت درخت بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه او باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست
خود دراز کن تا با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی
و جمیع لشکرش بیعت نماید بغیر از چهل هزار نفر زیدیه که با لشکر او باشند و مصحفها در گردن
حمایل کرده باشند گویند این سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی عم هرچند ایشانرا پند دهد و معجزه
نماید سودی ندهد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه خواهد

کرد فرمود که لشکرها بر سر سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند و در دمشق بر روی صخره بیت
المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه ظاهر شود با دوازده هزار صدیق و
هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست
پس بیرون آید صدیق اکبر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله که برای او قبه ای در نجف
اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد و یکی در هجر و یکی در صنعای یمن و چهارم در
مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلها و چراغهای آن را که آسمان و زمین را روشن میکند زیاده از آفتاب
و ماه پس بیرون میاید سید اکبر محمد رسول الله صلعم با هر که ایمان آورده است از مهاجر و
انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده است پس زنده میکند جمیع را
که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او یا رد گفته او مینمودند و میگفتند
ساحر است و کاهن و دیوانه است و بخواهش خود میگوید و همچنین برمیگردانند یکیک را از ائمه
تا صاحب الامر عم و هرکه ایشانرا یاری کرده تا خوشحال شوند و هرکه ایشانرا یاری نکرده تا آنکه پیش از آخرت
بعذاب و خواری دنیا مبتلا گرداند در آن وقت ظاهر میشود تاویل این آیه کریمه که ترجمهاش گذشت
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض تا آیه آخر مفضل پرسید که مراد از
فرعون و هامان چیست آنحضرت فرمود که مراد ابوبکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیرالمؤمنین
با حضرت صاحب الامر علیه السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف
و آنچه در ظلمات و جمیع دریاها تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان در آن جا سیر نمایند و دین خدا در آن برپا

دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما گروه معصومان نزد جد خود رسول خدا
صلعم ایستاده باشیم و بآن حضرت شکایت کنیم از آنچه بر ما واقع شد از این امت جفاکار
بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتههای ما و دشنام دادن و لعن کردن
و ترسانیدن ما را بکشتن و بیرون بردن خلفای جور ما را از حرم خدا و رسول خدا بشهرهای ملک
خود و شهید کردن ما پس حضرت رسالت پناه صلعم گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است
بشما مگر آنچه بجد شما پیشتر از شما واقع شده پس ابتدا کند حضرت فاطمه عم و شکایت کند از ابوبکر
و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند چندانکه حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامهٔ که
تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهان نجس خود را بر آن
انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت ایشان را بتو کردم و ابوبکر و عمر بسقیفه
بنی ساعده رفتند و خلافت را از شوهرم امیرالمؤمنین غصب کردند پس آمدند که او را به بیعت
ببرند او ابا کرد و هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند من صدا زدم که
ای عمر این چه جرأت است که بر خدا و رسول مینمائی میخواهی که نسل پیغمبر را از زمین براندازی عمر
گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند
علی که بیاید و بیعت کند والا آتش را در این خانه میزنم و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو شکایت
میکنم اینکه پیغمبر از میان ما رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر
صدا زد که حرفهای احمقانه زنانه را بگذار خدا پیغمبری و امامت را هر دو بشما نداده است پس

عمر تازیانه زد و دست مرا شکست و در بر شکم من زد و فرزندی محسن نام شش ماهه از من سقط
شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه یا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغگو مینامند و تازیانه برو
میزنند و فرزند شکمش میزنند و فرزندش را شهید میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیر المؤمنین
دویده مرا بسینه خود چسبانید و گفت ای دختر رسول خدا پدرت رحمت عالمیان بود بحق او سوگند میدهم
ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر بآسمان بلند نکنی والله که اگر چنین کنی خدا یک جنبنده بر زمین باقی
نمیگذارد که زنده بماند پس ما برگشتم از این آزار و درد شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام شکایت کند که چند شب با حسین بخانه مهاجر و انصار رفتیم از ایشان التماس کردم که
بیعت خدا و حق مرا از ایشان میگرفتی و از ایشان طلب یاری کردم همه وعده یاری کردند چون
صبح شد هیچکس بنصرت من نیامدند و قصه من چون قصه هارون و بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند
مادر بدرستی که قوم ترا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار
چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت هیچ پیغمبری نکشیده بود تا آنکه مرا شهید کرد ضربت
عبد الرحمن بن ملجم پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه برخیزد و گوید که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت
پدرم بمعاویه علیه اللعنه رسید زیاد ولد الزنا را با صد و پنجاه هزار کس بجنگ فرستاد که
من و برادرم حسین و سایر برادران و اهل بیت را بگیرند تا بیعت کنیم با معاویه و هر که ابا نکند گردنش
بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و ایشان را بجنگ
معاویه خواندم و مردم را نصیحت کردم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بآسمان

کردم

کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم الهی
کردم و ایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری من تقصیر کردند خداوندا بفرست بر ایشان
عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس
آمدند بنزد من و گفتند که معاویه لشکر بانبار و کوفه فرستاده و مسلمانان را غارت کرده
و اطفال ایشان را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست
و چون با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معاویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه من ایشان را خبر داده
بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین بن علی علیه السلام با خون خود خضاب
کرده با جمیع شهدای کربلا که با او شهید شدند پس چون حضرت رسول صلی الله علیه وآله نظرش بر او افتد بگرید
جمیع اهل آسمانها و زمینها بگریه آنحضرت گریان شوند و حضرت فاطمه صیحه برزند که زمین بلرزه درآید
و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب راست آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله بایستند
و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید نزدیک آید حضرت رسول
صلی الله علیه وآله بسینه خود چسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و از جانب راست
آنحضرت امام حسن علیه السلام و حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را
و حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین برداشته بیاورند نالان و گریان و حضرت فاطمه
علیها السلام آیه تلاوت فرماید که این است ترجمه ظاهر لفظش این است امروز روزیست که بشما وعده میداد
امروز بیابد هر نفسی آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است

از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله دوری باشد پس حضرت
صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این مصائب گریان نگردد
مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب بیحساب
اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه صلوات الله علیها برخیزد
و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند
و مرا زدند و بجزع آوردند و مصیبتهائی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای
هفتگانه و حاملان عرش الهی و هر که در دنیاست و هر که در تحت الثری است صیحه و خروش
برآورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها که راضی بودند بستمهای ما مگر آنکه
هزار مرتبه در آن روز کشته شود مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند
که قائل نیستند که شما و دوستان شما در آن روز زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد
ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را
وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ یعنی البته بچشانیم با ایشان
از عذاب پست تر پیش از عذاب بزرگتر فرمود که عذاب پست تر عذاب رجعت است
و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که در شناختن ما تقصیر
کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاه شود وای
بر ایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته اند تا بما برگردد پادشاهی نبوت و امامت و وصایت

همیشه

رب یسر

همیشه با ماست ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آیه در فضیلت ما شک نکنند
مگر نشنیده اند این آیه کریمه که وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ
تا آخر آیه که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت
ما اهل بیت است و فرعون و هامان ابو بکر و عمرند پس فرمود که برخیزد جدم علی بن الحسین
و پدرم امام محمد باقر علیه السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه وآله آنچه از ستمکاران برایشان
واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده پس برخیزد
فرزندم امام موسی علیه السلام و شکایت کند بجد خود از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی
الرضا و شکایت کند از مامون ملعون پس برخیزد امام محمد تقی شکایت کند از مامون ملعون و غیر او
پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن عسکری علیه السلام
و شکایت کند از معتمد پس برخیزد صاحب الزمان هم نام جدش حضرت رسول صلی الله علیه وآله
با جامه خون آلود حضرت رسول صلی الله علیه وآله در روزی که پیشانی مبارکش در جنگ احد مجروح کردند
و دندان مبارکش را شکستند و ملائکه بر دور او گرد او باشند تا بایستد نزد جد بجدش و بگوید که ای جد
کردی برای مردم و دلالت فرمودی و نام و نسب و گفتی مرا از برای ایشان پنهان فرمود
پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و گفتند متولد نشده است و نیست و اگر هست
یا کشته مرده است و اگر بود چرا اینقدر غایب نمیماند پس صبر کردم از برای خدا تا الحال که حق تعالی
مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرماید الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ

وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ و کوید آمد یا رب
و فتح الهی ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ
دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ پس بخواند إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ
فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ
وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا مفضل پرسید که چه گناه
داشت حضرت رسول صلی الله علیه و آله که حق تعالی میفرماید که بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه
گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است و بعد از این خواهد شد حضرت صادق ع فرمود که ای
مفضل رسول خدا ص دعا کرد که خداوندا گناهان شیعیان برادرم علی ابن ابی طالب
و شیعیان فرزندان من که اوصیای منند گناهان گذشته و آینده ایشان تا روز
قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس حق تعالی
گناه جمیع شیعیان را بر آنحضرت بار کرد و همه را آمرزید پس مفضل بسیار گریست و گفت
ای سید من اینها فضل خداست بر ما ببرکت شما امامان ما حضرت فرمود که ای مفضل این
مخصوص تو و امثال تست از شیعیان خاص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در
معصیت خدا رخصت میطلبند و بهانه میجویند پس اعتماد بر این فضیلت میکنند و ترک
عبادت میکنند پس ما هیچ فایده بایشان نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید
شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و شفیعان از خشیت الهی

ترسانند

ترسانند مفضل پرسید که این آیه که حضرت رسول ص خواهند خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر بر همه غالب شده بود هر آینه
سبب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و سایر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند
بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و آن آیه
جمل خواهد آمد و قَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ پس حضرت
ص فرمود که پس برکرد و حضرت مهدی ع بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بشکل ملخ
از طلا بباراند چنانچه حضرت ایوب علیه السلام باید و قسمت نماید بر اصحاب خود گنجها زیرا
از طلا و نقره و جواهر مفضل پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرضی از برادران مؤمن
بر ذمت او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود که اول مرتبه مهدی ع ندا میفرماید در تمام عالم
که هر که قرضی بر یکی شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید پس همه را ادا فرماید حتی یک کاه
سیر و یکدانه خردل حدیث نهم شیخ بزرگوار محمد بن بابویه قمی بسند معتبر روایت کرده است
از حضرت امام محمد تقی که آنحضرت روایت کرده است از آبای طاهرین خود از حضرت امام حسین
صلوات الله علیهم اجمعین که آنحضرت فرمود که روزی رفتم بخدمت جدم سید انبیا ص و ابی
بن کعب در خدمت آنحضرت بود و چون داخل شدم فرمود که مرحبا بتو ای زینت آسمانها و زمینها
ابی گفت که چگونه غیر از تو یا رسول الله زینت آسمانها و زمینها تواند بود حضرت فرمود که یا ابی
آن خدائی که مرا براستی بخلق فرستاده است که رتبه حسین در آسمان بزرگتر است از زمین و در جانب

راست عرش نوشته است که او چراغ راه هدایت و کشتی نجات است و پیشوای خلق است و در
سستی و ضعف نیست مخزن علم است و ذخیره نجات عالمیان است و الله رسیدی که حق سبحانه
و تعالی در صلب او نطفه طیب مبارک پاکیزه ترکیب داده و او را دعائی چند تلقین فرموده است
که هیچ مخلوق خدا را بآن دعا بخواند مگر الله تعالی او را روز قیامت با آنحضرت محشور گرداند
و در آخرت شفاعت خواه او باشد و حق تعالی غمهای او را زایل و قرضهای او را ادا کند و کارها
را آسان گرداند و راه دین و دنیا را واضح گرداند و او را بر دشمن غالب گرداند و پرده
عیبهای او را ندرد ابی گفت که آن دعاها کدام است یا رسول الله فرمود که میگوئی هر گاه که از
نماز فارغ شوی و در حالتی که نشسته باشی اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِ
بِكَلِمَاتِكَ وَمَعَاقِدِ عَرْشِكَ وَسُكَّانِ سَمَاوَاتِكَ وَأَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ أَنْ
تَسْتَجِيبَ لِي فَقَدْ رَهَقَنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرٌ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ عُسْرِي يُسْرًا چون این دعا را بخوانی خدا کارهای ترا آسان
گرداند و سینه ترا از علم و معرفت بگشاید و ترا بشهادت لا اله الا الله در وقت مردن تلقین
کند ابی گفت که یا رسول الله این چه نطفه است که در صلب حبیب من حسین است فرمود که مثل آن
نطفه علوم و معارف الهی ظاهر گردد و هر که تابع او شود و بصلاح آید و هر که او را ملامت کند و بری
او نماید در گوه ضلالت فرو رود پرسید که اسمش چیست و دعایش کدام است فرمود نامش علیست
و دعایش اینست يا دائِمُ يا دَيْمُومُ يا قَيُّومُ يا كاشِفَ الْغَمِّ وَيا فارِجَ الْهَمِّ وَيا باعِثَ

الرُّسُلِ

ر سر

الرُّسُلِ يا صادِقَ الْوَعْدِ هر که این دعا را بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین ص
محشور گرداند و آنحضرت قاید او باشد بسوی بهشت ابی پرسید که یا رسول الله او را خلف و وصی
هست فرمود بلی از برای اوست میراث این آسمانها و زمین پرسید که چه معنی دارد میراث
آسمانها و زمین فرمود که حکم بحق کردن در میان مردم و تاویل و تفسیر احکام الهی و بیان آنچه
خواهد شد بعد از او تا روز قیامت ابی پرسید چه نام دارد فرمود که نامش محمد است بدرستیکه ملایکه
انس میگیرند باو در آسمانها و در دعای خود میگوید اللَّهُمَّ إِنْ كانَ لِي عِنْدَكَ رِضْوانٌ
وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لِي وَلِمَنْ تَبِعَنِي مِنْ إِخْوانِي وَشِيعَتِي وَطَيِّبْ ما فِي صُلْبِي پس حق تعالی مرکب
ساخته است در صلب او نطفه مبارک پاکیزه از جمیع بدیها و خبر داد مرا جبرئیل که خدای عز و جل
این نطفه را طیب و نیکو گردانیده بود و نزد خود او را جعفر نامیده و او را هدایت کننده و هدایت
یافته و راضی بقضای الهی و پسندیده جناب خود گردانیده و خدا را باین دعا بخواند يا دانِ
غَيْرَ مُتَوانٍ يا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اجْعَلْ لِشِيعَتِي مِنَ النَّارِ وِقاءً وَلَهُمْ عِنْدَكَ رِضًى
وَاغْفِرْ ذُنُوبَهُمْ وَيَسِّرْ أُمُورَهُمْ وَاقْضِ دُيُونَهُمْ وَاسْتُرْ عَوْراتِهِمْ وَهَبْ لَهُمُ الْكَبائِرَ
الَّتِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ يا مَنْ لا يَخافُ الضَّيْمَ وَلا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَوْمٌ اجْعَلْ لِي مِنْ كُلِّ غَمٍّ
فَرَجًا هر که این دعا بخواند خدای عز و جل او را حشر کند در قیامت رو سفید با جعفر بن محمد صلوات الله
علیه بسوی بهشت ای ابی بدرستیکه خدا بوجود آورده است از و نطفه پاک مبارک نیکوئی
که حق تعالی رحمت خود را بر او نازل ساخته و او را نزد خود موسی نام کرده ابی گفت یا رسول الله

گویا که ایشان یکدیگر را وصف میکنند و هریک از دیگری متولد میشوند و میراث علم از یکدیگر
میبرند و هریک حقیقت دیگری را بیان میکنند فرمود که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل
از جانب پروردگار عالمیان ابی پرسید که آیا او را دعایی هست بغیر دعای پدرانش فرمود بلی
میگوید در دعایش یا خالق الخلق ویا باسط الرزق ویا فالق الحب والنوی ویا بارئ
النسم ومحیی الموتی وممیت الاحیاء ودائم الثبات ومخرج النبات افعل
بی ما انت اهله هرکه این دعا بخواند حاجاتش برآورده در قیامت او را با ابن جعفر
محشور گرداند و بدرستی که حق تعالی در صلب او ترکیب کرده است نطفه مبارک طیب پاکیزه
پسندیده و نزد خود او را علی نام کرده است و او پسندیده خداست در علم او و حلم او را حجتی
برای شیعیانش گردانیده که روز قیامت با او حجت خود را تمام کند و دعایش اینست اللهم
اعطنی الهدی وثبتنی علیه واحشرنی علیه آمنا امن من لا خوف علیه ولا حزن ولا جزع
انک اهل التقوی واهل المغفرة بدرستی که خدای عزوجل در صلب او ترکیب داده است
نطفه مبارک طیب پاکیزه پسندیده نام کرده است او را محمد بن علی شفاعت کننده شیعیانش
و وارث علم و حبال الهی است و علامت بینه راه هدایت است و حجت ظاهره پروردگارست
و در حین ولادت خواهد گفت لا اله الا الله محمد رسول الله و میگوید در دعای
خود یا من لا شبیه له ولا مثال انت الله لا اله الا انت ولا خالق الا انت
تفنی المخلوقین وتبقی انت حلمت عمن عصاک وفی المغفرة رضاک هرکه

این دعا

این دعا بخواند حضرت امام محمد تقی شفاعت او کند در روز قیامت و الله تعالی در صلب او نطفه
قرار داده است که ظلم کننده و فساد کننده نیست و نیکوکار و مبارک و طیب است و طاهرست و او را
نزد خود علی ابن محمد نام کرده است و خلعت سکینه و وقار بر او پوشانیده و علوم خود را با او سپرده
و هر راز پنهانی را بر او آشکار گردانیده و هرکه او را ملاقات کند و رازی در سینه اش باشد
از آن راز خبر میدهد و دشمن را با او میشناساند و در دعایش میگوید یا نور یا برهان یا منیر
یا مبین یا رب اکفنی شر الشرور وآفات الدهور واسئلک النجاة یوم ینفخ
فی الصور هرکه این دعا بخواند حضرت امام علی نقی در قیامت شفیع و کشاننده او باشد
بسوی بهشت و بتحقیق که حق تعالی در پشت او نطفه قرار داده و او را نزد خود حسن نام کرده و او را
نوری گردانیده در شهرها و جانشین خود گردانیده برای امت جدش و راه نما گردانیده برای
شیعیانش و شفاعت خواهی گردانیده برای ایشان و نزد پروردگارش و عذابی گردانیده برای کسی که
مخالفت او کند و حجتی گردانیده برای هرکه ولایت و محبتش را بجان قبول کند و برهانی گردانیده
برای هرکس که او را امام خود گردانند در دعای خود میگوید یا عزیز العز فی عزه یا اعز عزیز
العزیز فی عزه یا عزیز اعزنی بعزک وایدنی بنصرک وابعد عنی همزات الشیاطین
وادفع عنی بدفعک وامنع عنی بمنعک واجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد
یا فرد یا صمد هرکه این دعا بخواند او را با آنحضرت محشور گرداند و از آتش جهنم او را نجات دهد هرچند
مستحق جهنم شده باشد و الله تعالی در پشت او قرار داده است نطفه مبارک پاکیزه طیب طاهری

مطهری که راضی باشد باو هر مؤمنی که خدا در روز الست پیمان ولایت آنحضرت را از او گرفته باشد و
باو هر منکری که در آنروز قبول پیمان نکرده است پس اوست امام پرهیزکار پاکیزه کردار خشنود
کننده ابرار و پسندیده پروردگار و هدایت کننده و هدایت یافته حکم میفرماید بحق و امر مینماید
بعدالت و خدا او را تصدیق مینماید و خدا را تصدیق او مینماید در هرچه گوید خروج مینماید از تهامه در وقتی که دلالتها
و علامتهای او ظاهر شده باشد و او را گنجها هست نه از طلا و نه از نقره بلکه اسبان نفیس فربه
و مردان شجاع صاحب علامت که خدا جمع گرداند ایشان را از برای او از شهرهای دور
بعدد اهل بدر سیصد و سیزده کس و با او صحیفه سربمهری هست که در آن صحیفه عدد اصحاب و نامهای
ایشان و نسبهای ایشان و شهرهای ایشان و صفتهای ایشان و حلیه‌های ایشان و کنیتهای
ایشان نوشته است و ایشان بجد باشند که بسیار جهد و اهتمام در اطاعت آنحضرت داشته باشند
ابی پرسید که دلالتها و علامتهای آنحضرت کدام است یا رسول الله فرمود که او را علمی هست که چون
بهنگام خروج آنحضرت شود آن علم بسبب گشوده میشود و بلند و خدا آن علم را گویا گرداند پس ندا کند
آنحضرت را که بیرون بیا ای دوست خدا پس بکش دشمنان خدا را و او را رایت بوده و علامت
هست و او را شمشیری هست در غلاف که چون وقت خروجش میشود شمشیر خود از غلاف کشیده
میشود و ندا میکند آنحضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا پس خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هرجا که بیابد
ایشان را و حدود الهی را بر پا دارد و بحکم خدا حکم کند و چون بیرون آید جبرئیل از جانب راست او باشد و میکائیل
از جانب چپ او باشد و در زودی بر شما ظاهر شود آنچه من خبر دادم اگرچه بعد از مدتها باشد و امور خود را

بخدا

بخدا امید دارم یا ابی خوشا حال کسی که او را ملاقات نماید و بهشت از برای کسی که او را دوست
دارد و وسیلت نماید کسی که بامامت او قایل باشد و خدا شیعیان را از هلاکت نجات بخشد و باقرار
بخدا و رسول و جمیع ائمه علیهم السلام در های بهشت از برای ایشان بگشاید و صفت این امامان در زمین
مانند صفت مشک است که بوی خوش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود و مثل ایشان در آسمان
مثل ماه نوربخشنده ایست که هرگز نورش زایل نگردد ابی گفت یا رسول الله چگونه است حال و صفت
کردن ایشان از جانب خدا فرمود که حق تعالی دوازده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاده نام هر
امامی بر مهرش نقش است و صفتش و احکامش در صحیفه اش نوشته است حدیث دهم
محمد ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیه روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که ناچار رسد
شیعیان مرا فتنه عظیمی که در آن فتنه بسیاری از شیعیان خالص از دین بدر روند و آن
در وقتیست که پنجمین از فرزندان من وفات یابد و بعد از او امام ایشان غایب باشد و اهل آسمان
و زمین بر او بگریند و چه بسیار از مؤمنان بر او دلسوخته و محزون باشند و چشمه زلال امامت
منبعش از ایشان مخفی باشد و چون نزدیک ظهورش شود در ماه رجب سه آواز از آسمان بایشان
برسد که نزدیک و دور بشنوند یک صدا اینکه الا لعنة الله علی الظالمین یعنی آگاه لعنت الهی
ثابتست بر ستمکاران صدای دویم ازفت الآزفة یعنی نزدیک شد آن امری که آنرا
نزدیک وصف میکردند یا نزدیک شد یا بود صدای سیم بدنی ظاهر شود در پیش قرص آفتاب
و صدا رسد که هذا امیر المؤمنین قد کر فی هلاک الظالمین یعنی امیرالمؤمنین است که برگشته برای هلاک

کنند طالب را پس در آن وقت فرح مؤمنان برسد و مراد ما آرزو کنند که کاش زنده می بودیم و شفا

سینهای مؤمنان از کینهای منافقان و دشمنان می یابند نجات دهد و در روایت معتبره وارد شده است

که در روز خروج حضرت قائم ع در اول روز ملکی ندا کند که حق تو با علی ابن ابی طالب و شیعیان اوست

و در آخر روز شیطان ندا کند که حق با عثمان و شیعهٔ اوست پس آنها که صاحب یقین باشند و دل ایشان

از شک و شبهه خالی باشد صدای دوم گمراه شوند و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث

اهل بیت علیهم السلام شنیده باشند که ندای دوم از شیطان است و اعتقاد و یقین ایشان

داشته باشد بر ایمان ثابت بمانند و در احادیث معتبره وارد شده است که آنحضرت در روز شنبه عاشورا

محرم ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود اندازد و اول کسی که با او بیعت کند جبرئیل باشد که بصورت

مرغی سفید نازل شود و پس جبرئیل یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر بر بیت المقدس و آواز

فصیح ندا کند که همه خلق بشنوند بگوید اتی امر الله فلا تستعجلوه یعنی آمد امر الهی پس طلب او از

آن مکنید و بر روایت دیگر آنحضرت بنام و نسب حضرت قائم ع ندا کند جبرئیل طائفه که هر که در خواب باشد

بیدار شود و هر که نشسته باشد بر خیزد و هر که ایستاده باشد از ترس بنشیند و از جمله علامات

آنحضرت آنست که بصورت جوانان ظاهر شود که هر که ببیند گمان کند که چهل ساله است از عمر شریفش

گذشته باشد بلکه موی سفید بر یک قرار باشد تا هنگام وفات و پیری بر آنحضرت ظاهر نشود و در

احادیث بسیار وارد شده است که پنج علامت پیش از خروج مهدی علیه السلام است صدای

آسمانی و خروج کردن سفیانی و فرو رفتن لشکر او بزمین و کشته شدن نفس زکیه از سادات

حسنی

حسنی در پیش کعبه یا در پشت کوفه خروج کردن یمانی از جانب یمن و در ساعتی که خروج نماید

سیصد و سیزده کس از شیعیان از شهرهای مختلف در اطراف عالم نزد آنحضرت حاضر

باشند بعضی شب از میان رخت خواب خود ناپیدا شوند و صبح در مکه حاضر باشند و بعضی

و بعضی علانیه بر ابر سوار شوند و در همان صبح نزد آن حضرت حاضر شوند و حضرت سیصد و سیزده

شمشیر آسمانی بر ایشان قسمت نماید و بر هر شمشیری نام آن شخص و نام پدر وی و حلیه و نسب او نوشته

باشد و از جمله علامات ظهور آنحضرت که از جهاد معتبره ظاهر شود گرفتن آفتاب در نیمهٔ ماه مبارک رمضان

و گرفتن ماه در آخرش هر دو خلاف عادت گذشته و قواعد منجمین و یک وزور رفتن مردم بزمین

در بیدا چنانچه گذشت و یکی در مغرب و یکی در مشرق ایستادن آفتاب در میان آسمان از

اول زوال تا اول وقت عصر و طلوع کردن آفتاب از مغرب و ~~بعد مشرق~~ ظاهر شدن ستاره

دم داری در طرف مشرق که روشنی دهد مانند ماه پس خم شود بحدی که نزدیک شود که هر دو طرفش

بهم برسد و سرخی که در آسمان ظاهر شود و در اطراف آسمان منتشر شود و آتشی طولانی که در طرف

مشرق ظاهر شود و سه روز یا هفت روز بماند و عربان بر شهرها مستولی شوند و اهل مصر پادشاه

خود را و شام خراب شود و سه علم خلافت و پادشاهی در شام بلند شود و علمهای بنی قیس و عرب

داخل مصر شوند و لشکر کنده از عرب متوجه خراسان شوند و شصت دروغگو ظاهر شوند که هر یک دعوای

پیغمبری کنند و دوازده علم از آل ابو طالب بلند شود که همه دعوای امامت کنند و پادشاهی ایشان را

در اول روز بلند شود و زلزله بشود که اکثر شهرها بزمین فرو روند و خوف و قتل و طاعون اکثر اموال

و زراعت و میوها بر عراق مستولی شود و ملخی در وقتش و در غیر وقتش نازل شود و دو طائفه از

عجم با هم جنگ کنند و خون بسیار در میان ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت به

صورت میمون و خوک مسخ شوند و علامات دیگر بسیار است که در کتاب بحار الانوار استیفای

ذکر آنها کرده ایم حدیث یازدهم محمد بن بابویه و جعفر بن قولویه و محمد بن ابراهیم نعمانی رضی الله

عنهم روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه که آنحضرت

فرمود که گویا می بینم حضرت قائم ع را در نجف کوفه که زره حضرت رسول ص را پوشیده و بر اسب سیاهی

سوار شود که میان پیشانی آن اسب سفید باشد پس اسب را بحرکت در آورد و بحوی که باقی نماند

آنحضرت مردم شهر چنان بینند که حضرت با ایشان است پس علم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگشاید

و بر پا کند از علم خویش از عمود عرش باشد و سایر اجزایش تمام نصرت و یاوری حق تعالی باشد

آن علم را بسوی هیچ جماعت متوجه نسازد مگر آنکه خدا ایشان را هلاک گرداند پس چون آن

علم را حرکت دهد هیچ مؤمنی نماند مگر آنکه دلش در شجاعت مانند قطعهٔ آهنین باشد و هر مؤمن

حق قوت چهل مرد کرامت فرماید و هیچ مؤمنی در قبر نماند مگر آنکه حق تعالی آن فرح را در قبر آنها برا او

داخل گرداند و مؤمنان در قبرها بزیارت یکدیگر روند و یکدیگر را بشارت ظهور قائم آل محمد دهند پس

بر آن حضرت نازل شوند و سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک از آن ملائکه که با حضرت نوح در کشتی بوده اند و آنها

که با حضرت ابراهیم بوده اند در هنگامی که آنرا انداختند بآتش افتاد و آنها که با حضرت موسی بودند در وقتی که

دریا برای او شکافته شد و آنها که با حضرت عیسی بوده اند در وقتی که خدا او را بآسمان برد و چهار هزار ملک

علامت

علامت دار و چهار هزار ملک و یکی که روایت یکدیگر نازل شدند و سیصد و سیزده ملک که در جنگ بدر و غزوات

بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نازل شدند و چهار هزار ملک که بیاری حضرت امام حسین

ع نازل شدند پس حضرت رخصت ندادند که با ایشان قتال کنند و اهل روزگار ژولیده و مو گردآلود

نزد قبر آنحضرت اند و گریه میکنند تا روز قیامت و سرکرده ایشان ملکیست که آنرا منصور میگویند و هر که

زیارت آنحضرت میرود آن ملائکه آنرا استقبال میکنند و هر که وداع میکند او را مشایعت میکنند و هر که

بیمار میشود از زائران او را عیادت و هر که میمیرد از ایشان بر جنازه وی نماز میکنند و برای او استغفار میکنند

و اینها همه در زمین اند و انتظار میکشند که حضرت قائم علیه السلام خروج کند و او را یاری کنند و تا آنکه از روایات

معتبره بسیار که بطریق معتبره از مشایخ اعلام روایت نموده اند معلوم میشود از سیرت و اوصاف آنحضرت بعضی را

بر سبیل اختصار بحذف اسناد در این رساله مختصر ایراد مینمایم باسانید بسیار منقولست که حق تعالی حضرت

ذو القرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول یعنی بی صوت و صدا و ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق ذو القرنین

ابر ذلول را اختیار کرد و ابر با رعد و صاعقه را برای قائم آل محمد علیه السلام ذخیره کرد و حضرت بر آن ابرها

سوار خواهد شد و هفت آسمان و هفت زمین بگذرد و انواع بادها مسخر او خواهند بود در سن پیران و هیات

جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدنش بمرتبه باشد که اگر دست بیندازد بزرگترین درختان زمین

از ریشه برکند و اگر در میان کوهها صدا بلند کند همه سنگها بر هم بریزند و بمشرق زمین عالم بگردد و هیچ کوه و صحرا

نماند مگر آنحضرت از آنجا عبور نماید و دین حق را از آنجا برپا دارد و گنجها و معدنهای زمین همه از برای او ظاهر شود

و بهر طرف که متوجه شود یکماهه راه رعب و ترسش در دلها افتد و هر کرا ببیند بصورت بشناسد که مؤمن است

باشد فوق پادشاهی کارات یا بد کردار بطریق حکم حضرت داود و سلیمان علیهما السلام واقع در میان مردم حکم کند و آگاه
از مردم نظیفند و هر جا که رود ابری بر سر آنحضرت سایه کند و صدائی از ابر بیرون آید بزبان فصیح که همه خلق بشنوند
که این مهدی آل محمد است زمین را پر از عدالت میکند همچنانکه پر از جور شده باشد و در زمین پیدا او و لشکر
او پیچیده شود که مسافتهای بسیار را باندک زمانی طی نماید و آنحضرت را سپاه باشد چون از مکه بیرون آیند
منادی از جانب حضرت ندا کند که هیچکس آب و توشه برندارد و سنگ حضرت موسی را که بار یک شتر است
با خود داشته باشد و هر منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب نمایند دوازده چشمه از آن جاری شود که هر تشنه
که از آن آب بخورد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود چون به نجف اشرف رسند در آنجا ساکن شوند و
پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و هر گرسنه از آن سیر شود و هر تشنه از آن سیراب گردد و در روایت دیگر
آنست که آب و طعام و علف از سنگ بیرون آید که خود و چارپایان ایشان بخورند و عصای حضرت
موسی با آنحضرت باشد که هر وقت که بیندازد اژدها شود که چون دهان بگشاید از کام بالا تا کام پایین
آن چهل ذراع باشد و هرچه را امر فرماید فرو برد و پیراهنی که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورد
در وقتی که او را بآتش انداختند و چون آنرا پوشیده بود آتش در او تاثیر نکرد و همان پیراهن بود که حضرت
یوسف در مصر که آنرا گشود حضرت یعقوب در شام بوی آن را شنید و چون بر روی او انداخت دیده اش
روشن شد و وقتی که حضرت صاحب الامر ظاهر شود آنرا پوشیده باشد و انگشتر سلیمان را در دست داشته
باشد و تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار انبیا همراه داشته باشد و هیچ کافر را بر روی زمین
نگذارد و اگر کافری پناه بدرختی یا سنگی ببرد و پنهان شود آن درخت و سنگ فریاد کنند که کافر نزد

ماست

ماست بیا او را بکش و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مومنان بگشاید پس عقلهای ایشان کامل گردد و
در آن زمان هر شیعه را قوت چهل مرد باشد و دلهای ایشان از آهن محکمتر باشد و اگر همت بندند بر کوههای
آهن بر جای برکنند هر چیز اطاعت ایشان بکند حتی درندگان زمین و درندگان هوا و اگر یکی
از اصحاب آنحضرت بر زمینی پا بگذارد آن زمین فخر کند بر زمینهای دیگر یکی از اصحاب
قایم علیه السلام ... حق تعالی ترس و بیم در دلهای دشمنان ایشان اندازد و هر یک از ایشان از نیزه
گذارتر و از شیر با جرئت تر باشند و دشمنان را در زیر پا بمالند و خدا گوشها و دیده های ایشان را
نوری دهد که در هر جا که باشند بجمال شریف آنحضرت نظر کنند و با او سخن گویند و جواب شنوند و جمیع دردها
و بلاها ببرکت آنحضرت از ایشان برطرف شود و برکات آسمان و زمین زیاد شود و باران آسمان از روزی
که غصب خلافت امیرالمومنین کرده منقطع شده نازل شود و کینه از دل مردم ایشان برطرف شود و درندگان
و حیوانات باهم آشتی کنند و ضرر بیکدیگر نرسانند حتی اگر زنی تنها از عراق بشام رود و همه جا
پا بر گیاه و سبزه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد هیچ دزدی و درنده او را ضرر نرساند و آنگه
آنحضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه که کلید داران کعبه اند ببرند و بیاویزند و ندا کنند که ایشان
دزدان خانه خدایند و فرزندان قاتلان امام حسین را بکشد برای آنکه بکرده پدران خود راضی بوده اند و هر که
بکار زشتی راضی باشد چنانست که آن کار را خود کرده است و عایشه را زنده کند و انتقام فاطمه زهرا
و ماریه مادر ابراهیم را از او بکشد و کسی که زکوة ندهد او را گردن بزنند و زمین بنور آنحضرت روشن شود و تاریکی برطرف
شود و مردم را احتیاج بماه و آفتاب نباشد و هر یک از شیعیان آنقدر عمر یابند که هزار پسر که بوجود

آید و پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد و از پشت قبر حضرت امام حسین علیه السلام نهری بسوی نجف
اشرف جاری سازد که آبش در دریای نجف ریزد و در میانش پلها و آسیاها بسته شود و حضرت
امام محمد باقر علیه السلام فرمود که گویا من می بینم که پیرزالی زنبیلی از گندم بر سر دارد و میبرد ...
که آسیا کند بی آنکه کرایه بدهد و آنحضرت و عیال آنحضرت در مسجد سهله قرار گیرند و عمارتهای مسجدها را خراب
کند و چوب بست را راست کند مانند چوب بست که در زمان حضرت موسی بود و کنگرهای مسجدها را خراب کند اما
خراب کند و شاه راه مسلمانان را شصت ذراع گرداند و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند برطرف
کند و هر پنجره و روزنه و ناودان و بیت الخلا که بر شارع گشوده باشند خراب کند و فلک را امر فرماید
که در حرکت کند که هر روز برابر دو روز باشد و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم بنا کند و مسجد الحرام
و مسجد رسول صلی الله علیه و آله را خراب کند بطریقی که در زمان حضرت رسول صلعم بوده باشد بنا کند و مقام
حضرت ابراهیم را بجای که حضرت گذاشته بود و عمر علیه اللعنه بتعصب جاهلیه نزد او برگردانده و جمیع بدعتها را
زایل گرداند و جمیع سنتها را برپا دارد و شیعیان مستغنی شوند که کسی نگردد که فقیر را برای زکوة و تصدق
نیابد و جزیه اهل کتاب را قبول نفرماید و از هیچکس بغیر از اسلام راضی نشود و باشد که شخصی بر بالای
سر آنحضرت ایستاده باشد او را امر و نهی فرماید ناگاه فرماید که بگردانیدش و پیش آورید پس او را بیاورند که گردن
بزنند بسبب امری که از ضمیر او بر آنحضرت ظاهر شود و قرآنی که حضرت امیرالمومنین علیه السلام جمع فرموده
و آن را اشقیا قبول نکردند ظاهر سازد و حضرت امیرالمومنین صلوات فرمود که گویا می بینم که شیعیان ما در مسجد کوفه
خیمه ها برپا کرده اند و مردم را تعلیم قرآن می نمایند و چون حضرت والی و حاکمی بشهری از شهرها فرستد

میفرماید

بفرماید که کتاب تو در کف دست تست هر امری که ترا رو دهد و بر تو مشتبه شود حکم الهی در آن قضیه مذکور
بدست خود بگیر که در آنجا بقدرت الهی آنچه میخواهی نوشته است و حضرت لشکری بسوی قسطنطنیه فرستد پس
چون بخلیج اسلامبول برسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آب راه روند چون مردم آن حال را مشاهده
از ایشان نمایند گویند لشکرش بر روی آب روند خودش چون خواهد بود پس دروازه شهر را بگشایند و ایشان
داخل شوند و آنچه حضرت امر فرموده باشد بعمل آورند و چون بخدمت آنحضرت روند چنین سلام کنند
که السلام علیک یا بقیة الله در زمین آنحضرت در مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از شیر و چشمه
از آب طهور و چشمه از آب فرات جاری باشد و چون قایم علیه السلام در کوفه قرار گیرد لشکری بجانب شام فرستد
که بنی امیه را بکشند و ایشان بگریزند بجانب فرنگ و اهل فرنگ با ایشان گویند که شما را بشهر خود نمی گذاریم
تا نصرانی نشوید و بدین ما در نیایید ایشان بدین نصرانیه در آیند و صلیبها بگردن اندازند و داخل شهر فرنگ
بشوند و چون لشکر قایم علیه السلام وارد فرنگ شود نصاری طلب امان و صلح کنند اصحاب قایم علیه السلام فرمایند که
شما را امان ندهیم تا که گریختگان ما را بما دهید پس بنی امیه را بگیرند و همه را گردن بزنند چنانچه حضرت
صلی الله علیه و آله بعد از بعثت آنچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بر امور گذشته عقاب
ننمود و احکام تازه را بر ایشان جاری ساخت حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز چنین خواهد کرد و آنچه پیش
از ظهور آنحضرت واقع شده است متعرض نخواهد شد و این مختصری بود از احوال ... آن سعادت رجعت
و جلالت و هر که بسط کلام در اینباب خواهد رجوع نماید بکتاب بحار الانوار حدیث دوازدهم بلیغ
قطب الدین راوندی ... از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه

پیش از شهادت اصحاب خود را خطبه فرمود که جدم رسول الله صلی الله علیه و آله روزی بمن گفت که
ای فرزند زود باشد که ترا ببرند بسوی عراق بزمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات
کرده اند و آنرا عمورا میخوانند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی از اصحاب تو شهید شوند که الم
آتش را نیابند پس حضرت این آیه را خواند قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و فرمود
که چنانچه آتش بامر الهی بر ابراهیم سرد شد آتش بر تو و اصحابت سرد شود پس حضرت امام حسین ع
فرمود که بشارت باد شما را والله که اگر ایشان ما را بکشند بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانم در آن عالم
آنچه خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته شود و بیرون آید پیش از قیامت من باشم بیرون
آمدنی که موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیر المؤمنین و ظاهر شدن قایم علیه السلام پس فرود آیند
بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان که هرگز بزمین نیامده باشند پیش از آن و نازل
شوند محمد و علی و من و برادرم و جمیع آنها که خدا بامامت منت بر ایشان گذاشته سوار شده بر
اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ایشان بر آن سوار نشده است پس حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله علم خود را بجنباند با شمشیر خود و بدست قایم آل محمد صلی الله علیهم بدهد پس ما
بعد از آن در زمین آنقدر بمانیم که خدا خواهد پس حق تعالی بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن
و چشمه از آب و چشمه از شیر پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمن دهد شمشیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و مرا بفرستد بسوی مشرق و مغرب عالم و هیچ دشمن از دشمنان خدا نرسم مگر آنکه بامر الهی خونش را
بریزم و هر بتی که در روی زمین باشد بسوزانم تا آنکه برسم و جمیع شهرهای هند را فتح

کنم

۳

کنم و حضرت دانیال و حضرت یوشع برانگیخته شوند و بنزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آیند و گویند
راست گفت خدا و رسول در آنچه شما را وعده داده اند پس حضرت امیر هفتاد کس از ایشان همراه کند
و بسوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند پس لشکری بجانب شهرهای فرنگ بفرستد که آنرا
فتح کنند پس بکشم من هر جانور حرام گوشت را تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب و حلال گوشتها نماند
و بر یهود و نصاری و سایر ملتها عرض کنم اسلام را و مخیر گردانم ایشان را میان کشته شدن و مسلمان
شدن و هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم و هر که از اسلام کراهت داشته باشد بحکم خدا
خونش را بریزم و هیچیک از شیعیان ما نباشد مگر آنکه حق تعالی ملکی نازل گرداند که دست بر روی او بمالد
و غبار از روی او پاک کند و زنان و منزلش را در بهشت باو بنماید و در روی زمین هیچ کور و زمینگیر
و مبتلایی نماند مگر آنکه خدا دردهای ایشان را برکت ما اهل بیت زایل گرداند و خدای عز و جل برکت خود را
از آسمان بزمین فرستد تا آنکه هر درختی آنقدر بار بردارد که شاخهایش بشکند و شما شیعیان
بخورید میوه تابستان در زمستان بخورید چنانچه حق تعالی میفرماید که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا
وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ یعنی اگر اهل شهرها ایمان میآوردند و پرهیزکار میشدند هر آینه میگشودیم بر ایشان برکتها از آسمانها
و زمینها ولیکن تکذیب پیغمبران کردند پس ایشان را گرفتیم و عذاب کردیم بکردارهای ایشان پس فرمود بدرستی
که الله تعالی ببخشد در آن زمان بشیعیان کرامتی که بر ایشان در زمین که هیچ چیز مخفی نماند تا آنکه
هر شخص خواهد بداند اهل خانه خود را خبر از ایشان صادر شود در احادیث معتبره وارد شده است

که اول کسی که در رجعت زنده شود و برگردد حضرت امام حسین صلوات الله علیه باشد و آنقدر در زمین
پادشاهی کند که موهای ابروهایش بر روی چشم مبارکش سفید و دراز آویزد و در روایات دیگر وارد شده است
در تفسیر این آیه کریمه ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ که حضرت امام حسین علیه الصلوة والسلام بیرون
آید با هفتاد هزار کس و اصحابش که با او شهید شده اند و حله های خود های طلاکاری بر سر داشته باشند
و در روایت دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند چنانکه با حضرت موسی بودند بسوی ایشان ببرد
که این حسین بن علی است که خروج کرده است تا آنکه مردم شک نکنند و بدانند که دجال و شیطان
و شیطان نیست در آن وقت حضرت صاحب الامر علیه السلام در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت
امام حسین صلوات در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قایم صلوات الله علیه از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین او را
غسل دهد و کفن کند و حنوط کند و نماز کند و در لحد گذارد زیرا که امام را بغیر از امام دیگری غسل ندهد و نماز نخواند و در
و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه و آله بعد از صاحب الامر سیصد و نه سال پادشاهی
جمیع روی زمین خواهد کرد پس چون مدت آنحضرت تمام شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ظاهر شود و نوبت
پادشاهی آنحضرت باشد و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول است
که برید عجلی از آنحضرت پرسید که اسمعیل که خدا در قرآن مجید او را بصادق الوعد وصف نموده که آیا اسمعیل
پسر ابراهیم است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل فرزند حزقیل است حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس او را
تکذیب کردند و پوست روی سرش را کندند آنگاه خدا بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل ملک عذاب را فرستاد بنزد
آن پیغمبر عالیمقدار و گفت خدا او را فرستاده است که اگر خواهی قوم ترا بانواع عذابها معذب کند اسمعیل گفت

که مرا

که مرا بعذاب ایشان حاجت نیست خدا وحی کرد بازگو پس چه حاجت داری حاجت خود را عرض کن حضرت
اسمعیل گفت که پروردگارا تو پیمان از انبیا و پیغمبران گرفتی برای خود به پروردگاری و برای محمد بپیغمبری ص
و برای اوصیای او بولایت و امامت و خبر دادی بهترین خلق خود که این امت با حسین بن علی چه کار کنند
آن پیغمبر بعد از خود و وعده داده حسین را که او را بدنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هر که بر او ستم
کرده و شهید کرده پس حاجت من در درگاه تو آنست ای پروردگار من که مرا برگردانی بدنیا تا خود انتقام
از قوم خود بکشم پس خدا حاجت برآورد و حضرت اسمعیل با حضرت امام حسین علیهما السلام در رجعت
بدنیا برخواهد گشت و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین و هفتاد و پنج هزار کس
مردگان برخواهد گشت **حدیث بیستم** شیخ حسن بن جمهور عمی در کتاب واحده روایت کرده است
از عاصم بن حمید که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
روزی در خطبه خود فرمود که بدرستی که حق سبحانه و تعالی یگانه و فرد بیهمتاست و در یکتایی خود
منفرد است و اول آنکه بیافرید بکلمه تکلم نمود و آن کلمه نوری شد و از آن نور جناب مقدس نبوی ص
و من و ذریت ما را خلق فرمود پس بکلمه دیگر تکلم نمود و آن روحی گردانید و در آن نور ساکن کرد و آن نور
با آن روح در بدنهای ما اهل بیت جا داد پس مائیم روح برگزیده خدا و مائیم کلمات تامات الهی خدا
بما حجت خود را بر خلق تمام کرده است پس ما همیشه در نور سبز بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه
ماه و نه شب و نه روز و نه هیچ صاحب چشمی در عالم نبود و خدا را عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او میکردیم و این حال
پیش از آن بود که خدا خلق را بیافریند پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان بما

چه او بنده ما را یاری کنند معنی آن آیه کریمه وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ
وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ و مفاد ظاهر لفظش آنست که یاد
آورده وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبران که هرگاه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس بیاید
بسوی شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه با شماست از دین و کتاب هر آینه همه ایمان بیاورید با او
و هر آینه البته او را یاری کنید حضرت امیر فرمود که یعنی ایمان بمحمد بیاورید و وصی او را یاری کنید
و زود باشد که همگی وقتی پیغمبر را یاری کنیم بدرستی که [illegible] مرا با پیمان پیغمبران که یاری یکدیگر کنیم و
بتحقیق که من یاری آنحضرت کردم و در برابرش جهاد کردم و دشمنانش را کشتم و وفا کردم بعهدی که خدا
از من گرفته بود و یاری پیغمبر شد و احدی از پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند زیرا که پیش از
امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری و نصرت خواهند داد [illegible] ما بین مشرق تا مغرب
عالم همه از من خواهد بود و خدا همه پیغمبران از آدم تا محمد صلی الله علیهم اجمعین زنده خواهد کرد و در پیش
روی من جهاد خواهد کرد و بشمشیر بر سر کافران زنده و کافران مرده که خدا ایشان را زنده کرده باشد خواهند زد
(الاموات) در برابر من زهی عجب و چگونه تعجب نکنم که خدا اموات را زنده کند و همه صف ها بسته کرده باشند فوج
فوج و گویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی اجابت کردیم دعای تو ای کسی که ایشان را خواندی مردم را بجانب
خدا و در میان کوچها و بازارها می گردند و شمشیرها برهنه بر دوش گذاشته و میزنند بر سر کافران و جباران و ظالمان
اولین و آخرین تا خدا انجاز نماید آن وعده را که با اهل بیت رسالت داده در این آیه کریمه وَعَدَ اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ

وليمكنن

وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا
یعنی وعده داده است خدا آنجماعتی را که ایمان آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه (و جانشین)
خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از پیشینیان را که پیش از ایشان بودند و ممکن و ثابت گرداند برای
ایشان دین ایشان را که پسندیده است برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدل کند با یمنی که عبادت
من نکنند و شرک بمن نیاورند حضرت فرمود که یعنی عبادت من کنند با ایمنی و از احدی از بندگان
من نترسند و تقیه نزد ایشان نباشد بدرستی که مراست برگشتن بعد از برگشتن و زنده شدن بعد از
بعد از برگشتن و زنده شدن بعد از زنده شدن هست منم صاحب [illegible] و برگشتنهای بسیار
و صاحب صولتها و انتقامهای بیشمارم و صاحب دولتهای عجیبم منم [illegible] آهن منم بنده خدا و برادر
رسول خدا منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق سر خدا و حجاب خدا و صراط خدا و میزان
خدا منم کلمه خدا منم اسمای حسنای الهی و منم امثال علیا و منم آیات کبری و منم صاحب بهشت و
دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم و اهل جهنم را بجهنم رسانم و با منست تزویج اهل بهشت و
بسوی منست بازگشت خلق در قیامت و حساب ایشان و منم مؤذن در اعراف و منم که در پیش چشمه
آفتاب ظاهر شوم در آخر الزمان و منم دابة الارض که خدا در قرآن فرموده و در آخر الزمان ظاهر شوم و عصای
موسی و انگشتر سلیمان را بر پیشانی مؤمن و کافر گذارم که نقش بندد مؤمن حقا و کافر حقا و منم پادشاه
مؤمنان و پیشوای متقیان و زبان سخن گویان و خاتم اوصیای پیغمبران و وارث ایشان و خلیفه پروردگار
عالمیان و منم آنکسی که خدا بمن داده است علم مرگهای مردم و بلاهای ایشان را و علم حکم میان

خلایق و منم آنکه مسخر من گردانیده است ابر و رعد و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و آفتاب
و ماه و ستارگان را ای گروه مردم بپرسید از من آنچه خواهید و در روایت دیگر از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام منقولست که چون شیطان گفت که مرا مهلت ده تا روزی که مردم مبعوث شوند
حق تعالی اجابت او ننمود و فرمود که ترا مهلت دادم تا روز وقت معلوم و چون [illegible] شیطان
ظاهر شود با لشکرش و [illegible] از آنروز که خدا آدم را خلق کرده است تا [illegible] روز وقت معلوم
و این آخر رجعتهای حضرت امیر المؤمنین است راوی گفت که مر آنحضرت را چند رجعت [illegible]
که بلی آنحضرت را برگشتنهاست [illegible] برگشتها و هر امامی که در قرنی از زمانی بوده است بر میگردد و با او بر میگردند
نیکوکاران و بدکاران که در زمان او بوده است تا خدا مؤمنان را بر کافران استیلا دهد که انتقام خود بکشند و چون
روز وقت معلوم شود حضرت امیر المؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان بیاید با اصحابش و بیکدیگر ملاقات
کنند در کنار شط فرات که آنرا روحا میگویند نزدیک کوفه پس جنگی بکنند که هرگز چنین جنگی نشده باشد
تا آنکه [illegible] اصحاب امیر المؤمنین که شکست خورند صد قدم از پس [illegible] برگردند و [illegible]
[illegible] در آنحال خداوند جبار [illegible] که میان آن ابر از ملک باشد
و حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله در پیش ابر آید و حربه از نور در دست داشته باشد و شیطان نظر
بر آنحضرت اندازد بعقب برگردد پس اصحابش باو گویند که کجا میروی الحال که ظفر بر ایشان یافته
شیطان گوید که میبینم چیزی را که شما نمی بینید من میترسم از عقاب پروردگار عالمیان پس حضرت رسول
در رسیده [illegible] میان دو کتفش زند که او و جمیع اصحابش همه با آن یک حربت هلاک شوند پس بعد از آن

عبادت

